



<http://www.arianafghanistan.com>



ملت

منافع ملی

دولت - ملت در افغانستان

نویسنده

عبدالقیوم میرزاده

ناشر

آریانا افغانستان آنلاین

تقریض نویسنده فاضل و دانشمند

جناب عارف عباسی

تقریض بر رساله منافع ملی - ملت «ملت و دولت ملت در افغانستان» منتشره آریانا افغانستان آنلاین، بر اثر تحقیقی و تحلیلی جناب محترم عبدالقیوم میرزاده.

*** **

دانشمند خبیر، محقق ژرفنگر و نویسنده رسا قلم جناب عبدالقیوم میرزاده اثر بس گران بهای تحقیقی مبتنی بر واقعیت های نشانی شده جامعه را بطور عالمانه تصنیف و با ارزیابی مستند و مستدل به هموطنان محترم در وبسایت (آریانا افغانستان آنلاین) پیشکش نموده، آرامش قبل از طوفان بحرانی هوشدار می دهند که خطر فروپاشی و یا تجزیه میهن ما در آن متصور است.

این پدیده بی همتا را که الحق میتوان در صف تحقیقات، کاویدن و پالیدن انگیزه ها و عوامل آفرینش وضع تهلکه بار کنونی وطن که به گفته خود شان «با کند و کاو نشانی کرده اند» بی دریغ میتوان به حیث یک مأخذ معتبر پوهنتونی محسوب نمود.

این رساله که با حفظ ارتباط و تسلسل مطالب تصنیف گردیده بازتاب دهنده اندیشه های والای دل های لرزان و افکار پریشان وطن پرستان نگران فردای وطن است که همه با بیچارگی و ناتوانی شاهد رهسپاری وطن به سوی سراشیبی قهقرایی نابودی است، اگر تغییری در حال بوجود نیاید.

مطلب را به سلاست و روانی خاصی نگاشته اند که خواننده ای در هر سطح دانش پیش پای نخورده و در فهم مطلب مشکل نداشته و محتوا را نثار تلخیص نکرده اند.

تحلیل حال و احوال وطن واقعاً مطابق مقتضیات و موازین علمی بوده بیطرفانه و عاری از هر نوع تعصب نگاشته شده. برشمردن جنایات قبلی و تداوم یک رسم غیر انسانی و مخالف منافع ملی بر بنیاد اسناد تاریخی و رویداد های واقعی تجارب شخصی بی نهایت دقیق و با امانت داری مسؤولانه صورت گرفته. ولی توقع معذرت خواهی از عاملین این همه بدبختی ها بسیار خوش بینانه بوده چه تا هنوز ادعای حق بابۀ ایشان خلاص نشده.

نظریات و عقاید علمای اجتماعی و سیاسی داخلی و خارجی را پیرامون ناهنجاری ها و نابسامانی های کشور چنین می نگارند: « در نبود سواد همگانی در کشور فقدان یک هویت مشترک ملی و عدم اتحاد ملی در راستای کارزار و معاملات ملی و بین المللی مسبب اصلی معضل افغانستان در عرصۀ ملی و بین المللی میباشد و بسیاری از این نظریه پردازان حتی به این باورند که در زیر تأثیر اختلافات فرهنگی، زبانی، مذهبی، قومی، اتنیک، موقعیت جغرافیایی، نفوذ سلطه خارجی و نا برابری های اجتماعی در ساختار سیاسی افغانستان اتحاد ملی و تشکیل یک ملت باورمند به منافع ملی نا ممکن می باشد» یک بررسی مایوس کننده و برداشت های نابلدانه آب در کوزه و ما تشنه لبان می گردیم.... در حالی که این تباه شده و ویران شده میهن در چهل سال دانشگاه قصه سازی و حماسه پردازی هایی بوده که برای تشخیص درد نباید نزد طبیب یونانی رفت ما باید این دروس را بخوانیم و بیاموزیم!

ولی خود می گویند که « ولی به باور من آنچه ما را از گذشته های دور تا امروز به کژراهه کشانده این همه مصیبت را در این مرز و بوم به بار آورده فقط و فقط بی باوری مردم این خطه به منافع ملی یا به عباره دیگر نبود روحیه زیست باهمی و کار افغانستان شمول، دلبستگی به میهن مشترک، وابستگی با همدیگر و از خود بیگانگی هم در برابر هم میهنان و هم در برابر میهن در سطح کل کشور می باشد»

در مورد این نظر به اجازه میر زاده صاحب، باید به عرض رساند که آن چه به حیث باور شخصی شان در بالا گفته آمده، بدون شک متجلی و مبین حال کنونی است، اما اگر از دور ها سخن رانده شود البته که نمی توان از گسترش بی سواد چشم پوشید که دلیل قوی نا آگاهی است، ولی وطن دوستی از سجایای ملی افغان ها بوده، به شمول بی سواد و با سواد. و علایق طبیعی بین مردم و خاک مشهود بوده چه محله و منطقه بوده یا ساحۀ بزرگتر جغرافیایی یعنی وطن، رشد نسبی اقتصادی و تطبیق پلان های انکشافی اسارت و قلعه بندی مردم را در مناطق آبی در هم شکسته خود عامل نقل و انتقالات و آمیزش ها گردید که خود مولود زیست باهمی بوده ولو که در تعریف کتابی نمی گنجد ولی بوده و تعاون و تساند بین باشندگان مناطق صرف نظر از قومیت طبق زیست باهمی و هم دگر پذیری وجود داشته که بر بنیاد معتقدات دینی بود و یا عرف متداول جامعه. با وصف تعدد اقوام در بسی موارد وجوهی مشترکی بین اقوام موجود بوده، اگر سطح رشد فکری مطابق معیار علمی پائین بوده، منافع ملی به نحوی قابل درک بود و نردبان رشد سطح فکری در مسائل زیست باهمی و هم دگر پذیری و به سوی یک ملت رفتن پیش پای مردم گذاشته شده بود، علی الرغم بی سواد و سطح پایان رشد فکری اعمال خلاف منافع ملی صورت نمی گرفت.

البته تلاشی ساختن این شالوده روابط اجتماعی را می توان به وضاحت به سیاست های تفرقه اندازی و ملیت سازی حزب د خ ا و شوروی در زمان واماندگی و در ماندگی شان یافت و این رسم ملعون به حیث یک حربه سیاسی توسط تنظیمی ها مورد استفاده قرار گرفته امریکا و خلیل زاد به آن رنگ و جلای تازه دادند.

موجودیت اقوام در افغانستان در گذشته عامل مصیبت نبوده و جامعه به کدام مشکل خاص از این ناحیه روبرو نبوده برعکس نوعی تعاون و تساند در امور اجتماعی بین اقوام وجود داشته نسج زیبای منقش روابط اجتماعی را می

ساخت. امروز در جهان متمدن اروپایی چندین قوم و یا Ethnic groups باهم زیست باهمی دارند که از بین بردن شان در افغانستان و دیگر کشور ها نا ممکن است. اگر با تطبیق قانون عدالت اجتماعی تأمین شده و هر قوم عادلانه و مساویانه از خدمات دولت بهره مند شوند شاید یک رقابت مشروع و مدنی بین اقوام برای ارتقاء سطح دانش و سهمگیری بیشتر در کلبه امور براساس اهلیت و لیاقت صورت گیرد که در نهایت به نفع کشور است.

متأسفانه در جهان متمدن امروزی مصیبت نوینی تبارز نموده که برگشت رسم تبعیض نژادی و تفوق پرستی نژاد سفید است که در امریکا شدیداً در گسترش بوده و در ممالک اسکندینیوا احزاب راست گراء افراطی با تعقیب مش نژاد پرستی و مخالفت با مهاجرین دنیای سوم در مبارزات انتخاباتی برنده اند و نظام های دموکراتیک اروپای شرق متدرجاً به نظام های مطلق العنان و تک رو تعویض می گردد.

میرزاده صاحب «ملت» را بی نهایت عالمانه تشریح نموده و عوامل تأثیر گذار را در ایجاد ملت و مشخصات آن از لحاظ سیاسی و جغرافیایی با ارائه معلومات آموزنده به بحث گرفته اند که خود از بخش های برآورنده این مضمون است. اما در تولد بعضی ملت ها مشخصات و تعریفات علمی تطابق نداشته استعمار، جبر، زور و فشار ملت ساخته و یا با تحولات و دگرگونی های سیاسی از بطن یک مادر ملت امپریالستی و دکتاتوری چندین ملت دیگر با معیار های دینی، نژادی یا ایدیولوژیک زاده شده در مورد ملت باید گفت که بعضی ملت ها بر بنیاد تکامل شرائط سیاسی و اقتصادی بوجود نیامده مولود سیاست های استعماری چون پاکستان و بنگله دیش است و مردم آنرلند و سکاتلند توسط جبر به ملت بریتانیا مدغم شده اند.

برآورنده ترین بخش این تحلیل واقع بینانه و روشن گرانه مطرح ساختن بحث «نام افغانستان» است که با مدارک بسیار استوار و محکم علمی و منطقی به حیث مثبت کوبنده در دهان آنهایی است که بر بنیاد عقده ها و پندار نابخردانه در تلاش تغییر نام افغانستان مساعی مذبحخانه نموده و با نهایت نادانی و جهالت واقعیت های تأریخی کلمه «افغان» را منسوب به قوم پشتون می دانند.

میرزاده صاحب در سیل پرده برداری از این خطا نگری با حوصله مندی و تأمل اسناد معتبر تأریخی را به شهادت گرفته و بر خواست ناروا و غیر ملی تغییر این هویت ملی عالمانه خط بطلان می کشند.

در اخیر موضوع بس مهم و حیاتی یافتن را بیرون رفت از کلیه مصائب و اسارت های تحمیلی که عامل همه نابسمانی های کنونی بوده و سد را برداشتن یک گام مثبت برای بهبود و تغییر است. و میرزاده صاحب از حلقاتی که در غیبت درک واقعی منافع ملی چرخندگان دور منافع شخصی خود اند رونق بازار فساد خود را در همین احوال می بینند و با تمام قدرت سیاسی و زور ثروت و حمایت بیگانگان در برابر جلوه نمایی رخسار قانون و شهامت غیر قابل توقع در تطبیق آن این قماش تحت نام بد طالب به اسلحه پناه می برند.

ناگفته نماند که در پهلوی سائر انگیره های مترقی از لحاظ اقتصادی منفعت شخصی یک انگیزه مؤثر رشد اقتصادی است که یک تاجر موفق و یا متشبه مبتکر در قدم اول مفاد شخصی خود را بلند می برد و در عین حال زمینه کار را برای مردم میسر ساخته در انکشاف اقتصاد ملی سهم می داشته باشند اگر این منفعت جویی از طریق مشروع و مطابق قانون به دست آید.

اما در افغانستان سرمایه که چرخ اقتصاد ملی را باید به دوران می انداخت، انکشاف می آورد و رفاه و آسایش می آفرید همه غارت و چپاول می گردد و به حیث سرمایه راکد جایداد خریداری شده و در حسابات بانک های خارجی

پس انداز می گردد. پس منافع شخصی در یک جامعه متمدن و قانون مند از یک کشور دزدان و قاچاقبران و زمامداری هایی که برای منافع خود مصلحت با این حلقات را به سود خود می بیند زمین تا آسمان فرق دارد.

آقای میرزاده و ده ها هزار شخصیت وطن پرست برای استقبال یک آینده، آینده ای که متضمن تحقق آرمان شریفانه و صدیقانه این ملت، ملتی که استخوان کمرش زیر بار گران تحمل این همه خیانت ها و جنایت پوشیده گردیده آرزو های شان در بقای این وطن با نابود ساختن همه عناصر غیر ملی چرخنده به دور محور منافع شخصی، گروهی، حزبی و قومی و فراهم آوری زمینه وحدت، هم بستگی، زیست باهمی و درک عارفانه منافع ملی، هویت مشترک ملی و گرد همایی همه کتله های جامعه زیر چتر واحد «ملت افغان» خلاصه می گردد.

میرزاد صاحب تدبیر مشخصی را در این احوال مغشوش و سر درگم، نفوذ علنی بیگانگان در تعیین سرنوشت مملکت و حاکمیت پر نفوذ جنایتکاران جنگی افراد خانواده و وابستگان شان ارائه نتوانسته اند و به حیث یک آرزومندی سر خود به شانه نسل جوان مانده اند ترس از آن است که بگنجد نمک.



پیش گفتار نویسنده بجای مقدمه

وضعیت ناهنجار سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و گسترش نا امنی در سراسر کشور، افتراق و چاق شدن اختلافات گوناگون قومی، مذهبی، جنسیتی و زبانی روز افزون میان مردم، فاصله گرفتن مردم از فهم و درک منافع ملی در کشور ما عزم را به جزم کشاند تا این ناهنجاری ها را تا حد توان و امکانات دست داشته زیر عنوان (ملت – منافع ملی و دولت ملت) به تحریر و به معرفی بگیرم. در این نوشته سعی بر آن داشته ام تا خصوصیت های اساسی مشکلات فرا روی همزیستی، همدلی، همنوایی مردم ما را زیر یک چتر افغانستان شمول به نام مقدس افغان با کند و کاو نشانی کرده و معرفی کنم.

برای فهم بیطرفانه از تاریخ و رویداد های تاریخی آثار متعدد تاریخی تاریخ نگاران موافق و مخالف مورد مطالعه و تدقیق قرار گرفته است. همچنان سعی کرده ام تا حد ممکن تعریف ها را مختصر و توضیحات با زبان ساده تا حد ممکن کلمات

ادبیات سیاسی - اجتماعی - اقتصادی را به زبان ساده دری برگردان کرده ام و یا از کلمات برگردان کرده ای سایر دانشمندان علوم ادب، سیاست و اجتماع بهره برده ام. آنچه برای من بسیار مشکل افزا بود ارائه تعریف ها با توضیح مختصر و کوتاه بود زیرا نمیتوان یک کلمه با مفهوم بزرگ اجتماعی را طی چند کلمه و یا در چند سطر مختصر ساخت. در حالیکه دانشمندان و جامعه شناسان بسیار در زمینه، توضیحات گوناگون مفصل در موارد آنچنانی نگاشته اند. همچنان در جریان این نوشته فراوان بسا موارد پیش آمد که توضیح و تفسیر بسیار دامنه دار را مطالبه داشت ولی من در زیر تأثیر اراده نگارش برای همه رده ها که سهم آنها از سواد سیاسی - اجتماعی و اقتصادی گوناگون می باشد سعی فراوان بذل داشتم تا توضیحات را مختصر و کوتاه بگیرم. در مراحل آغازین نگارش بیم آن داشتم که با این ساده نویسی توفیق نیابم تا منظری روشن از دیدگاه هایم به خوانندگان ارائه کنم ولی رفته رفته اعتماد به نفس بالایم متضمن این شد تا به راهم استوار ادامه دهم.

من در این نگارش سعی کرده ام تا در باب ملت، منافع ملی و دولت - ملت در افغانستان همه اجزای متأثر اجتماعی را که به نحوی از انحاء، شکلی از اشکال و یا طریقه ای از طریقه ها به این مسئله مرتبط هستند به کاوش بگیرم. نه مانند بیشتر نویسندگان که مسئله ملت و دولت - ملت در افغانستان را از جهتی به توضیح گرفته اند که یا چشم انداز حکومت شرکای بین المللی آن را افاده میداده است و یا نقاط نظر مخالفین حکومت را ارائه داده که در آن بیشترین زوال حکومت و یا تخریب پایه ها و ستون های حکومت در نظر بوده است، و از طرفی هم این نوشته میتواند محققین علم اجتماع و فرهنگ و اندیشمندان سیاست را به تحقیقات و پژوهش های بیشتر در عرصه های اختصاصی وابسته این کتاب وا دارد. گرچه گفته می شود تحلیل علمی و بیان حوادثی که از اختلافات و تفاوت های مادی، شعوری و سلیقوی دیروز بوجود آمده تاریخ است، اما من در این نوشتار سعی فراوان مبذول داشته ام در پرتو تجارب و اندوخته های بیشتر از نیم قرن خودم صرف منافع ملی کشور محبوبم افغانستان مد نظر باشد نه ذوق و سلیقه های شخصی ام. من در طول زندگی ام شاهد هولناک ترین حوادث مرگبار برای مردم کشورم و تا سرحد نابودی کامل خطه ای به نام افغانستان بوده ام. عده ای از عوامل و مجریان این حوادث مرگبار هنوز زنده اند چه خوب است که آنها به این اشتباهات و خیانت های شان معترف گشته و نسل های آینده کشور را از تکرار این اشتباهات و تباهی مال، جان و کشور شان برحذر دارند.

تاکیدات مکرر در لابلای این نوشته بیشتر غرض فزونی اهمیت موضوع مطرح بحث بوده و خواستم به این ترتیب به خوانندگان این پیام را برسانم که برای رسیدن به آرمان ملت واحد و یکپارچه و دولت - ملت تنها زمانی میسر و ممکن است که ما همه افغان ها زیست با همی را فرا گرفته و فهم و درک منافع ملی را داشته باشیم.

بیشترین آرزومندی ام از نشر و اشاعه این نوشته به دسترس گزاری آن برای همه اقشار خاصاً جوانان عزیز کشورم می باشد. زیرا این قشر بالنده که اکثریت نیروی متشکله جامعه را احتوا می کنند بنا بر عوامل مختلف به نیروی حاشیه ای در کشور تبدیل شده اند. با آنکه این کتله قسمت اعظم بار گران تولید و باز تولید اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی را در کشور بدوش دارند اما بنا بر فقدان و کمبود آگاهی از منافع ملی یا به عبارت دیگر کج فهمی از مفاهیم ملت و منافع ملی با وصف فرصت های طلایی و امکانات فراوان مادی و معنوی در دو دهه گذشته تا کنون نتوانسته اند این مأمول را به سر منزل مقصود برسانند. همچنان بحران های اجتماعی چون بحران فقر، بحران بیکاری، بحران نبود امکانات تعلیم و تحصیل، بحران اعتیاد، بحران اعتماد، بحران تهاجم فرهنگی، عدم مصونیت اجتماعی، سیاسی و اقتصادی در فضای حاکم کشور باعث گردیده تا جوانان نتوانند به حقوق حقه ایشان که عبارت از اداره و رهبری کشور می باشد برسند.

در این نوشتار، تاریخ ها را به سنه میلادی قید کرده ام زیرا از یکطرف از برگردان سنه ها از میلادی به هجری شمسی و عکس آن زحمت خواننده گان را کم ساخته ام و از طرف دیگر جلوگیری از بروز اشتباهات در نظر بوده است. به آرزوی

اینکه روزی افغانها همه برادروار همدیگر را در آغوش بگیرند و زیست با همی را فرا گرفته و درک سالم از منافع ملی پیدا کرده و حکومت خویش را به نخبه ترین فرزندان دیارشان متشکل باشد بسازند.

دوستان افغانستان عزیز، مرور کنندگان این سطور، دست اندرکاران امور سیاست و اجتماع!

افزایش روز افزون جنگ های فرسایشی ممتد و به خاک و خون کشاندن مردم کشور عزیز ما افغانستان در دهه ها و صدها در زیر عناوین و شعار های مختلف ولی همه به منظور برآورده شدن منافع بیگانگان، حاد شدن معضلات اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و انتیکی در این خطه باستانی، نهادینه شدن تجاوزات آشکار و پنهان و گسترش ابعاد مداخلات و تجاوزات بیگانگان تحت پوشش ها و شعار های استخراج شده در سازمان های سیاسی و نظامی آنها به مود روز و عوامفریبانه به منظور دستیابی به منافع و اهداف کوتاه مدت و دراز مدت این استیلاگران، این کمترین را به این واداشت تا با این همه ناتوانی خویشتن در گام نخست مروری بر رویداد ها و صفحات تاریخ این سرزمین کرده و در مقایسه با رشد و انکشاف جامعه بشری در جست و جوی علل و عوامل این همه عقب ماندگی، نا بسامانی ها، افتراق و مصیبت های خانمانسوز در کشور عزیز ما افغانستان گردم.

در میان نخبگان سیاست، محققین، قلم بدستان و تحلیلگران جهان کمتر کسی را میتوان سراغ کرد که عوامل ترقی و عقب مانگی جوامع و کشور ها را در پیوند ناگسستنی درجه رشد آگاهی ملی و اتحاد ملل آن سرزمین ها مطالعه نکرده باشند. این رشد آگاهی ملی است که در هر کجایی از جهان سبب پیشرفت و عدم آن باعث انحطاط و عقب ماندگی می گردد.

رشد آگاهی ملی در سراسر گیتی تنها به وسیله تعمیم سواد همگانی، تعمیم و توسعه فرهنگ، ارتقای معرفت مردمان از وضعیت خود، منطقه خودشان و جهان و علل و عوامل پیشرفت و عقب مانگی سایر ملل گیتی، یعنی تجارب تاریخی ملل جهان ممکن و میسر است و بس، فقط آنهایی به ساحل خوشبختی گام گذاشته اند که با عقل سلیم و انتباه منطقی از تجارب گذشته، خود در باره سرنوشت مردم و کشور خود در پرتو منافع ملی خودشان تصمیم اتخاذ کرده اند. این به هیچوجه بدین معنی نیست که منافع دیگران را باید نفی کرد. منتفی گرداندن منافع دیگران، خود راه ناسیونالیسم برتری جویانه را باز میکند، منظور ما در نظرداشتن منافع ملی از جانب همه اعضای جامعه در هر گوشه و کنار کشور در هر حالتی پیوسته ارجحیت داشته و همچنان از هر وضع ایجاد شده در دنیا برای دستیابی به منافع ملی مدیریت سالم سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و نظامی صورت گیرد.

قابل تذکار است که ملل پیشرفته و مترقی جهان این همه سعادت را رایگان بدست نیآورده اند، بلکه در راه رسیدن به این منزلت بسا مشکلات، قربانی ها، جنگ ها و خونریزی های بیحد و حصر را متقبل گشته و با اندوختن تجارب فراوان از این همه سرخوردگی ها و پیروزی ها بالاخره همه موانع را از سر راه شان بدور کرده و اکنون در شاهراه پیشرفت و ترقی سیر می کنند و برای مردمان شان سعادت به ارمغان آورده اند.

در پرتو تجارب کسبی انسان در روی زمین همه انسانها و ملل جهان بصورت انفرادی و کتلی از اندوخته و تجارب گذشتگان شان مستفید شده و هیچگاه نمی تواند عاقلانه باشد تا تجارب مفید و قابل اجرا را بار بار به تجربه مجدد گرفت.

یعنی شاید عاقلانه باشد تا کاری را که توماس ادیسون کرده هر بار از نو در اختراع و کشف برق پرداخت، بلکه خیلی مؤثر و مفید خواهد بود تا مدارج انکشاف و مثال مفهوم توسعه انرژی برق را در مسایل اجتماعی و سیاسی نیز در نظر داشته باشیم. البته با این مثال به هیچوجه قصد ندارم در مسایل اجتماعی، سیاسی و اقتصادی تجارب دیگران را الگو قرار داده در پی انطباق کاپی آن باشیم. زیرا هر جامعه از خصوصیات خاص منحصر به خویش برخوردار بوده که بدون دانستن این خصوصیت ها ارزیابی اوضاع و دریافت راه برونرفت نا محتمل میباشد.

در راستای عقب‌مانی جامعه ما و ناهنجاری‌های اجتماعی، سیاسی و اقتصادی آن بسیاری از دانشمندان علوم اجتماع و سیاست در داخل و خارج از افغانستان به این باورند که در نبود سواد همگانی در کشور فقدان یک هویت مشترک ملی و عدم اتحاد ملی در راستای کارزار و معاملات ملی و بین‌المللی مسبب اصلی معضل افغانستان در عرصه ملی و بین‌المللی می‌باشد.

بسیاری از این نظریه پردازان حتی به این باورند که در زیر تأثیر اختلافات فرهنگی، زبانی، مذهبی، قومی، اتنیک، موقعیت جغرافیایی، نفوذ سلطه خارجی و نا برابری‌های اجتماعی در ساختار سیاسی افغانستان اتحاد ملی و تشکیل یک ملت باورمند به منافع ملی نا ممکن می‌باشد.

ولی به باور من آنچه ما را از گذشته‌های دور تا امروز به کژراهه کشانده این همه مصیبت را در این مرز و بوم به بار آورده فقط و فقط بی باوری مردم این خطه به منافع ملی یا به عباره دیگر نبود روحیه زیست باهمی و کار افغانستان شمول، دلبستگی به میهن مشترک، وابستگی با همدیگر و از خود بیگانگی هم در برابر هم میهنان و هم در برابر میهن در سطح کل کشور می‌باشد.

در این کشور به نام افغانستان حدوداً همه افشار جامعه یعنی همه مردم، تقریباً همه مسئولین امور اداره و مشمولین زراعت، صنعت و اقتصاد، قدمه‌های بعدی و مردم عام اعم از مرد و زن بیشتر در پی منافع شخصی خودشان هستند. با هزار دریغ و افسوس باید اذعان داشت که در سرلوحه فکر مردم ما منافع جمعی تا کنون جای نداشته است، یعنی این فکر حاکم در میان همه مردم است تقریباً همه با کمترین استثنی اگر از برآورده شدن منافع شخصی شخص خود فارغ گردند آنگاهست که به فکر خانواده خویش، اقارب نزدیک و اقوام شان خواهند افتید. این به این معنی است که در جامعه ما تقسیم ثروت و قدرت تنها در دایره ای شخصی و بسیار سخاوتمندان چیره دست آنرا در دایره خانواده خویش توزیع می کنند. البته در تجربه حکومت‌های تک حزبی این تقسیم قدرت بر علاوه بسیار نا مساویانه میان اعضای حزب بر سر اقتدار صورت گرفته است. با اندوه فراوان باید گفت که هم مسئولین امور و هم مردم عوام در راه نیل به منافع شخصی دانسته و یا ناخودآگاه منافع ملی و یا منفعت به مقیاس کل کشور را زیر پا می‌گذارند.

مطالعه تاریخ این مرز و بوم حکایت‌هایی دردناک از خیانت‌های ملی، خود خواهی‌ها و ارجحیت منافع شخصی و گروهی منجر به تباهی‌های فراوان مادی و معنوی گردیده است، دارد و تاکنون تاریخ کشور ما کمتر مسؤولی از مسؤولینی را سراغ دارد که در این باره احساس مسؤولیت و ندامت کرده باشد و یا مراجع عدلی و محاکم کشور افراد این چنینی را بازداشت و بازپرسی کرده باشند.

هدف و مرام

مرام و هدف من از این نوشتار این بوده تا راه های دستیابی به یک هویت مشترک ملی مردمان این سرزمین را جست و جو کنم که مردمانش درک حقیقی از منافع ملی داشته و برای ایجاد یک تفکر ملی افغانستان شمول و زیست با همی با همه مردم کشور تحت نام ملت افغان از دل و جان باور داشته باشند و بلاخره همه مردم کشور از پوسته های خانواده گی، قومی، قبیله‌ای و محلی برون برآمده و منافع خویش را در ارجحیت منافع ملی جستجو کنند - میبایشد.

مردم ما باید بخوبی بدانند و به این اعتقاد برسند که جوامع و کشور های پیشرفته و قدرتمند امروزی محصول وطن دوستی اتباعی است که در بدترین شرایط از ارزش ها، حاکمیت ملی و تمامیت ارضی کشور شان دفاع نموده اند.

البته که در این وطن دوستی و رسیدن به درک منافع علیای ملی به هیچ وجه مراد از ناسیونالیسم برتری جویانه و ملت برتر و کهنتر نمی باشد .

بدبختانه می توان اذعان کرد که در مثال افغانستان تا نیمه های قرن بیستم مناسبات اجتماعی بیشتر بر پایه سیستم قبیله‌ای (گروهی از اقوام) استوار بود. اکنون مشاهده می گردد که بیشتر شعار هایی "غصب و یا تصاحب قدرت سیاسی از دل اقوام می گذرد" در معاملات سیاسی کاربرد دارد. ذکر نام اقوام در قانون اساسی مصوب لویه جرگه مؤرخ دسمبر ۲۰۰۳ و سرود ملی کشور خود بیانگر این انقطاب های اجتماعی اقتصادی بوده که بی ثباتی و بحران را در کشور دامن زده و مردم کشور ما را از اتحاد ملی بر محور منافع ملی باز میدارد.

چرا به این پدیده شوم و بازدارنده سیاسی، اجتماعی و اقتصادی آنهم در زیر سیطره قدرت هایی خارجی که همه و همه نمایندگان کشور های پیشرفته سیاسی، اجتماعی و اقتصادی می باشند، میدان داده می شود؟

باز هم تأکید میدارم که قصد من از این نوشتار به هیچ وجه به مفهوم ناسیونالیسم برتری جویانه افراطی نیست، یا به قول "رابندرنات تاگور" شاعر، فیلسوف و جامعه شناس هندی متولد ۱۸۶۱ و وفات ۱۹۴۱ که می گفت: "شما در این توهم زندگی می کنید که موجودات آزادی هستید؛ ولی هر روز پاره یی از انسانیت خود را به نام این بت موهوم (ملت) و ملی گرایی به هدر می دهید، و در فضایی زهرآلود، بر اثر بدگمانی همگانی و مملو از حرص و هراس به سر می برید" او به این باور بود که بروز و تشدید جنگ های اروپاییان در داخل اروپا جنگ جهانی اول و در خارج از اروپا در آسیا و آفریقا همه و همه بر پایه برتری جویی های ناسیونالیستی یا "ملت برتر اروپایی" به وقوع پیوسته است.

همچنان عده ای از صاحب نظران پدیده به جان افتیدن مردم ما و نبود وحدت ملی در کشور ما را سناریوی سازمان های استخبارات خارجی میدانند که منافع شان را پیوسته در یک افغانستان بی ثبات می بینند. عده دیگر هم نفوذ عناصر قومیت، تبار و محل در فعل و انفعالات اجتماعی - اقتصادی سیاسی را عامل این همه بازدارندگی ها میدانند .

در اینجا جا دارد تا در گام نخست " قوم یا قومیت و تأثیر آن در ساختار جامعه افغانی " را مختصراً به بحث بگیریم.

قوم یا قومیت

اساساً مفهوم قوم یا (Ethnic) از زبان یونانی اتنوس یا اتنیکوس گرفته شده که در گذشته های دور به بت پرستان خارج از تمدن هلنی و سپس به غیر یهودیان و یا غیر مسیحیان و به افراد درجه دوم گفته می شد. همچنان مفهوم قوم در زبان انگلیسی نیز دارای سابقه نا پسند و منفی بوده و نشان دهنده مجزاء کردن، جدا کردن و بیگانه تلقی کردن برخی گروه های اجتماعی است و تا کنون هم چنین مورد استفاده ای را دارد. در گذشته ها مفهوم قومیت و قوم همیشه معادل کفر و موهومات کفر آمیز به کار برده شده است. در اکثر لغتنامه های اروپایی و غیر اروپایی معادل کلمه قومیت، به غیر از گروه های اجتماعی و گروه های فرهنگی، به کافران ارجاع داده شده است. بعد ها این مفهوم قوم و قومیت در متون جامعه شناسی، سمت و سوی گروه های نژادی پیدا کرده که سیاه پوستان، نژاد زردان و دارندگان باور یهودی هم به تدریج وارد این مقوله شدند و البته در دوره پایانی این تحول، کم کم مفهوم قومیت شامل گروه های زبانی و مذهبی دیگر هم گردید. اما آنچه که در کشورهای غربی در ارتباط با این مفاهیم مطرح می گردد چندان متناسب با ساختار اجتماعی و بافت اتنیک کشور ما نیست، در این جوامع تأکید روی این نکته است که اقوام و یا گروه های قومی به اشخاص و گروه های مهاجرین اطلاق می گردد که از جاهای دیگری به آن سرزمین ها رفته اند که این البته در بطن خودش حاوی یک تناقض و پارادوکس دیگر خواهد بود.

به عنوان مثال چینی ها یا عرب هایی که از کشور خودشان به ایالات متحده آمریکا مهاجرت کرده اند در آن کشور به مثابه یک قوم مورد توجه قرار می گیرند، در حالی که در سرزمین خود جزیی از یک ملت بزرگ محسوب می شوند. آن ها در جامعه آمریکایی به لحاظ سرزمین برخلاف قوم های دیگری که در جاهای دیگر هستند و تعریف شان با سرزمین پیوند خورده است، هیچ گونه پیوندی با سرزمین جامعه مورد نظر یعنی جامعه آمریکا نداشته اند یعنی بیگانه ها.

و اما تعریف قوم به قول "انتونی دیوید استیفن اسمیت" جامعه شناس انگلیسی متولد ۲۳ سپتامبر ۱۹۳۹ وفات ۱۹ جولای ۲۰۱۶ به گروهی از انسان ها اطلاق میگردد که اعضای این گروه اجتماعی دارای ویژه گی های نیایی و اصل و نسب مشترک داشته باشند. همچنان این گروه ها اغلباً دارای مشترکات فرهنگی، زبانی، رفتاری و مذهبی می باشند که به احتمال غالب به آبا و اجداد شان بر میگردد و یا بنا بر عوامل دیگری به وجود آمده در جریان فعل و انفعالات اجتماعی شامل حال این گروه گردیده باشد که به این ترتیب یک قوم می تواند به یک کتله فرهنگی نیز گفته شود.

قوم در جوامع برده داری و فئودالی هم نوعی دیگر از اشتراک افرادی است که دارای پیوندهای خونی هستند و سرزمین و زبان و فرهنگ مشترک دارند، ولی این اشتراک شان هنوز به اندازه کافی پایدار نبوده و در مقیاس کشور های شان نیز این اشتراک از منظر اقتصادی کامل نبوده است.

مطالعات قوم و قومیت خاصاً منازعات قومی در حوزه روابط بین المللی مبحث بسیار جدید است. حاکم بودن پارادایم واقع گرایی بر روابط بین المللی، توجه به این متغیر بسیار تأثیر گذار را در سطح سیاست داخلی و بین المللی تحت الشعاع قرار داده است. در واقع از دهه ۱۹۹۰ بود که اصطلاح قوم و قوم گرایی به مثابه یک محمل جدید در بازی های سیاسی تحت عنوان بازیگران در حاشیه مانده یا محمل های خفته در مطالعات روابط بین المللی و مطالعات جامعه شناسی توجه تحلیل گران و صاحب نظران جامعه شناس و روابط بین المللی و ستراتیژی سازان را به خود مشغول داشت. در حال حاضر بعد از فروپاشی اتحاد شوروی، رشد و شیوع بنیاد گرایی افراطی اسلامی در پاکستان و اطراف افغانستان که توجه بازیگران سیاسی غرب و خاصاً آمریکا را به اسلام و آنها هم اسلام رادیکال نیز معطوف ساخت.

پس از حوادث ۱۱ سپتامبر ۲۰۱۱، استفاده تاکتیکی از قومیت ها در تعاملات و معادلات سیاسی غرب و خاصاً ایالات متحده آمریکا بسیار اهمیت یافته است. بر این اساس امریکا تلاش دارد تا در چوکات جنگ مسلحانه و یا غیر مسلحانه با بهره برداری از مسئله قومیت ها در اکثر کشور هایی که منافع ستراتیژیک اش را تأمین می کند به مقابله بپردازد که ستراتیژیست های چیره دست امریکایی چون زبیینو بریژنسکی Zbigniew Brzezinski متولد ۲۸ مارچ ۱۹۲۸ و درگذشت ۲۶ می ۲۰۱۷ طراح نمادین و اصلی این سیاست در کتابش به نام " شانس دوم : سه رئیس جمهور و بحران ابر قدرت امریکا " Second Chance: Three Presidents and the Crisis of American Superpower و زلمی خلیل زاد متولد ۲۲ مارچ ۱۹۵۱ در کتاب اش به نام " فرستاده از کابل تا کاخ سفید سفر من در جهان آشفته " به صراحت و وضاحت تأکید مکرر بر حقانیت این پالیسی های شرارت محور شان برای دستیابی به منافع کوتاه مدت و دراز مدت شان در دولت های متأخر امریکا داشته اند، که همچنان کار رایی این پالیسی را در کشورهای اروپای شرقی مخصوصاً یوگوسلاویای سابق، افغانستان، عراق، یمن و عده ای از کشور های افریقایی به امتحان و سنجش گرفتند. (در بخش های بعدی توضیحات بیشتر در این باره ارائه می گردد)

این پالیسی در کشور ما نه تنها از اتحاد مردم به دور محور ملی جلوگیری کرده است بلکه انقطابات بسیار خطرناک و خامنوسوز بیشتر را بر کشور و مردم ما تحمیل کرده و حتی خطرات تجزیه کشور را محتمل می گرداند. در افغانستان این مسئله از خصوصیت خاص تاریخی نیز برخوردار است. زیرا افغانستان در یک قرن متأخر در تحت تأثیر ستراتیژی هایی انگلیس، روسیه تزاری و اتحاد شوروی از این حربه در مقابل هند برتانوی و پاکستان به حیث سیاست رسمی کشور استفاده کرده و ریاست و وزارتی را به این نام در چوکات اداره حکومت خویش داشته است که البته در نیمه دوم قرن متأخر کشور هند هم به حیث وسیله فشار در قبال پاکستان از حمایت کنندگان این پالیسی بوده است. ستراتیژیست های روسی برای دسترسی به بحر هند (آبهای گرم) و جلوگیری از نفوذ استعماری انگلیس بعد ها میراث دارش ایالات متحده امریکا در منطقه در پالیسی هایش در قبال کشور محبوب ما افغانستان شعار پشتونستان را که در اثر سیاست های ماجراجویانه انگلیسی در زمان سلطه اش بر نیم قاره هند پایه گذاری شده بود مطرح کرده و با استفاده از احساسات وطنپرستانه عده ای از رجال سیاسی افغان آنرا به شدت مورد بهره برداری قرار دادند. روس ها به وسیله عمال خویش در افغانستان دولت و حکومت ما را از همان آوان پیدایش نا میمون پاکستان به عدم پذیرش و برسمیت شناختن خط دیورند تشویق و ترغیب کرده و تحت فشار قرار دادند. در حالیکه در آوان خروج انگلیس از نیم قاره هند اتحاد شوروی که به صورت فاتح جنگ جهانی دوم را پشت سر گذاشته بود می توانست با استفاده از نفوذ بین المللی اش بر انگلیس نگویند بخت فشار وارد کند تا مسئله سرحدات افغانستان با هندوستان را بر حسب حقایق موجود آنزمان و اسناد تاریخی و خواست مردمان منطقه حل و فصل کند. و یا هم بعد از تشکیل کشور پاکستان با این کشور جدید التأسیس بر طبق خواست و اراده مردمان و دولت های منطقه و اسناد تاریخی مسایل مورد منازعه در چوکات اصول و روابط بین الدول حل و فصل می گردید تا چنین زخم ناسوری برای منطقه به میراث نمی ماند.

اما با هزار دریغ و بدبختی نه تنها این معضل بر پایه روابط بین الدول، اصول همزیستی مسالمت آمیز، اسناد تاریخی و خواست مردمان منطقه عملی نگردید بلکه بعد از خروج انگلیس ها از نیم قاره هند پالیسی سازان و ستراتیژیست های اتحاد شوروی برای تحقق پالیسی استعماری رسیدن به آبهای گرم اعتماد به نفس بیشتر پیدا کرده با استفاده از خصوصیت های برتری جویانه عده ای از رجال حکومتی، در میان مردم عوام و رده های سیاسی افغانستان سرمایه گذاری هایی بزرگی کردند و در جریان تحقق این سیاست های متضاد با منافع علیای ملی افغانستان از جانب حکومت های آنزمان فعل و انفعالات بزرگی در میان یک قوم خاص بالترتیب مترادف قرار گرفت با شوک و تکان در میان سایر اقوام متشکله کشور که البته سرمایه گذاری در میان سایر اقوام هم در پالیسی های دراز مدت این مداخله گران شامل بود. که بعد ها ایالات متحده امریکا

و متحدین منطقوی اش به همکاری سازمانهای استخباراتی با استفاده از همین پالیسی از اقوام کشور ما نه تنها در بی ثبات سازی کشور ما از آن استفاده کردند بلکه در برگشت ورق بازی برای مداخله و مزاحمت در جمهوریت های سرحدات جنوبی اتحاد شوروی (جمهوری فدراتیف روسیه امروزی) هم استفاده کردند و می کنند.

با آنکه اداره مرکزی احصائیه افغانستان در هیچ سالنامه احصائیوی خویش در باره تعداد اقوام و اندازه نفوس آن در کشور ذکری بعمل نیاورده است و همچنان کدام سند احصائیوی مستند و قابل قبول برای همه از تعداد اقوام و تعداد نفوس این اقوام و به جز از برآورد های تخمینی اداره مرکزی کدام احصائیه تأیید شده بین المللی از تعداد نفوس مجموعی کشور هم وجود ندارد اما یک راپور احصائیوی اداره بنیاد آسیا یا ایشیا فوندیشن (Asia Foundation) در سال ۲۰۱۰ به قول خود شان با ضریب ۲,۵ اشتباه و همچنان راپور احصائیوی که در بین سال های ۲۰۰۴ - ۲۰۰۹ به وسیله شبکه های تلویزیون بی بی سی BBC و ان بی سی NBC که هر دو احتمالاً همانطوری که در بالا تذکر دادم بر پایه پالیسی های مطرح ایالات متحده امریکا و متحدین غربی اش در امور افغانستان تهیه شده تعداد اقوام در کشور ما را البته با تفصیل هر ولایت به صورت جداگانه چنین می نگارد:

پشتون ۳۸٪

تاجک ۳۱٪

هزاره ۹٪

ازبیک ۹٪

ایماق ۴٪

ترکمن ۳٪

بلوچ ۲٪

نورستانی، عرب، قرغز، پشه ای، قزل باش، براهوی، پامیری، گجر و سایرین ۴٪.

همچنان بعضی از مؤرخین و جامعه شناسان در آثار شان تعداد اقوام را در افغانستان ۵۰ قوم ذکر کرده اند، که در قانون اساسی مصوب لویه جرگه مورخ دسمبر ۲۰۰۳ از چهارده قوم بزرگ در کشور ذکر بعمل آمده است این ها عبارت اند از پشتون، تاجک، هزاره، ازبک، ترکمن، بلوچ، پشه ای، نورستانی، ایماق، عرب، قرغز، قزلباش، گوجر و براهوی.

بر اساس مطالعات اخیر جامعه شناسان در سه دهه اخیر، در افغانستان عنصر قومیت در عرصه قدرت سیاسی نسبت به عناصر ایدئولوژی، مذهب، زبان و سمت نقش تعیین کننده داشته است و در سرپای حوزه های قدرت فقط می توان قومیت را مشاهده کرد. یعنی تمام اجزای متشکله قدرت انتخابی و انتصابی آن بر محور قومیت استوار بوده و مشمولین این حوزه ها بر پایه منافع شخصی شان کاندید و به حیث ممثل اراده و منافع قوم انتخاب و یا انتصاب شده اند. بنا بر توضیحات و نوشته زلمی خلیلزاد نماینده خاص ایالات متحده امریکا برای تأسیس حکومت انتقالی افغانستان در اجلاس بن که در کتابش به نام "فرستاده" پرده از روی مداخلات مستقیم امریکا در حکومت سازی افغانستان بر مبنای اقوام بر می دارد .

او در این کتاب از تأکید امریکاییان و همکاران غربی شان در تقسیم قدرت در افغانستان بین اقوام بر پایه (تعداد شان) بر علاوه سهم پادشاه اسبق محمد ظاهر شاه حکایت های دردناک دارد که در نتیجه حکومت استخراج شده از اجلاس بن فقط بر پایه قومیت و وفاداری اعضای این حکومت به ایالات متحده امریکا و متحدین اش بوده است. یعنی حکومت ساخته شده در بن از همان آوان پیدایش در گرو قوم و کشور تضمین کننده قرار گرفت .

گرچه بعد ها قانون اساسی ممنوعیت هایی را در برابر سوء استفاده هایی سیاسی از نام قوم تسجیل کرد ولی در پشت پرده تا کنون هم این سیاست در عرصه ملی و بین المللی بازار گرم داشته و امریکا و متحدین اش خاصاً متحدین منطقوی ایشان با استفاده از این حربه در افغانستان اقوام را به جان هم انداخته و این تراژیدی بسیار وحشتناک در طی دو دهه اخیر عامل

اصلی انقطابات اجتماعی، کنار نیامدن ها با یک پلاتفورم بر پایه منافع ملی یک افغانستان واحد در عرصه ملی و بین المللی، شدت و رشد سیستم ملوک الطوایفی، ادامه جنگ و تمام نا بسامانی های سیاسی - اجتماعی - اقتصادی و نظامی میباشد .

با تأسف باید اذعان داشت که در بازی های سیاسی امروز قدرت های بزرگ هم نظریه پردازان و هم دستگاه های اجرایی شان و در ورای این سیاست های تباه کن کشورهای همسایه افغانستان هم روی تخاصم اقوام برای تشدید بحران و دستیابی به اهداف شان در کشورهایی که منافع درازمدت و کوتاه مدت شانرا تأمین میکند، سرمایه گذاری های بزرگی کرده اند که اگر مردم و وطندوستان خاصاً جوانانی که امروز بیشترین کمیت کشور را تشکیل میدهند و از ظرفیت بزرگ مادی و معنوی برخوردار می باشند و قشر آگاه ملی در پی چاره نیافتد عواقب زیانبار این قوم گرایی و چسبیدن به عنصر قوم نه تنها تمامیت ارضی بلکه هست و بود کشور ما را تهدید می کند همانند کشور یوگوسلاویا در اروپای شرقی و کشورهای عراق، لیبیا، یمن و سوریه خطرات بزرگ جنگ داخلی محتمل است.

در این گیر و دار بازی های خطرناک سیاسی بررسی و تحلیل وضعیت کشور ما در راستای اتحاد ملی برای منافع مشترک ملی و دستیابی به یک راه حل و یا حد اقل دریافت آدرس مشترک برای یک گفت و گوی ملی مرا وا میدارد تا در این باب توجه بیشتر معطوف داشته و کاوش های بیشتری در زمینه صورت گیرد.



ملت

تعریف ملت:

ملت را می توان یک واحد بزرگ انسانی در یک محدوده معین جغرافیایی با منافع مشترک تعریف کرد که عامل پیوند آن آگاهی مشترک و تعلق قوی به تاریخ این محدوده میباشد. از این پیوند است که احساس تعلق به یکدیگر و احساس وحدت میان افراد به آن واحد پدید می آید. از جمله خصوصیت های هر ملت اشغال یک قلمرو جغرافیایی مشترک به نام کشور است و احساس دلبستگی و وابستگی به یک سرزمین معین میباشد. ملت ممکن است به عنوان یک جماعت تاریخی و دارای بافت فرهنگی خاص اما بدون خودمختاری سیاسی یا داشتن دولت وجود داشته باشد.

بعد از پایان جنگهای تباہ کن سی ساله مذهبی ۱۶۱۸ - ۱۶۴۸ در اروپا، اروپاییان به قرارداد وستفالی ۱۶۴۸ م تن در دادند تا حقوق یکدیگر را محترم شمرده و بالای یکدیگر تعرض و مداخله نظامی نکنند در واقع از همین زمان بعد دولت های ملی ظهور کردند، یعنی اینکه پیوند مستقیم مفهوم ملت با دولت امر تازه ای ست که تاریخ آن از پیدایش ناسیونالیسم تازه به میان آمده در اروپا از اواخر قرن هفده فراتر نمی رود و مربوط به تحولات فکری، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی آن قاره در دو سده اخیر می باشد.

چون اکثریت جامعه شناسان ملت را پدیده اجتماعی اروپایی می پندارند بناءً در باره ملت و تعریف آن نگرش های گوناگون دارند، یعنی ملت مفهوم انتزاعی داشته و جامعه شناسان و تحلیل گران تا کنون تعریف ها و تعبیرهای متفاوتی از آن ارائه داشته اند، اما همه با این دید با هم موافق اند که ملت در جریان رشد مدرنیته از طریق دولت های ملی ایجاد گردید است و دولت های ملی از طریق رأی و اراده مستقیم مردمان یک سرزمین یا اتباع یک کشور به میان آمده است. البته که در این جوامع اتباع یعنی همه افراد جامعه بدون در نظر داشت خاستگاه طبقاتی، قومی، نژادی، مذهبی و زبانی آنها دارنده گان حقوق مساوی در کلیه امور اجتماعی و سیاسی میباشند.

از اینرو آگاهی ملی به معنای تعلق به ملت و لزوم تشکیل دولت ملی و داشتن قدرت (دولتی) متعلق به خود، سابقه طولانی ندارد. به همین دلیل، کلمه ملت نیز در گذشته معنای سیاسی امروزی را نداشته است، چنانکه در زبان دری کمابیش برابر با امت یا پیروان دین معین استعمال شده است. پیش از پیدایش آگاهی ملی جدید آنچه در میان گروههای بشری در گذشته شایع بوده، آگاهی قومی (البته نه آن قومیت ethenic که ما در عنوان قبلی آنرا به توضیح گرفتیم) بوده که اروپاییان کلمه ناسیون (Nation) را در زبان های خویش به این کتله ها بکار می بردند. این آگاهی بیشتر جنبه آگاهی به تعلق فرهنگی داشته و عنصر زبان، دین، آداب و رسوم، تاریخ و خاطره قومی مشترک مبنای آن بوده است. در حالیکه در تعریف ملت مدرنیته به مفهوم امروزشینش عناصر زبان، دین و غیره مشترکات فرهنگی اصل نیست.

در میان اکثر اقوام گذشته این آگاهی و کاربرد این کلمه را به صورت جدا کردن خود از دیگری می یابیم، چنانکه یونانیان غیر یونانیان را بربرمی و یونانیان را Nation قوم یونانی مینامیدند. اقوامی همچون (چینیان، اعراب، یونانیان) که برای فرهنگ خود برتری قائل بودند، با کلمات و کلمه هایی خاص دیگران را از خود جدا می کردند مانند عرب و عجم و واژه های از این طراز.

ولی در عین حال حکومت Nation یا قوم یعنی حکومتی که با دین و فرهنگ قومی پیوستگی داشته و پشتیبان و نگهبان آن به شمار می آمده اهمیت خاص داشته است، اما نه به معنا و اهمیتی که امروزه در تحت عنوان دولت ملی می شناسیم. پیوستگی سه عنصر دولت، ملت و کشور در روزگار ما، بعد سیاسی قوی به مفهوم ملت بخشیده است (دولت- ملت) چنانکه تعریف کلاسیک ملت توسط ارنست رنان Ernest Renan ۱۸۲۳ - ۱۸۹۲ فیلسوف، جامعه شناس و تاریخ نگار فرانسوی (ملت چیست؟، مجموعه آثار، جلد یکم، پاریس، ۱۸۸۲) چنین است: "ملت یک روان است، یک اصل روحانی. دو چیز، که در واقع یک چیزند، این روان را میسازند... یکی داشتن میراث مشترک غنی از خاطره ها و دیگر، سازش واقعی، میل به زیست با یکدیگر و خواست تکیه کردن کامل به میراث مشترک."

نویسندگان دیگر بر یکدستی ذهنیت هر ملت، به عبارت دیگر، بر خلق و خو و منش ملی تکیه کرده اند و تکیه بر این ویژگیها و بزرگداشت آن یکی از خصوصیت های دوران رشد ناسیونالیسم اروپایی است.

در علوم اجتماعی، در تعریف ملت عواملی مانند شخصیت ملی یا قومی و زمینه های مشترک فرهنگی و اقتصادی در نظر گرفته میشود، زیرا ملت سرانجام ترکیبی است از همه این عوامل و جهان در چند دهه ی اخیر شاهد برآمدن ملت های تازه ای در آسیا و آفریقا بوده است که بنیاد آنها بر مفهوم جهانشمول ملت، که در اصل مفهومی اروپائی است، نهاده شده است.

امروز بیشترین دانشمندان علوم اجتماع وفلاسفه در عوض کلمه ملی گرایی از هویت ملی استفاده میکنند، که البته عده از آنها هویت ملی را در گرو عضویت فرد در اجتماع تلقی کرده وعده دیگر هویت را عنصر شخصی برای افراد اجتماع تعریف میکنند و به این ترتیب این کلمه ها شامل مباحث فلسفی جامعه شناسی عصر حاضر گردیدند.

رالف والدو امرسون Ralph Waldo Emerson ۱۸۰۳ - ۱۸۸۲ فیلسوف و پژوهشگر علوم اجتماعی امریکایی می نویسد: "مدل آرمانی ملت، که در اندیشه اروپایی سابقه دارد - اگر چه تا کنون هرگز چیزی به این درجه از یکدستی کامل وجود نداشته - عبارتست از یک کتله واحد انسانی، که بر حسب سنت، در مرزو بوم معین زندگی می کند، به یک زبان سخن می گویند (وچه بهتر که این زبان ویرانه آن قوم یا Nation باشد) فرهنگ خاصی دارند و یک تجربه تاریخی مشترک که از نسلهای بسیار به ارث رسیده و ایشان را در یک قالب ریخته است." اما، به عقیده همان نویسنده، به کاربردن این مدل برای اقوام خارج از مدار اروپایی اغلب خطاست. ولی هم به رغم در دست نبودن سنجه های استوار برای توضیح مفهوم ملت، بر آنست که ملت جماعتی است از مردم که حس می کنند از دو وجه به یکدیگر تعلق دارند، یکی آنکه از عناصر مهم و ژرف یک میراث مشترک سهم می برند، و دیگر اینکه سرنوشت مشترکی در آینده دارند و می افزاید که " ساده ترین بیانی که از ملت می توان کرد آنست که آنان جماعتی از مردمند که احساس میکند یک کتله یا ملت با منافع مشترک اند و بر پایه همین منافع مشترک همگانی به آینده مینگرند."

مسئله ملت در افغانستان

بعد از آنچه در باره تعریف ویا اینکه ملت چیست و چگونه پا به عرصه وجود گذاشت گفته آمدیم لازم به تذکار مؤکد میدانم که در وضعیت ناهنجار کشور ما هم این بود ونبود ملت، هویت ملی و منافع ملی و رسیدن و نرسیدن به مرحله ملت، منافع ملی و بود ونبود دولت - ملت را با عوامل بازدارنده وشتاب دهنده آن به ارزیابی بگیریم تا به یک استنباط منطقی در زمینه نایل گردیم.

این خطه باستانی که کلید هندوستان، بام جنوب آسیا، راه ترانزیت اروپا - آسیا نام داشته و او را چهار راه آسیا هم مینامند امروزه از جنوب وشرق به کشور پاکستان وکناره ای هند پیوند داشته و غرب آن بوسیله صحرا ها و بیابانهای خشک و بی علف با ایران وصل است، شمال آنرا گذرگاه آبی آمو وکوکچه با آسیای مرکزی کشور هایی تاجیکستان، ازبکستان و ترکمنستان وصل میکند در بحبویه های مختلف ادوار تاریخ در زیر نامهای آریانا، خراسان و افغانستان به قول مؤرخ نامدار کشور ما مرحوم پوهاند حبیبی ودانشمند و تاریخ نگارشهر کشور ما اعظم سیستانی تمدن هایی بزرگی را چون تمدن ویدی، تمدن اوستایی، تمدن باخترا یا بخدی، تمدن بودایی، تمدن هری یا هرات، تمدن سیستان، تمدن غزنه و تمدن هایی دیگر را در گوشه وکنار خویش تجربه کرده است. افغانستان هر دو، نقطه دیدار و کوره ذوب نفوذ فرهنگی بوده است. در نتیجه، در درازنای تاریخ خویش سهم بزرگ و مهمی در شکل دهی تمدن ها، به جای گذارده است. ساحه بزرگ جغرافیه یی و فرهنگی که افغانستان قلب آن را شکل داده است، از آمو تا سند، گسترش می یابد. مردم هایی متمدن و شهیری در اینجا زندگی داشته اند که از خود میراث هایی بزرگی در عرصه های علوم اجتماعی و علوم تجربی بجا گذاشته اند، که میتوان از ابوبکر زکریای رازی فیزیکدان - کیمیا دان - پزشک - مهندس - فیلسوف وکاشف الکول وفات ۹۲۴ میلادی، ابو نصر فارابی فیزیکدان - موسیقیدان - منجم و فیلسوف متولد ۸۷۰ وفات ۹۵۰ میلادی، امیر کروور سوری فرزند امیر گولاد سوری

وفات ۷۷۰ میلادی شاعر و جامعه‌شناس مولف پته خراشه، احمد بن سهل بلخی ریاضیدان و جغرافیه‌دان وفات ۹۳۴ میلادی، مطهر بن طاهر قدسی متولد ۹۶۶ در بست سیستان اولین دایره المعارف نویس شرق، یعقوب رازی مهندس و محاسب بزرگ عصرش، محمد بن احمد کاتب خوارزمی یا خیوه ایی مهندس - کیمیا دان و عالم تکنیکی، ابو جعفر خازن خراسانی ریاضیدان و ستاره شناس وفات ۹۶۱ میلادی، ابو حامد بلخی ریاضیدان - ستاره شناس، مخترع استرلاب و ابزار های نجومی، ابونصر اسمعیل جوهری فارابی لغت نویس شهیر و همچنان مبتکر اندیشه پرواز وفات ۱۰۰۲ میلادی، ابو ریحان البیرونی منجم، ریاضیدان - زمین شناس - فیلسوف و دانشمند بزرگ علوم تجربی متولد ۹۷۳ وفات ۱۰۴۸ میلادی، ابو علی سینای بلخی فیلسوف - ریاضیدان - فیزیکدان - پزشک و دانشمند بزرگ علوم تجربی متولد ۹۸۰ وفات ۱۰۳۰ میلادی، ابوبکر محمد بن حسن حاسب صاحب کتاب نسوی نامه متولد سال ۱۰۳۰ و وفات ۱۱۲۳ میلادی، عمر خیام ریاضیدان - ستاره شناس - شاعر و فیلسوف متولد ۱۰۴۸ و وفات ۱۱۲۴ میلادی، مولانا عبدالرحمن جامی شاعر - فیلسوف و فیزیکدان، ابوبکر خراسانی کیمیادان، محمد بن احمد خرقی ستاره شناس و کاشف حرکت ستاره گان وفات ۱۱۳۹ میلادی، خوشحال ختک متولد سال ۱۶۱۳ وفات ۱۶۸۹ میلادی شاعر، فیلسوف و جامعه‌شناس، رحمن بابا فرزند عبدالستار متولد ۱۵۲۹ و وفات ۱۶۰۵ میلادی شاعر، ریاضی دان، منجم و جامعه‌شناس، میرویس خان هوتک متولد ۱۶۷۳ وفات ۱۷۱۵ شاعر، جامعه‌شناس و رهبر اقوام بزرگ، مولانا جلال الدین بلخی، خواجه عبدالله انصاری، انوری ابیوردی، عنصری بلخی، دقیقی بلخی، امام فخر رازی، عبدالقادر بیدل، امیر علی شیر نوایی، مولانا عبدالرحمن جامی، رابعه بلخی، ناصر خسرو بلخی، سنایی غزنوی، ابو عبید عبدالرحمن محمد جوزجانی، حنظله بادغیسی، ظهیر الدین فارابی، ابو نصر فارابی، رحمن بابا، بیت نیکه، میا فقیرالله جلال آبادی، مولانا یعقوب چرخ، پیر محمد کاکر، خانم شاد بیگم مشهور به مخفی بدخشی، استاد عبد الحق بیتاب، استاد عبدالغفور برشنا و صد ها دانشمند و پژوهشگر دیگر یاد کرد بر علاوه آثار بسیار با ارزش تاریخی مانند کتیبه های ویدی، سنگ نوشته ها و دست ساخت هایی از ادوار مختلف تاریخ زندگی مردمان ساکن این سرزمین و کتب و آثار که هم اکنون در موزیم های بزرگی چون موزیم لندن، پاریس و سایر موزیم هایی دنیا نگهداری میشوند، تندیس های بامیان، مینار جام، مینار های هرات، آتشکده نوبهار بلخ، کاپیسا و ننگرهار، برج عیاران بلخ، تخت رستم، دیوار های تاریخی بلخ، آرامگاه حضرت علی، قصر جهان نما، مینار های مسعود و بهرام شاه در غزنه، آرامگاه سنایی غزنوی و سلطان محمود غزنوی، چهل زینه قندهار، طاق بست، قلعه چهل برج و شهر غلغله در بامیان، مسجد جامع هرات، قلعه های اختیارالدین - غوریان - کهسان و سیاوشان در هرات، خانه زرنگار، سنگ هفت قلم، یخچال های هرات و صد های دیگر آثار با ارزش تاریخی، علمی و هنری حاکی از آنست که در این مرز و بوم روزگاری مردم های متمدن زیست داشته و در کار های خلاق علمی، هنری و فرهنگی مشغول بوده اند. به قول نانسی دوپری Dupree, Nancy (۱۹۲۷ - ۲۰۱۷) باستان شناس که بیشترین سالهای عمرش را در کاوش و تحقیق آثار باستانی کشور ما گذرانده و او در تمام سال های توفانی و بحران زده سه دهه اخیر، برای نگهداری اثرهای فرهنگی این سرزمین تلاش نموده است. او به همین سبب نخست در پشاور و بعد در کابل مرکز هایی برای این امر، بنیاد نهاده بود. او به این باور است که از میان (۱۴۳) جایی که برای کاوش های باستانشناسی در افغانستان، نشانی شده بود، تنها هفده تا و آن هم نه به صورت همه جانبه، کاوش گردیده اند. همچنان ل. شتابان باستانشناس آلمانی در باره پهنای ژرفای آثار باستانی کشور ما معتقد است که بررسی هر مغاره و جا برای کاوش باستانشناسانه در افغانستان عمر یک باستانشناس را میبلعد.

با آنکه تحت نام افغانستان به عنوان یک کشور از سال ۱۷۴۷ میلادی پا به عرصه وجود گذاشته است، اما این سرزمین از لحاظ قدامت تاریخی یکی از کهن ترین کشور های جهان بوده و بوسیله شاهراه ابریشم گذرگاه تمدن های بزرگ عصر باستان به شمار میرود. افغانستان را از زمانه های دور بدینسو کلید فتح هندوستان می نامیدند، زیرا هندوستان از طرف شرق، غرب و جنوب به آب متصل بوده و از طرف شمال کوه های بلند قراقرم و همالیا آن را احاطه کرده است. تنها راه ورود

جهان گشایان به هندوستان از طریق دره ها ویا معابر بروخیل، چترال، خیبر، کرم، گومل و بولان بود. بدین ترتیب افغانستان در درازمه تاریخ میدان پرتاب به هند بوده است. در شرایط حاضر جهان بر اساس آخرین تحقیقات از منابع انرژی جهان آسیای مرکزی منبع غنی ترین ذخایر هایدروکاربن جهان دارای ۱۸۷ میلیارد بیرل نفت یعنی حدود یک ششم ذخایر نفت کل جهان میباشد که آسان ترین راه انتقال و ترانزیت آن به راه های بحری، جنوب شرق آسیا و هندوستان از طریق افغانستان ممکن و میسر میباشد، زیرا راه های دیگر از یکطرف طولانی بوده واز طرفی دیگر در انحصار و قلمرو جمهوری فدراتیف روسیه میباشد که پالیسی کنسرسیوم های انرژی غربی با آن توافق ندارند. در سیاست های استراتژیک حاضر جهان تسلط بر جنوب آسیا تسلط بر جهان پنداشته میشود که افغانستان بام جنوب آسیا میباشد. یعنی امروز افغانستان به شاهراه ترانزیت اروپا - آسیا تبدیل شده است. این جغرافیا به افغانستان موقعیت بسیار با ارزش جیوپولیتیک و جیو استراتژیک بخشیده است و بدین لحاظ است که از دوردست های دور پیوسته مورد تهاجم ها قرار داشته و بعضاً این تهاجم ها ماندگار هم بوده است و همین امر هم سبب گشته تا کشور ما آمیخته ایی از فرهنگ های گوناگونه بوده و بر علاوه تمدن هایی بومی که در بالا از آن ذکر بعمل آوردیم، تمدن هایی دیگری چون تمدن هایی هندی، یونانی، عربی و چینی را نیز به تجربه گرفته است. در نتیجه آخرین مطالعات اداره یونسکو ملل متحد، این اداره به افغانستان لقب "موزاییک فرهنگ ها و تمدن های باستان" را داده است. از کاوش ها و مطالعات باستانشناسی این نتیجه گیری بدست آمده است که شواهد فراوان از زندگی انسان در این خطه باستانی حدود صد هزار سال پیش از میلاد مسیح حکایت دارد، همچنان نسخه هایی خطی یافت شده معلومات هایی فراوانی را در باره نوع مناسبات اجتماعی، چگونگی اعتقادات مردم و سیستم اداره ویا فرمانروایی ها بدسترس قرار میدهد. در اینجا دور از مفاد نخواهد بود تا در باره نام افغانستان کمی تأمل تاریخی داشته باشیم زیرا دشمنان این خطه باستانی بنابر پاهین بودن سطح معلومات و آگاهی مردم و کوتاهی حکومت ها در این زمینه مردم ما را بجان هم انداخته و میکوشند تا از اینطریق انقطاب بزرگی را تا سرحد تجزیه بر کشور ما تحمیل کنند. امروز عده نا آگاهانه وعده هم مزدور به دستور اربابان آزمند شان در هر بحثی می آورند که کلمه افغان مترادف با کلمه پشتون است. در حالیکه پژوهش در تاریخ و ادبیات زبان در این خطه میرساند که کلمه افغان هرگز کلمه از زبان پشتو نبوده و تنها به پشتون هم اطلاق نمیگردیده است. این کلمه از کلمات زبان دری بوده و در طول تاریخ به یک خطه جغرافیایی اطلاق می گردیده است که بخشی از آریایی ها در آن مسکن گزین بوده اند. این کلمه در آثار بزرگ و با اعتبار تاریخی مانند تاریخ بیهقی، تاریخ یمینی که از کهنترین تاریخ های منطقه می باشد، تاریخ الکامل ابن الاثیر، حدود العالم، آثار و نوشته های بطلموس و خاصتاً در سفر نامه ابن بطوطه مؤرخ مراکشی که سفرش بیست و نه و نیم سال را در بر داشته و بین سالهای ۱۳۴۶ تا ۱۳۷۵ میلادی صورت گرفته به کرات ذکر گردیده است. چنانچه او از سفرش به کابل چنین بیان میدارد:

" سپس به کابل سفر کردیم در اینجا طایفه ای از عجم را دیدیم که به زبان فارسی تکلم داشته و خود را افغان می نامیدند..... و قدیم پایتخت پادشاهان افغان بوده است....."

باید متذکر شد که در ایام سفر ابن بطوطه در کابل اقوام پشتون زندگی نمی کردند که ابن بطوطه آنها را افغان گفته باشد، بلکه همه مردم کابل یا کابلیان خود را افغان می نامیدند. همچنان فردوسی شاعر معروف در شهنامه که قدامت بیش از هزار ساله دارد به کرات کلمه "افغان" خطاب به مردمان این محدوده جغرافیایی ذکر گردیده است. چنانچه در این بیت شهنامه می خوانیم:

سپهدار چون قارن کاو گان

سپه کش چو شیروی و چون آوگان

و در جای دیگر آورده است:

سپهدار چون قارن کاوگان به پیش سپاه اندرون آوگان

که در این ابیات شهنامه و سائر تذکرات آن کلمه "آوگان" تلفظ قدیمی همان کلمه "افغان" است که بعد ها اعراب چون حرف (گ) ندارند و تلفظ این حرف هم برای شان نا ممکن می باشد بناءً این "آوگان" یا "آپگان" را «افغان» تلفظ کرده و بنا بر سیطره دوامدار اعراب در منطقه ما این نام هم به همان ترتیب تا به امروز باقیمانده است، که در آثار مکتوب عربی به صراحت می توان آنرا دید.

همچنان در سروده های حماسی مها بهارات به زبان سانسیکریت که در حدود ششصد سال قبل از میلاد نوشته شده و از معتبر ترین آثار تاریخ هند می باشد و در زمان اکبر شهنشاه مغل هند به نام رزمنامه به زبان دری نیز ترجمه گردید کلمه افغان به نام آسوه گان (Aswa ghan)، آسوه گانه (Aswa ghana)، آوا هان (Awa ghan)، آپ هان (Apa han) به معنی سوارکار نجیب، جنگجو، دلاور، سلحشور و کشنده ذکر گردیده است که به بازماندگان آشواکا ها یا همان آشوکا و کمبوجا ها (Kamboja) که بازماندگان همان سکا ها بوده و در مهابهارت آنرا پالی آورده اند عبارت از اقوامی نجیب دارای نژاد عالی که مهارت فراوان در سوار کاری داشته اند و در حدود دو صد تا صد سال قبل از میلاد از راه شمال افغانستان کنونی وارد هند شده و بعد ها سلسله شهنشاهی کمبوجه ها را در هندوستان بنیان گذاشته اند، و در بر گیرنده همه باشندگان آن سرزمین هایی مقصود بوده که امروز با کمی تنقیصات محدوده ای جغرافیایی ما را احتوا میکند.

همچنان همین مفهوم در کتاب اوستا یا سروده های زردشتیان آواجن (Ava jan) یا آپا جن (Apa jak) ذکر گردیده است که همچنان یاد آوری از مردمانی دارد که نخستین مقر فرماندهی شان را در جلگه های شمال هندوکش اساس گذاشتند و تا نیمه های هزاره دوم پیش از میلاد دامنه اقتدار شان را تا کابل، آراکوزیا کندهار و هلمند گسترش دادند. یعنی مراد از باشندگانی است که در محدوده ای کنونی افغانستان زندگی داشته اند و به سوار کاری و تربیه اسب شهرت فراوان داشته اند. و یا تذکرات فیلسوف، جامعه شناس، انسان شناس و عالم معروف خوارزمی یا خیوه ای ابوریحان البیرونی ۹۷۳ - ۱۰۴۸ میلادی که در عصر سلطان مسعود غزنوی می زیسته و قسمت اعظم آثارش را بر علاوه قانون مسعودی زیر توجه علم دوستانه سلطان مسعود غزنوی نگاشته و به دربار آن سلطان اهدا کرده است در مقالات تحقیقی اش مانند التفهیم الاوائل صناعة التنجیم که در باره نجوم و ستاره شناسی نوشته و الصیدیه فی القطب که در باره گیاهان دارویی به تحریر آورده است کوه های هندوکش را از مرز چین تا زابل و بست به نام کوه های افغانان نگاشته است.

همچنان مؤرخین و زبان شناسان غربی چون الکساندر کونینگهام Alexander Cunningham ۱۸۱۴ - ۱۸۹۳ باستانشناس نامدار انگلیسی که بیشترین عمرش را با قوای انگلیسی در هند برتانوی سپری کرد و تحقیقات گسترده ای در باره کلتور، فرهنگ و آثار باستانی منطقه انجام داد بر علاوه کتاب ها و آثار قلمی وی از نتایج این تحقیقات، نتایج کاوش های فراوان باستانشناسانه وی از فرهنگ های باستانی هند و افغانستان هم اکنون در موزیم بزرگ لندن نگهداری می شود و جان مک کارندل John Watson Mc Crindle ۱۸۲۵ - ۱۹۱۳ زبان شناس مشهور انگلیسی که سال های بسیاری در هند برتانوی تحقیقات زبان شناسی در عرصه های زبان سانسیکریت هندی - اردو و دری انجام داد کتاب ها و آثار فراوان از وی هم اکنون در عرصه زبان شناسی، ادبیات و تاریخ بجا مانده است هم کلمه افغان را به مردمان و ساکنین قدیم ساحات بدخشان، کاپیسا، اطراف کوه های هندوکش و اطراف کابل که به سوار کاری و تربیه اسب شهرت فراوان کسب کرده بودند و آئین زردشتی داشتند اطلاق کرده اند.

از بیان این حقایق تاریخی چنین نتیجه میتوان گرفت که نظریه پردازی های خصمانه و نفاق افکنانه دشمنان تمامیت ارضی و حاکمیت ملی کشور ما در قبال نام بسیار با مفهوم و با اثر کشور ما افغانستان عزیز یک خطای محض، جفا و گناه نا بخشودنی می باشد. که گسترش همچو نظریات بی پایه و بی اساس و دشمن سازی مردمان ساکن این محدوده علیه یکدیگر کشور ما را به طرف پرتگاه نیستی سوق میدهد.

تاریخ نگاران و جغرافیه دانان از ایام یونان باستان چون آراتس تن (۲۷۶-۱۹۶ ق.م.)، استرابون (۶۳-۲۱ ق.م.)، کلاودیوس بطلمیوس (۱۶۱-۸۳ م) تاریخ نگار و جغرافیه شناس که در مصر زندگی میکرد، میر غلام محمد غبار (۱۸۹۷-۱۹۷۷) مورخ بی بدیل کشور ما، میر محمد صدیق فرهنگ (۱۹۱۷) مورخ و نویسنده افغانستان در پنج قرن اخیر، دکتر علی احمد کهزاد (۱۹۰۸-۱۹۸۳) و سائرین همه و همه در همین موقعیت جغرافیایی، با کمی اضافات و کثرات حدود اربعه و سائر خصوصیات تاریخی این سرزمین اتفاق نظر دارند. در اوستا کتاب مقدس زردشتیان از آریانا (با کمی اضافات حدود همین افغانستان کنونی) به حیث زادگاه زردشت نام برده شده است. نکته جالب و قابل تعمق و کاوش بیشتر در این مسئله اینست که یکده نویسندگان کنونی ایران با سطحی نگری حدود خراسان دیروز را جز و یا یکی از ایالات ایران محسوب می دارند در حالیکه واقعیت مسئله این نیست. کشوری که امروز به نام ایران مثنی است همان بقایای پارس یا فارس می باشد که هیچگاهی شامل خراسان و یا افغانستان کنونی نبوده است بلکه نام ایران را از تاریخ آریانا و خراسان به عاریت گرفته اند در حالیکه مؤرخین، نویسندگان و محررین دربار های کشوری هایی منطقه، اعراب و یونانی ها در آثار تاریخی و ادبی همیشه ذکر نام ایران در آثار شان هدف از آریانا، خراسان و یا افغانستان کنونی بوده است آنان نامهای خسرو ایران، خسرو شرق یا خدایگان خراسان را به رسم تعارف به پادشاهان معاصر خود بکار می بردند که در نزد شان کلمه ایران مترادف بود با خراسان و یا همین افغانستان امروز. یونانیان، اعراب و اروپاییان در آثار شان سرزمین های پارس یا فارس را به نام سرزمین های غرب ایران یا آریانا یا خراسان ذکر کرده اند. چنانچه به قول دکتور محمود افشار یزدی نویسنده ایرانی (۱۸۹۳-۱۹۸۳ م) فلات شرقی فارس یا پارس ایران نام داشت و آنچه امروز ایران می نامیم در حقیقت فارس بوده که تا اوایل قرن بیستم هم به همین نام یاد می شده است. فردوسی شاعر بزرگ دری در شاهنامه سلطان محمود غزنوی را شاهنشاه ایران می نامد در حالیکه در همان ایام در فارس سلسله دیلمیان حکمرانی داشتند که نه تنها هیچیک از شعراء، نویسندگان و مؤرخین به وی نگفته اند شاه ایران و یا شاهنشاه ایران اما به شاهان خراسان و افغانستان کنونی پیوسته شاه یا حکمرانی ایران گفته شده و سرزمینش به نام ایران بیان شده است. چنانچه در این قصیده انوری ابیوردی (۱۱۲۶-۱۱۷۹ م) شاعر معروف زبان دری که در زمان حملات خانمانسوز غز ها یا ترکان میخوانیم:

بر سمرقند گر بگذری ای باد سحر

نامه ای اهل خراسان ببر خاقان بر

خبرت هست کزین زیر و زبر شوم غزان

نیست یک بی ز خراسان که نشد زیر و زبر

خبرت هست که از هر چه در او چیزی بود

در همه ایران امروز نمانده است اثر

اما با حسرت و دریغ باید گفت که بنا بر تجاوزات و تهاجمات بیگانگان، هرج و مرج و آشوب‌هایی درونی و ایجاد سیستم‌های ملوک‌الطوایفی نه تنها سلامت سیاسی و وحدت ملی این سرزمین از بین رفت بلکه مراکز ادب زبان دری نیز آهسته آهسته به طرف آنسوی سرحدات غربی کشور کوچید تا اینکه امروز پارس‌ها یا به قول اعراب فارسیان خود را سلاله دار و میراث دار تاریخ چندین هزار ساله این تمدن‌های بزرگ و ثقافت‌های بینظیر که در بالا از آن نام بردم معرفی کرده و تلاش دارند تا همه هست و بود تاریخی این خطه باستانی ما را وابسته به خود کرده و به یغما ببرند. آنچه بیشتر در این آسیاب آب ریخت همانا عدم موجودیت اتحاد ملی و درک هویت ملی در بین باشندگان سرزمین ما می‌باشد.

در اینجا قابل ذکر می‌پردازم که همه آنچه در باره تاریخ این مرز و بوم گفته‌ام نه به این معنی است که به آن مباحثات کنیم خرسند و غره باشیم که ما چه تاریخ درخشان و پرشکوه داریم و از یاد ببریم که سالیان متمادی و تا کنون بنا بر ناتوانی‌های فکری، ماجراجویی، تهور منفی و خصلت جنگ‌طلبی و جنگ پرستی، فرق یکدیگر را می‌شکنیم و کشور خویش را به حراج انگلیس، روس، پاکستان، ایران، آمریکا و سایر اجنبیان گذاشتیم. این شکوه تاریخی کدام درد ما را درمان است؟ گذشته‌های ما هیچ دردی را دوا نمی‌کند و غرور بر گذشته‌ها جز اینکه ما را بیشتر از واقعیت حال و امروز ما بدور سازد چیزی حاصل ما نمی‌گردد. در حالیکه دانستن این گذشته‌ها با همه محسنات و تلخی‌هایش بایست ما را به حیث یک ملت متحد و یکپارچه در رفاه امروز و ساختن فردای کشور عزیز ما افغانستان تکانه، رهنمون و عبرت‌انگیز باشد. به این ترتیب می‌توان ادعا کرد که نسل‌های حاضر کشور میراث‌داران واقعی آن تمدن‌های بزرگ و آن مردان بزرگ دانش، علم، هنر، سیاست و دولت‌مداری هستند و می‌بینیم که نبود این وحدت یا اتحاد ملی چه بلا‌هایی نیست که بر سر کشور و مردم ما می‌آورد. گرچه سیاسیون و دولتمداران در رابطه با معضلات سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و نظامی دهه‌های اخیر در کشور ما پیوسته تأکید بر مداخلات بیرونی و سلطه مستمر خارجی دارند ولی از دید این قلم البته که این همه تجاوزات و این تداوم سلطه خارجی به خاطر فقط بخاطر نبود وحدت ملی و انقطابات اجتماعی و سیاسی درونی خود ما می‌باشد. اگر ما یکی باشیم و منافع ملی و همگانی را بر پر کردن جیب‌های خود ترجیح دهیم، اگر ما توانایی این را پیدا کنیم که از طریق یک گفت و گوی ملی خود را به مرحله‌ای برسانیم تا به حیث یک ملت واحد در چهار چوب یک پلتفرم افغانستان واحد زیر بیرق سه رنگ کشور ما منافع ملی کشور را بر منافع شخصی، قومی، قبیله‌ای، مذهبی و حزبی که تا کنون متأسفانه ارجحیت داشته ترجیح دهیم و مردم خویش را از گهواره تا گور به این مأمول آشنا سازیم که منافع سائر اعضای جامعه یا بهتر است بگویم منافع عموم کشور می‌تواند منافع من و شما را هم در میان عموم تأمین می‌کند و بالعکس رجحان منافع شخصی همان طوری که سالیان متمادی چه بلا‌هایی نیست که بر سر مردم و سرزمین ما وارد آورده و کمتر کسی را از شاه تا گدا از پیر تا جوان از زن تا مرد می‌توان سراغ کرد که از گزند این بلا‌ها در امان مانده باشد. برای روشنایی بیشتر این مسئله را کمی به تفصیل می‌گیرم.

افغانستان یا بهتر است بگوییم این خطه باستانی تمام عمرش را که اگر از تهاجم سکندر مقدونی یعنی سیصد سال پیش از میلاد در نظر بگیریم تا کنون با استیلاگران خارجی دست و پنجه نرم کرده و همواره مورد تهاجم‌ها و اشغال قرار داشته است. این تهاجم‌ها و سلطه خارجی اثرات ناگواری بر تمام شئون زندگی سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و انتیک این خطه و مردمانش بجا گذاشته است، که همیشه به جنگجویان چیره دست نیازمند و محتاج بوده و به قول گاندی کشور را جنگجویانی اداره می‌کردند که تمام تفکرشان به عوض سیاست، اقتصاد و رفاه عامه به جنگ و دفاع متمرکز بوده است. بدین ترتیب در تحت شعاع این تهاجمات و نزاع‌ها نه تنها بر فرهنگ و شئون جامعه ما اثرات زیانباری بجا گذاشت بلکه تمام زیر بناهای اقتصادی کشور را منهدم ساخت. مهمترین عنصر جذاب برای استیلاگران خارجی همانا موقعیت جغرافیایی این سرزمین می‌باشد، از هزاران سال قبل از میلاد مسیح این خطه باستانی شاهراه وصل بین النهرین و سایر تمدن‌ها بوده و هنوز هم هست.

همین تهاجمات مکرر استیلا گران باعث گردیده است تا مردم این کشور شورشی و جنگجو به بار آمده و در درازنای تاریخ فقط قیام کنندگان پرخاشگر و جنگجویان، اداره کشور را در دست داشته اند. یعنی اینکه موقعیت مهم جیو پولیتیک و جیوستراتژیک کشور ما برای بیگانگان متهاجم و استیلا گران مهم بوده و است نه برای مردمان کشور خود ما زیرا این مسئله همیشه برای مردمان بومی پرخاشگری و یاغیگری، چپاولگری، غارت گری، خانه خرابی، مرگ و قتل دسته جمعی و سیستم ملوک الطوائفی را به میراث گذاشته است.

سلسله این تهاجمات از سکندر گرفته تا اعراب، چنگیز، صفویان فارس، سلاطین مغول هند بالاخره مردمان این سرزمین را واداشت تا دولت متحدی را در برابر این استیلا گران ایجاد کنند. نخستین نشانه های دولت متحد را در جنبش بابیزید روشن ۱۵۷۹م، حرکت جانبازانه میرویس خان هوتک ۱۷۰۸م و سر انجام با ایجاد یک دولت با هویت مشترک ملی تهداب یک دولت ملی گذاشته شد، افغانستان در سال ۱۷۴۷ توسط احمد خان ابدالی به منظور مقاومت متمرکز و منسجم در برابر استیلا گران خارجی از بطن استیلا و تجاوز خارجی پا به عرصه وجود گذاشت.

نه تنها در قیام ها و جنگ های آزادی بخش بر ضد استیلا گران قبل از ایجاد دولت به نام افغانستان بلکه بعد از آن هم قهرمانان عصیانگر بیشماري چون ابو مسلم خراسانی، سلطان شهاب الدین غوری، میرویس خان هوتک، محمود خان هوتک، احمد خان، اکبر خان، میر مسجدی خان، میرمن ملالی "میوند"، غازی ادی لوگری و دیگران بودند که کارنامه های شان برای چندین نسل سمبول اتحاد (البته اتحاد جنگی)، افتخار و سلحشوری مردم ما بوده است. با وصف صف آرایی های متحدانه علیه استیلای خارجی بنا بر نبود سیاسیون متفکر ملی و مدیران خوب سیاسی و اقتصادی و عدم موجودیت یک تفکر ملی افغانستان شمول در نهایت این کشور با از دست دادن سرزمین هایش در غرب، جنوب غرب، جنوب، شرق و شمال کاملاً به خشکه محصور مانده و راه های ترانزیتی یا ارتباط اش به جهان خارج در گرو همسایگان آزمندش که بنا بر سیاست های تفرقه انداز و حکومت کن انگلیس و سیاست های ماجرا جویانه روس در قرن نوزده و بعد از آن در ده ها مورد سیاسی، جغرافیایی و ملی اختلافات و مخاصمات بسیار عمیق دارند گیر ماند.

یک مسئله دیگر که در این ارزیابی از اهمیت فراوان برخوردار است همانا نقش دین اسلام در شکل گیری هویت اجتماعی و سیاسی این خطه می باشد. اکثریت مردمان این سرزمین مسلمان بوده و یک اقلیت کوچک پیروان سایر ادیان نیز در این کشور زندگی می کند. دین اسلام به حیث یک نیروی متشکل در زمان حکومت غزنویان ۹۹۹م نقش بزرگی را در اتحاد مردمان این سرزمین ایفا کرد و اساس یک دولت بزرگ و تمدن بزرگی را در منطقه پایه گذاری نمود.

دین یا مذهب اساساً عبارت است از مجموعه ای از باور ها، افکار و عقاید انسان ها برای بهتر زندگی کردن، یا به عباره دیگر دین یا مذهب در بیشترین عمر موجودیتش رهنمای انسانها در شاهراه انسانیت بوده است و به همین ملحوظ در گذشته ها شاهان و حاکمان در عین زمان متولیان دینی هم بودند زیرا در آنزمان ها هنوز دولت های مدرن با قوانین پیشرفته تنظیم کننده امور اداره، مردم و کشور ها پا نگرفته بود. و یا به باور دیگر دین مجموعه ای از روش ها و نظام های فرهنگی، باور ها و جهان بینی هایی است که با ایجاد نماد ها و سمبول ها انسان ها را به ارزش های معنوی و روحانی مرتبط می گرداند. و یا به زندگی معنی می بخشد، در بسا ادیان خاصاً در دین اسلام به هستی شناسی پرداخته شده و در باره ماهیت انسان و جهان هستی ایده های ناب ارائه داده اصول اخلاقی معین برای بهتر زندگی کردن انسان ها مطرح میدارد.

به قول الکسیس کارل Alexis Carrel (۱۸۷۳ – ۱۹۴۴) جراح و فیزیولوژیست فرانسوی دین عبارت از وجدان انسان است که گاه و بیگاه انسان ها را متوجه خطا های شان می گرداند و چون مشعل فروزان در کج راهی ها و گمراهی ها به انسان ها یاری می رساند.

همچنان میتوان گفت که دین پس از ملت، دومین عامل احساس هویت در جهان به شمار می رود. دین اسلام از همان منبع و اساسش بر محوریت انسان و محوریت عقل بر نابرابری ها و اشرافیت آنزمان بنیان گذاشته شد، به قول حضرت محمد

(ص) پیغمبر اسلام اولین آیه دینی (اقراً به اسم ربك الذی خلق) نازل گردید، یعنی بخوان به نام خدا (ج) که خواندن اثباتی است بر عقل محوری این دین و به نام آن خدایی بخوان که خلق کرده خلقت آفریده، که اثباتی است بر خلقت محوری و انسان محوری این دین. ولی بعد ها متولیان یا تیکه داران این دین اشرافیت جدیدی را به نام اشرافیت دینی ایجاد کردند و دین را به بیراهه کشانده و از آن بهره برداری های سیاسی کرده و اهداف جهان گشایی و استعماری خویش را در زیر این پوشش در جهان به منصفه اجرا گذاردند.

با آنکه اسلام در میان ادیان ماقبلش به نام دین صلح، مصالحه و سجاای برتر انسانی شهرت فراوان داشت ولی در محدوده ای جغرافیایی ما از همان آوان تهاجم اعراب تا کنون به حیث دین زور و سرنیزه از طریق زور، جبر و فشار به وسیله جنگ های تباه کن و خانمانسوز بر مردم این سرزمین تحمیل گردیده و به همین شیوه به سوی همسایگان جنوب و شرق هم شتافته که دشمنی های چندین قرنه آنها را با مردمان ما به جان خریده است.

دین اسلام برای مردم ستیزه جوی افغان که تاریخ متمادی اش را در دفاع و تهاجم قرار داشته یک محمل جدید برای جنگ و ستیز و در مواقع و مقاطع معین بهانه ای برای تهاجم به همسایگان در دسترس قرار داد. همچنان اسلام بر تمام شئونات مردمان این سرزمین تأثیر گذاشت و بنا بر وابستگی این دین به اعراب و تغذیه مداوم فکری پیشوایان، متولیان و مسؤولین دینی از جانب اعراب در طول زمان موجودیت ایشان در کشور ما به حیث وسیله بازدارنده انکشاف فکری، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی مورد سوء استفاده قرار گرفته است تا مردم ما را زیر نام مذهب کور کورانه برای تحقق سیاست های استیلا گرانه شان مورد بهره برداری قرار دهند. در اینجا قابل ذکر است که اعراب و گویا گسترش دهندگان و ترویج دهندگان دین اسلام بعد از خلفای راشدین دیگر آن مسلمانان مومن و مروجین واقعی اسلام نه بلکه جواسیس و عمال دولت های عرب به منظور گسترش دامنه امپراتوری های خویش برای مقاصد استیلا گرانه بودند و هستند که زیر پوشش بیرق و لوای اسلام مردم و کشور ما را از لحاظ فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی به قهقرا و تا سرحد مناسبات ماقبل تاریخ برده و محکم در همانجا نگهداشته اند به گونه مثال به روستا نشین بی بضاعت و دهقان ما که به شیوه ما قبل تاریخ کار و زندگی بسیار پر مشقت و ابتدایی دارد از جانب متولیان دینی تبلیغ میگرد که به همین زندگی ات هزار بار شاکر باش و خداوند (ج) در آخرت این و آن نصیبت می کند و به همین ترتیب با صد ها دام فریبده دیگر مردم را به صید گرفته اند. به باور محققین تاریخ لشکر کشی های قبایل اعراب به بیرون از مرزهای جزیره العرب، انگیزه اش فقط کسب غنایم و گرفتن برده و کنیز بوده است تا نشر معنویت و اخلاق و خدا جویی و عدالت.

ابوزید عبدالرحمن بن محمد بن خلدون (۱۳۳۲ - ۱۴۰۶) متولد تونس مؤرخ نامی عرب معروف به ابن خلدون در این باره مینگارد:

«پیش از آغاز زد و خورد های مسلحانه در جنگ قادسیه به دستور سعد بن ابی وقاص سر لشکر اعراب قاریان با صدای بلند سوره انفال (غنیمت) را برای جنگجویان عرب خواندند که در آن وعده غنایم بسیار بدانان داده شده بود، و شنیدن این آیات غنیمت شور و هیجان رزمندگان را به حد اعلی برانگیخت، به طوری که بعد از آن قرائت این سوره در آغاز هر جنگ تازه برای اعراب در خارج از مرز های جزیره العرب به صورت یک سنت جاریه درآمد.»

اعراب خاصاً عربستان سعودی از دیر زمانی به منظور تأثیر گذاری فرهنگی و جلوگیری از توسعه نفوذ ایران و ترکیه در منطقه با صرف میلیارد ها دالر و گسیل عوامل نفوذی خویش به کشور ما سیاست خارجی و داخلی کشور ما را سخت به چلنج کشیده شد که البته این وسیله برای امپراتوری های تازه به دوران رسیده انگلیس و روس هم خالی از مفاد نبوده است و این امپراتوری ها مراکز جدید تربیه، تجهیز و تعلیم عناصر گماشته شان را تحت نام و عنوان مدارس دینی ایجاد و یا منابع و مراکز قبلی را تصرف و در تحت اداره خود شان درآوردند. به این ترتیب دین اسلام با آنکه از بدو ایجادش یکی از بهترین و پیشرفته ترین ادیان سماوی بوده و نه تنها از احکام حقیقی روابط انسانی، عدالت اجتماعی، تساوی حقوق

انسان، رشد و انکشاف آگاهی و خرد انسانی در همه عرصه های زندگی (اجتماعی، اقتصادی و سیاسی) برخوردار بود بلکه قرآن مملو از دستورات علمی و جامعه شناسانه ایست که اگر واقعاً از طریق مراجع اکادمیک آنچنانی که سایر کتب فلاسفه را مورد تحلیل و ارزیابی قرار میدهند، مورد تحلیل و ارزیابی قرار گیرد میلیون ها سال دیگر توانایی اداره و رهبری جامعه بشری را صرف نظر از عقاید و باورهای شان داشته و فرضیه های علمی و جهان بینی این کتاب هزاران مرتبه بیشتر و بزرگتر از کتب علمی و فلسفی موجود است که جامعه بشری تا کنون می شناسد، به حیث یک وسیله مخرب اجتماعی، بازدارنده انکشاف و ترقی، سندی آسمانی برای انواع تبعیضات چون تبعیض جنسی، نژادی و مذهبی و عامل تفرقه و تفتین در میان دارندگان و معتقدین خود این دیانت مانند شیعه، سنی، سلفی، علوی، قادیانی، بهایی و صد های دیگر از یکطرف بستر ساز خونین ترین تصادمات و انقطابات جامعه ما گردیده و از طرف دیگر بحران اعتماد را در جامعه ما گسترده تا از اتحاد ملی، همدلی همه مردم، تساند در مقیاس کشور، روحیه پدروطنی و کار به خاطر منافع مشترک ملی را جلوگیری به عمل آورد.

به قول دکتور علی شریعتی متفکر نقاد ایرانی ۱۹۳۳ - ۱۹۷۷ "قرآن کتابی است که با نام خدا آغاز می شود و با نام مردم پایان می پذیرد".

کتابی آسمانی است اما - بر خلاف آنچه مؤمنین امروزی می پندارند و بی ایمانان امروز قیاس می کنند - بیشتر توجهش به طبیعت است و زندگی و آگاهی و عزت و قدرت و پیشرفت و کمال و جد و جهد!

کتابی است که نام بیش از ۷۰ سوره اش از مسائل انسانی گرفته شده است و بیش از ۳۰ سوره اش از پدیده های مادی و تنها ۲ سوره اش از عبادات! آن هم حج و نماز!

کتابی است که شماره آیات جد و جهد انسانی اش با آیات عبادتش قابل قیاس نیست ...

کتابی است که نخستین پیامش خواندن است و افتخار خدایش به تعلیم انسان با قلم... آن هم در جامعه ای و قبایلی که کتاب و قلم و تعلیم و تربیت مطرح نیست.

این کتاب از آن روزی که به حيله دشمن و به جهل دوست لایش را بستند، لایه اش مصرف پیدا کرد وقتی متنش متروک شد، جلدش رواج یافت و از آن هنگام که این کتاب را - که خواندنی نام دارد - دیگر نخوانند و برای تقدیس و تبرک و اسباب کشی (کوچ کشی) به کار رفت.

از وقتی که دیگر درمان دردهای فکری و روحی و اجتماعی را از او نخواستند، وسیله شفای امراض جسمی چون درد کمر و باد شانه و ... شد و چون در بیداری رهایش کردند، بالای سر در خواب گذاشتند و بالاخره، این که می بینی؛ اکنون در خدمت اموات قرارش داده اند و نثار روح ارواح گذشتگان و ندایش از قبرستان های ما به گوش می رسد.

قرآن! من شرمنده توام اگر از تو آواز مرگی ساخته ام که هر وقت در کوچه مان آوازت بلند می شود، همه از هم می پرسند: "چه کس مرده است؟"

چه غفلت بزرگی که می پنداریم خدا تو را برای مردگان ما نازل کرده است.

قرآن!

من شرمنده توام اگر تو را از یک نسخه عملی به یک افسانه موزه نشین مبدل کرده ام.

یکی نوق می کند که تو را بر روی برنج نوشته، یکی نوق می کند که تو را فرش کرده، یکی نوق می کند که ترا با طلا نوشته، یکی به خود می بالد که تو را در کوچک ترین قطع ممکن منتشر کرده و ... آیا واقعاً خدا ترا فرستاده تا موزیم سازی کنیم؟

قرآن! من شرمنده توام اگر حتی آنان که تو را می خوانند و تو را می شنوند، آن چنان به پابیت می نشینند که خلاق به پای موسیقی های روزمره می نشینند ... !

اگر چند آیه از تو را به یک نفس بخوانند، مستمعین فریاد می زنند: "احسنت ...!" گویی مسابقه نفس است ... قرآن! من شرمند تو ام اگر به یک فستیوال مبدل شده ای! حفظ کردن تو با شماره صفحه، خواندن تو از آخر به اول، یک معرفت است یا یک رکورد گیری؟

ای کاش آنان که ترا حفظ کرده اند، حفظ کنی، تا این چنین ترا اسباب مسابقات هوش نکنند. خوشا به حال هر کسی که دلش رحلی است برای تو. آنان که وقتی ترا می خوانند چنان حظ می برند، گویی که قرآن همین الان به ایشان نازل شده است.

آنچه ما با قرآن کرده ایم تنها بخشی از اسلام است که به صلیب جهالت کشیدیم. این واقعیت است که تیکه داران دین اسلام در عرب و عجم قرآن این کتاب با عظمت علم و فلسفه انسان و انسانیت را وسیله ای برای اهداف شوم غیر انسانی خویش از خرافات گرفته تا خشونت بالای زن و خانواده، جنایت و کشتن انسان بدون محکمه در صحرا و فتوا های انسان دشمن سوء استفاده کرده و می کنند. چنانچه گاندی فقید در این زمینه میگوید:

"من به کسانی که از مذهب خود با دیگران سخن می گویند و تبلیغ می کنند مخصوصاً وقتی که منظور شان این است که آنها را به دین خود در آورند هیچ اعتقاد ندارم. مذهب و اعتقاد با گفتار نیست بلکه در کردار است و در این صورت عمل هر کس عامل تبلیغ خواهد بود. برای کسی که اندیشه عدم خشونت را در خود پرورده است تمام عالم یک خانواده است. نه ترسی به دل دارد و نه کسی از او می ترسد."

عده ای از جامعه شناسان غربی به این تأکید دارند که تناقض اسلام با قواعد اجتماعی جامعه افغانی این کشور را از درون متلاشی کرده است. چنانچه در یکی از نوشته های امین محسنی آرمان پژوهشگر و استاد پوهنتون کابل که از قول پیتر مارسدن (Peter Marsdan) نویسنده و جامعه شناس امریکایی و نویسنده کتاب طالبان آورده می خوانیم: "اتباع افغانستان در درون مرزهای قومیت، وضعیت اجتماعی، زبان، جنس و جغرافیا محاط شده اند. کشوری که ناسیونالیسم در آن عبارت است از احساساتی که صرفاً در برابر فشارهای عظیم خارجی بروز می کند. از نقطه نظر فردی، یک افغان به دو جهت متضاد تقسیم گردیده که یکی توسط جامعه و دیگری به وسیله عقایدش به مرحله اجراء در می آیند. اسلام منحیث برجسته ترین هویت مشترک، صرفاً به مثابه یک تهداب ضعیف در تشکیل هویت ملی نقش داشته و موجب تناقضات اخلاقی خاصی در افراد شده است. می توان چنین گفت که این امور برجسته ترین تأثیر را بر تاریخ افغانستان بر جای نهاده است."

آنچه پیتر مارسدن و یا جامعه شناسان غربی در باره تناقضات مذهب با انکشافات اجتماعی و فرهنگی جامعه ما نظر دارند واقعیت دارد یا ندارد بحثی است جداگانه که تصمیم دارم طی یک عنوان جداگانه آنرا به توضیح و تشریح بگیرم اما طوریکه در بالا نیز به آن اشاره کردم انقطابات جامعه افغانی و سرخوردگی مردم ما در راه نیل به منافع ملی تنها به دلیل تناقضات دین و مذهب با فرهنگ و عادات مردمان این سرزمین نمی باشد، احکام اسلام حقیقی هم به شدت مخالف حکومت های خودکامه و مستبد بوده و به همین سبب پیشوای اسلام خلافت را به عنوان نهاد مرکزی حاکمیت تعیین کرده و بر اساس روایات تاریخی از فعالیت خلفای راشدین در راه عدالت، مساوات و خدمت به مردم این اصل را به حیث یک قرارداد دو جانبه اجتماعی ارائه میکند، بر همان پیمانه که مردم به اطاعت و فرمانبرداری از خلیفه مکلف گردانیده می شوند به همان اندازه خلیفه نیز مکلف به خدمت به مردم اش بوده است. احادیث بسیاری از پیغمبر اسلام حضرت محمد مصطفی (ص) وجود دارد از اینکه اگر خلیفه یا حاکم وظایف خویش را اجراء نکند امر اطاعت برای مردم هم در برابر چنین خلیفه و یا حاکمی ساقط میگردد. این امر به وضاحت میرساند عناصری در فرهنگ اسلامی هم وجود دارد که می تواند کشور ها را در نهادینه کردن حکومت های دیموکراتیک و ملی کمک کند، که دولت مداران اسلام شعار و مردم ما بسیار بخوبی میتوانستند از آن بهره جسته و کشور را در راه ترقی و رفاه رهنمون میگشتند.

در اینجا بحث دیگر از تقابل سنت ها با مدرنیته یا مفکوره های دولت مدرن در کشور ما یا تقابل فرهنگ قدیم و جدید نیز از اهمیت زیاد برخوردار می باشد که لازم است در این زمینه نیز بررسی و کاوش بیشتر صورت گیرد تا وحدت ملی مردم ما و درک آنها از منافع ملی را از این گوشه نیز ببینیم که چه تأثیرات میتواند در کند و تند کردن پروسه ملت شدن و راه یافت منافع ملی داشته باشد.

سنت چیست؟

سنت ها اصلاً عبارت از باورهای ماست که از اجداد و نیاکان ما برای ما به میراث مانده اند. این باور ها و اعتقادات چه در مجموعه ای از آثار خطی و کتاب ها بیان گشته و چه سینه به سینه در اندیشه های مردم ما تا اینجا و به ما رسیده میراثی است از روش های تمدن های قبلی که فرهنگ هر جامعه اساسی ترین رکن های سنت های آن جامعه را بیان میدارد و در مقابل آن پیشرفت و مدرنیته تفکر، عقلانیت و اندیشه بر محور انسان را بیان میدارد. به عباره دیگر تفکر بر پایه عقل و بر محور انسان مدرن عبارت از آن دساتیر، قواعد و ترس هایی است که تاب مقاومت در برابر همه انواع مباحثات و نقد ها را داشته و تا آخرین سرحد عقلانیت بشر قدرت دفاع از خود را داشته باشد و فرق آن با سنت ها این است که سنت ها عبارت از آن باور هایی اند که جامعه را در برابر فرهنگ های بیگانه مانند دژ مستحکم ایستاده شده و با تمام قدرت دفاع کرده و خود در برابر عقلانیت و علوم قدرت دفاع از خود را ندارند.

ولی در کشور ما نه تنها باور های سنتی مردم در مقابل تفکر مدرنیته و پدیده های مدرن ترقی، پیشرفت و عقلانیت در تضاد خونین قرار داشته بلکه بیشتر این کنار نیامدن های مردم ساکن در سرزمین ما از یکطرف کوتاه نگری و ناتوانی فکری مردم ما را بیان میدارد و از طرف دیگر به دلیل تهاجمات استیلا گرانه و تجاوزات آشکار و پنهان قدرت های بزرگ و همسایگان آزمنده افغانستان بوده است که پیوسته مردمان ما را بدون در نظر داشت منافع ملی دول یا به عباره دیگر برخلاف نورم ها، قوانین و عرف بین الدول فقط منافع کشور خود شان را در نظر گرفته و با نیرنگ و فریب مردمان سرزمین ما را به جنگ های گویا آزادیخواهانه و یا جنگهای تحمیلی واداشته اند. سنت ها در کشور ما حتی دین و مذهب را در گرو خویش قرار داده و در بسیاری از حالات فرهنگ بومی به عنوان فتوی های مذهبی و دینی رنگ مذهبی به خود گرفته و مردم را به ناچار برای اطاعتش فرمانبردار گردانیده اند. در حالیکه در پشت این همه جریانات محافظه کاران سنتی قرار داشته و متولیان دینی را در گرو خویش داشته اند. حوادث تراژیک زمان زمامداری شاه امان الله خان و حوادث خونبار چهار دهه اخیر کشور ما حکایت های فراوان از تأثیر این سنت ها در جامعه ما را بیان میدارد.

همچنان در گیرودار دفاع در برابر تهاجم خارجی در فرصت های مساعد بنا بر عدم موجودیت تفکر ملی و کوتاه نگری در سیاست خارجی باز هم بدون در نظر داشت منافع همگانی به لشکر کشی های خصمانه و مرگبار به سرزمین های همسایه هم اقدام ورزیده است و در مقاطع تاریخ معاصر هیچ نوع تیزس و طرح در راه نیل به منافع ملی کشور در راستای سیاست خارجی کشور و روابط با همسایگان ارائه نشده تا همه نیرو ها برای تحقق شان بسیج میگردید و ده ها دلیل دیگر که بخشی از آنها را تا اینجا بیان داشته ام و مابقی به ادامه این مباحث بیان میگردد.

همچنان فکتور سرزمین ناهموار و صعب العبور کوهستانی و دشت های سوزان بایر، بالاثرب جنگ های متداوم، نبود راه های مواصلاتی و یا تخریب این راه ها در اثر جنگ و تهاجم و قطع مرادوات و مواصلات میان مردمان کل سرزمین، تخریب کاریزها، آب روها، کانال ها و بالاثرب مداخلات عمال همسایگان تغییر مسیر دریا ها که باعث لامزروع شدن بخش اعظم سرزمین های معمور که زمانی از رونق فراوانی برخوردار بوده و مراکز بزرگ مدنیت های شکوهمندی بوده امروز به دشت های سوزان مبدل گردیده است و ده ها عامل دیگر باعث شده تا به عوض رشد روحیه ملی افغانستان شمول بالعکس باعث رشد مناسبات قریه و قوم و قبیله گشته و همچنان این امر به متلاشی گشتن جامعه از داخل و نبود تفکر همبستگی ملی منجر گردیده است. بنا بر نبود تفکر وحدت ملی و فراقومی در سیستم رهبری کشور منجمله در میان ملکان، خوانین، سران اقوام، حاکمان، حکمرایان و رؤسای محلی و کشوری به استثنای دو سه مورد انگشت شمار در زمان حکمرایی امیر عبدالرحمن خان، شاه امان الله خان، جمهوریت محمد داوود در تمام مراحل تاریخ پر از فراز و نشیب کشور ما چه در سیاست داخلی و چه در روابط کشور با جهان خارج خاصاً همسایگان ما با ارجحیت منافع ملی و یا با در نظر داشت منافع ملی اقدامات عملی صورت نگرفته است و در نتیجه افغانستان همیشه در نبود رهبری ملی اندیش داخلی مورد معامله گری های بین المللی و منطقوی قرار گرفته است.

بعد از حادثه ۱۱ سپتمبر در امریکا و چرخش سیاست های آنکشور در قبال کشور هایی که منافع ستراتیژیک امریکا را در جهان تأمین می کنند یعنی طرح های ازبیگنیف بریژنسکی (۱۹۲۸-۲۰۱۷) ستراتیژیست نامدار امریکا استفاده از اسلام رادیکال برای برآورده سازی منافع ستراتیژیک امریکا و از اینکه امریکا دیگر قادر به تأمین نظم جهانی نیست بناءً از بی نظمی جهانی باید سود ببرد، بر اساس طرح های بریژنسکی اگر وضع در سائر نقاط جهان بد و نا آرام باشد این به معنی مستقیم تأمین منافع، آرامش و ثبات در امریکا میباشد.

جلسه بن در قبال افغانستان در دسامبر سال ۲۰۰۱ بعد از لشکرکشی امریکا در افغانستان هم دقیقاً در تحت شعاع همین نسخه بریژنسکی و تلاشهای مصرانه زلمی خلیل زاد در همین راستا برگزار و رهبری افغانستان براساس تعداد اقوام کشور به تنظیم های جهادی دست پرورده ای خودشان و مورد اعتماد پاکستان جمع طرفداران محمد ظاهر شاه سابق تقسیم و حامد کرزی شخصیت ناشناخته آنزمان برای مردم افغانستان در رأس این حکومت قرار داده شد. یعنی از همان آغاز کار دولت سازی به شیوه قومی صورت گرفت و این امر مسبب بی اعتمادی های بیشتر و بیشتر در جامعه شده و اختلافاتی فراوانی را میان اقوام و اقشارمختلف کشور زمینه ساز گردید. حالا نه تنها کشور های خارجی بلکه اجزای متشکله رهبری دولت افغانستان هم از این عنصر برای برآورده

ساختن منافع شخصی و گروهی خویش استفاده ابزاری کرده بدون آنکه به عواقب وحشتناک و خونبار آینده آن بیاندیشند افغانستان را تقریباً به پرتگاه نابودی کامل کشانیده اند.

مثالهای بیشماری را تاریخ گذشته و معاصر کشور ما در دل دارد که معامله گران در سانپترزبورگ، لندن، بمبئی، کراچی، ریکجاویک، واشنگتن، مسکو، راولپندی، پشاور، در مراکز کمپنی های نفتی برایداس ارجنتائینی و یونیکال امریکایی در نیویارک و هوستن تکزاس و همچنان بن در باره سرنوشت کشور و مردم ما فقط به خاطر منافع یکجانبه خودشان اکثراً در پشت پرده معامله کرده اند هم در پاره ای از این معاملات که سیاسیون، نمایندگان حکومت و غلام بچه گان جانب افغانی هم حضور داشته اند یا بنابر نبود تفکر سالم و جامع از منافع ملی و عوامل عدیده دیگری که در بالا از آن ذکر بعمل آوردیم نه تنها خیری به مردم و کشور محبوب ما افغانستان نرسیده بلکه کشور و مردم بی خبر ما هر بار بیشتر از گذشته در گرداب از آشوب های خانماسوز گیر کرده که به قیمت جان صد ها هزار هموطن ما و ویرانی و نابودی کشور ما تمام شده است.

به این سلسله به یک مثال بسیار کوچک می پردازیم که چه نتایج زیانباری را در کشور ما باعث گردیده است: بعد از حادثه ۱۱ سپتمبر و اشغال افغانستان به وسیله امریکائیان و فرار دادن و انتقال طالبان به پاکستان از آن همه دکتوران علوم سیاست و اقتصاد و جامعه شناسی، از آن همه فیلسوفان و پروفیسوران علوم دینی و تجربی و آنهم در کشوری که به تاریخ پنجهزار ساله اش می بالند یکی پیدا نشد که در مقابل این سیاست ضد ملی امریکائیان مبنی بر مسلح ساختن لجام گسیخته ده ها هزار نفر بایستد و امریکائیان و سایر شرکای شان را متقاعد سازند که مسلح ساختن بدون کنترل و اداره مردم آنهم در شرایطی که بنا بر حوادث سه دهه اخیر بحران اعتماد سراسر کشور را فرا گرفته است عملی است برخلاف منافع ملی در جهت تقویت گروه های متخاصم سیاسی، مذهبی، قومی، محلی و زبانی علیه یکدیگر در حالیکه راه های بیشماری از مجاری دیموکراتیک چون ایجاد و تقویت اردوی ملی در چوکات وزارت دفاع ملی زیر رهبری دولت افغانستان و سائر گزینه ها برای اداره جامعه وجود داشته، اگر سیستم اداره و موازین دیموکراتیک در کشور احیاء و ایجاد میگردید.

اما حیف و افسوس که تا امروز ما در آتش همان جنگی می سوزیم که در گام نخست امریکا، عربستان سعودی، کشور های خلیج و متحدین غربی امریکا به همکاری پاکستان در دهه هفتاد در دادند بعد ها با پیشگیری نقش پاکستان در وجود طالبان، برای غربی ها وجود طالبان و ارجهیت نقش پاکستان مشکلاتی را در پی داشت که حضور بالقوه و بالفعل خودشان را نیازمند بود و به این ترتیب تا امروز کشور ما در همان آتش می سوزد که چه به نام مجاهد و چه به نام طالب و چه به نام داعش در دادند.

در دکتترین جدید یا ستراتیژی های جدید امریکا در افغانستان از ابتکارات آقای ترامپ رئیس جمهور ایالات متحده امریکا برای مسلح سازی مردم و یا خصوصی سازی جنگ در افغانستان برای تحقق ستراتیژی های امریکا تأکید شده است که همچنان کشور ما را به طرف یک جنگ داخلی چون عراق لیبیا و کردستان سوق میدهد و هزاران مثال دیگر از این طراز می توان ارائه داشت.

و اما در همین سلسله حمله امریکا به افغانستان زیر شعار مبارزه علیه القاعده و تروریسم، پاکستان این پرورشگاه و صادر کننده تروریسم بین المللی، مرکز مهم بین المللی قاچاق مواد مخدر و انسان و بد نام ترین کشور روی زمین در رعایت نورم های حقوق بشری و کشوری که هنوز چند دهه از موجودیتش به حیث یک کشور نمی

گذرد در موجودیت عناصر نخبه و اداره کننده در رهبری آن کشور که اداره و مدیریت را در پرتو منافع ملی شان پیوسته در نظر دارند، برای امریکا و متحدینش خط و نشان گذاشتند که تا سالانه کمک های بلاعوض میلیارد دالری به پاکستان ندهد هرگز اجازه نخواهند داد تا از قلمروش و یا از بنادرش استفاده نظامی و غیر نظامی صورت گیرد. امریکا در سال 2001م پاکستان این تعلیم دهنده، تربیه کننده و تجهیز کننده تروریسم و پناه دهنده رهبران القاعده چون بن لادن و الظواهری را منحصیث متحد ستراتیژکش در امر مبارزه علیه تروریسم اعلام داشته و به قول باختر نیوز مورخ ۲۹ جولای ۲۰۱۵ تا سال ۲۰۱۳ م مبلغ سیزده میلیارد دالر کمک نقدی از جانب ایالات متحده امریکا به پاکستان صورت گرفته است و بر علاوه به ارزش میلیارد ها دالر کمک های سری نظامی از امریکا و متحدینش به دست آورده است این همه کمک های بلاعوض را در اذای موافقت با حضور امریکا در افغانستان به دست آورده و بر علاوه کشور پاکستان امتیاز بخش اعظم سکتور های اقتصادی افغانستان را هم به ضمانت امریکائیان به دست آورده است.

در زیر دکترین بریژنسکی بعد از حمله قوت هایی امریکایی در سال ۲۰۰۱ به کشور ما (غرض قلع و قمع القاعده، تروریسم بین المللی و طالبان)، به قول همین منابع در فاصله یک ماه تمام این دهشت افگنان کشته و یا به خارج از مرز های افغانستان فرار کردند و یا هم به وسیله ترانسپورت و هیلی کوپتر های پاکستانی به آنطرف مرز منتقل گشتند. اما در همین فاصله زمانی از جانب نیرو هایی امریکایی حدود یک میلیون باشندگان افغانستان مربوط تنظیم های جهادی خاصاً مردم شمال کشور یا اگر دقیقتر بگویم تولید کنندگان طالبان به نام مبارزه با طالبان، دهشت افگنی و تروریسم مسلح گشتند که از همان زمان تا کنون همین نیروهای بی بند و بار باعث تمام دهشت، وحشت، ترور، آدم ربایی، دزدی، قاچاق مواد مخدر، استخراج غیر قانونی معادن کشور و قاچاق آن به خارج، و احیای تشکلات محلی طالبان، القاعده و آخر الامر ایجاد گروپ های داعش گردیده اند. از طرف دیگر از همان آوان حکومت موقت آقای حامد کرزی تا کنون تشکیلات بزرگ با مصارف گزافی مصروف خلع سلاح و به قول اداره یوناما اداره ملل متحد در افغانستان تا سال ۲۰۰۶ مصروف DDR و سائر برنامه های خلع سلاح می باشند، به خبری مضحک بی. بی. سی. BBC مورخ ۳۰ جون ۲۰۰۵ در این زمینه توجه فرمایید:

- « نمایندگی سیاسی سازمان ملل متحد (یوناما) در کابل پایان رسمی برنامه خلع سلاح و غیر نظامی کردن افراد مسلح (دی دی آر) در افغانستان را روز پنجشنبه ۳۰ ژوئن [جون] اعلام کرد؛ اما آنگونه که مسؤولان این دفتر می گویند، برنامه "بازگرداندن این افراد به زندگی غیرنظامی" تا نیمه های سال ۲۰۰۶ میلادی ادامه خواهد کرد.

ادریان ادوارد، یک سخنگوی این دفتر در کابل گفت که آنان موفق شده اند بیش از 60 هزار فرد مسلح را که در وزارت دفاع افغانستان ثبت شده بودند، در افغانستان خلع سلاح کنند.

آقای ادوارد همچنین گفت که در این برنامه، بیش از ۳۴ هزار اسلحه خفیف و سنگین نیز جمع آوری شده که نزدیک به ۱۵ هزار گلوله آنها در اختیار نیروهای اردوی ملی افغانستان قرار گرفته است.

ادریان ادوارد گفت: "پس از امروز هیچ فردی در افغانستان اجازه نخواهد داشت از اسلحه استفاده کند و یا آن را با خود حمل کند؛ به جز افرادی که عملاً در ارگان های امنیتی کار می کنند و هم آنانی که مجوز حمل اسلحه از سوی وزارت داخله (کشور) افغانستان را دریافت کرده اند.»

کشور ما طی نزدیک به چهار دهه بنا بر موجودیت افراد مسلح بی بند و بار و قطاع الطريق و مافیایی در آتش بی نظمی می سوزد آنها اعلام ختم جمع آوری سلاح را آنها از جمع میلیون ها فرد مسلح صرف ۶۰ هزار نفر را خلع سلاح کرده و از نزد شان ۳۴ هزار میل سلاح جمع آوری شده است ...

البته که هدف شان جمع آوری تسلیحاتی می باشد که در جریان جنگ های بین التنظيمی اوایل دهه نود می باشد که از سلاحکوت هایی قرارگاه های اردو، پولیس و امنیت ملی به تاراج برده بودند، که بر اساس ارقام داده شده از جانب ارگانهای مسؤول ادارات امنیت ملی تا کنون حتی یک در صد سلاح های ربوده شده از دیپو های دولتی جمع آوری نگردیده است تا چه رسد به مجموع سلاح های سبک و سنگین که نزد مردم موجود می باشد که به یقین بحران بزرگی را در دراز مدت در راه تأمین امنیت عمومی در کشور به بار آورده است. این موضوع باعث تقویت قدرت در دست اشخاص و گروه ها گردیده و نقش حکومت را در محلات تضعیف کرده و شعار های فرصت طلبان قومی هم از همین جوی آب می خورد. حکومت و ارگان هایی مربوط نه تنها کوچکترین مخالفت شانرا با این همه حرکت های کاملاً متضاد با منافع ملی نشان ندادند بلکه درست در جهت تأمین منافع و تحقق ستراتیژی های این اجنبیان کمر بستند و آنها را به قیمت ریختن خون هزاران و ده ها هزار هموطن ما لبیک گفته و کشور را از یک بحران به بحران دیگر خونبارتر و زیان بارتر غرق کردند، و فقط خود شان از سخاوت های میلیون دالری امریکایی مستفید شدند و تا کنون هم این سلسله جریان دارد.

با آنکه در شرایط حاضر کشور راه های حل بسیار عملی و عادلانه هم میتوان دریافت که مردم ما و یا همین هایی که شعار های قوم گرایی قوم برتر و قوم کهنتر را سر داده اند اگر از پوسته های قومی خویش و تأثیر افراد مغرض و نمایندگان کشور های خارجی و گروه های مسلح بی بند و بار دزدان و قاچاقچیان که حدود چهار دهه همه هستی مادی و معنوی ما را نیست و نابود کردند خارج شده و در یک اشتراک بزرگ در سطح کشور در چوکات منافع علیای کشور خارج از تأثیر مداخلات بیگانه در نتیجه انتخابات شفاف و عادلانه دولت ملی خویش را به نام دولت - ملت ایجاد کنند از یکطرف به یک چهارچوب و یا ساختار نظام بر گرفته از اساسات دیموکراتیک یعنی دولت قدرت مند با مشروعیت بیشتر دست می یابیم و از طرف دیگر زمینه تساوی حقوق همه اقوام کشور را که دیگر در تعریف اتباع کامل الحقوق می گنجند و در تمام عرصه های زندگی اقتصادی، اجتماعی و سیاسی به نام تبعه کشور همسان کامل الحقوق هموار ساخته و زمینه اداره، رهبری و مدیریت سالم قدرت در کشور ایجاد میگردد. در این صورت دیگر بحث از مدیریت سالم قدرت است که منافع ملی در آن ارجحیت داشته و منفعت های شخصی، قومی، گروهی و حزبی دیگر حکم مخالفت با قانون را میداشته باشد و مدیران و اجزای متشکله رهبری به این درک می رسند تا به تعمیم دهندگان قانون در کشور تبدیل گردند تا به مخالفان قانون زیرا در این صورت با مخالفین حکومتی که سیستم را در کشور تهدید می کنند و پایگاه شان در خارج از سرحدات افغانستان است در یک صف قرار می گیرد و به طور قانونی حیثیت همکار و همدست مخالفین کشور را حاصل می کند که دیر یا زود قوانین کشور و قوانین بین المللی دامنگیرشان میگردد.

در این کارزار آنچه بسیار از اهمیت برخوردار است همانا اراده جمعی همه مردم افغانستان مخصوصاً قشر جوان و نهاد های مدنی میباشد متأسفانه بنا بر عدم احساس مسؤولیت مردم در برابر کل کشور و نا کارگی جامعه مدنی و روشنفکران ما در راستای آگاهی مردم از وظایف خطیر شان برای دولت سازی و انتخابات تمام ساختار های

انتخابی این مردم فریب شعار هایی میان تهی و احساساتی عده ای از فرصت طلبان را خورده و در گرو آنها و باور های قومی شان که بر پایه منافع بیگانگان طرح و تطبیق می گردد باقیمانده اند. القاب ناچسب و دهن شیرین کن مردم سلحشور، با غیرت و با همت به مردم دادن چه درد ما را دوا می کند؟ هرگز! نه تنها هیچ دردی را دوا نمی کند بلکه مردم را بیشتر از خود بیگانه می سازد، بر عکس مردم باید به این آگاهی برسند که همه این بلا ها به خاطر کج فهمی و نا فهمی آنها و عدم احساس مسئولیت آنهاست که بر ما و کشور ما نازل گردیده است. جامعه مدنی و روشنفکران کشور ما تا هنوز هم در سایه فعل و انفعالات جنگ سرد شرق و غرب بعد از جنگ جهانی دوم سیر می کنند، آنها به عوض یک قطبی ساختن افکار جامعه به دور محور وطن و منافع ملی برعکس افکار مردم را تا می توانند چند قطبی کرده و با مفکوره های متضاد غیر افغانی مشبوع ساخته و در اسطوره سازی ها، ملامت ها و سلامت ها مصروف اند، نه آنها به اشتباهات، کجروی ها و خیانت های شان معترف اند و نه مردم به اشتباهات خویش در فریب خوردن وسیله قرار گرفتن در حرکت های مغایر منافع ملی، ضعف فرهنگی و نا آگاهی از نقش خود در تأمین منافع ملی اعتراف دارد. این است که سیر ملت واحد، استحکام دیموکراسی و ساختار دولت ملی تأخیر پیدا کرده و جایش را انتخاب های ضد ملی انقطاب گر و استبدادی پر کرده است. و اگر تا کنون جرقه های اراده جمعی اینجا و آنجا به صورت حرکت های کمتر عمیق و با محتوی سربلند کرده اند، با شعار های مرگ بر افراد معین متمرکز بوده تا به خواسته های اصیل مردمی. در این حرکت ها بسیار به وضاحت عنصر خارج منشی را می توان دید زیرا آنها بیشتر بر مهره های متشکله دستگاه اداری دولت تمرکز کرده نه به سیستم اداره و همین امر باعث گشته تا فقط مهره ها بر مبنای شیوه های کلاسیک سیستم مافیایی فقط از انظار یک ساحه به دور و در ساحه دیگر فعال نگهداشته شوند، نقد مردم در کل به افراد و اشخاص منحصر گشته است. گردانندگان این حرکت ها خود جزء لاینفک همین سیستم مافیایی اند و چون در پست دلخواه شان گماشته نشده اند ناراض بوده و از احساسات پاک مردم سوء استفاده می کنند و به مردم چنین افاده می دهند که این آدم ها یا بهتر بگوئیم مسئولین امور فاسدند که وضعیت کل کشور را خراب کرده اند و ملت به این نا بسامانی مواجه است.

اگر مردم با درک مسئولیت دیگر فریب این دسایس را نخورند و از گرو قومیت خود را وارهانند و به این اطمینان برسند که رهبری خردمند انتخابی شان این توان را میداشته باشد تا در معادلات و معاملات بین المللی بر پایه منافع ملی عمل کرده و به قناعت متحدین و تمویل کنندگان این آشوبگران قومی و مافیایی می پردازند و مطمئناً روزی کانال های حمایت مالی و تسلیحاتی این نیرو ها قطع می گردد که با قطع آن این گروه های فرصت طلب و آشوبگر نابود می گردند و این را درک کنند که آنها اتباع کامل الحقوق یک کشوری به نام افغانستان اند که بنا بر لنگش سیستم و موجودیت گروه های مسلح تاکنون نتوانسته اند از این حقوق کامل تبعه بهره مند شوند بایبست شعار ها از برکناری افراد به اصلاح سیستم و استحکام حکومت دیموکراتیک بر اصول زرین انسان محوری، عقل محوری، شایسته سالاری، قانون محوری و مردم سالاری تبدیل گردد. شما خوب ملاحظه فرمائید در زیر دستور و پالیسی بیگانگان از زمان حکومت مؤقت حامد کرزی تا کنون نتوانسته اند روی کلمه مقدس افغان که هویت هر یک از باشندگان این سرزمین را به نام افغانستان بازتاب میدهد به توافق برسند.

چرا چنین است؟

برای اینکه این کلمه خود هویت حقوقی مردم را تسجیل کرده و از همین جاست که کلمه تأمین کننده هویت مشروعیت پیدا کرده صاحب هویت بزرگ افغانی شده و از همین طریق میتوان در راه منافع ملی دست و آستین بالا زد و جلو دسایس دشمنان کشور را که منافع شانرا در همین انقطابات جست و جو می کردند گرفت.

مسائل و محور فکر مردم باید روی طرح قوانین دیموکراتیک بر محور منافع ملی در تمام عرصه های زندگی، اجراءات شفاف، گزارش دهی شفاف، موجودیت رسانه های با سمعی، بصری و چاپی غیر وابسته به مفهوم غیر وابسته به منافع بیگانگان که با درک سالم از منافع ملی ما در روشنگری اذهان مردم سهم بگیرند نه اینکه مردم را بیشتر در این بحران غرق سازند، طرح و پشتیبانی همه مردم از پروژه هایی که بر پایه منافع ملی استوار باشند، ایجاد فضای اعتماد در بین مردم و برخورد قاطعانه در چوکات قوانین کشور با هرنوع حرکت های ضد ملی که مردم کشور را نسبت به همدیگر بی اعتماد می سازد، جلب همکاری مردم در تقویت نظام قانون سالار و دفاع بیدریغ از نهاد ها و ارزش های دیموکراتیک در کشور و ساختار نظام، آزادی اندیشه، آزادی بیان، آزادی انتشارات، حق داشتن شغل و مسکن، حقوق بیمه های صحی - بیکاری - تقاعد، اصلاح قوانین کشور برای فعالیت جامعه مدنی بر پایه منافع ملی و برخورد قاطعانه با گروهک ها و تشکیلاتی که به عناوین مختلف قصد ایجاد تفرقه میان مردم را دارند و افشای کانال های تغذیه ملی و بین المللی آنها، همه این کارها به مردم تعلق دارد مردم و باشندگان کشور ما هستند که همه این کارها را باید انجام دهند نه اینکه همه منتظر معجزه باشیم تا از آسمان کسی بیاید و این زندگی با سعادت و رفاه را برای ما اعمار کند، هر قدر منتظر این معجزه باشیم به همان اندازه خود و کشور خود را در بدبختی های بیشتر و بیشتر غرق خواهیم ساخت.

اگر مردم ما از سواد و آگاهی لازم برخوردار می بودند و قدرت و توان تشخیص منافع کشور شان را می داشتند یقیناً از میان آنها بهترین فرزندان شان با داشتن احساس بزرگ ملی در رهبری کشور کاندید و از جانب آنها انتخاب می گردیدند و در جهت تأمین منافع ملی کشور با بزرگترین قدرت های جهانی می توانستند چانه زنی کرده و این توان را می داشتند تا در هرنوع شرایط ملی، منطقه ای و بین المللی و بحرانهای کشور را بر پایه منافع ملی مدیریت سالم می کردند، مردم و کشور ما به این مصیبت های تباه کن موجه نمی گردید.

بعضی از جامعه شناسان خاصاً جامعه شناسان غربی به این باورند که مسئله زبان باعث زیادتیر این مصیبت ها در کشور ما بوده و عامل اصلی نفاق و تخاصم می باشد که جامعه و مردم بنا بر خصوصیات قومی و قبیله ای خویش نمیتوانند با این مسئله کنار بیایند و در کلیه مسائل داخلی در زیر بار سکت ها، بخش ها و شعبات زبانی خویش منافع ملی را دیده نمی توانند.

باور من اینست که انتخاب زبان البته در کارزار نیرنگ های سیاسی نیمه دوم قرن بیستم گاهی در میان متصدیان امور دست اندر کاران سیاست و آنهایی که منافع شان را در تفرقه اندازی میان مردم می بینند چنانچه

در بالا از آن گفته آمدیم از بیرون کشور مأمور گردیده اند تا لایه های سمت دهنده کشور ما را نیز مشتت و پراکنده ساخته به اهداف خویش نائل آیند، تأثیر داشته است. که نمونه مثالی از همان سیاست تفرقه انداز و حکومت کن انگلیس است. ولی این مسئله در کشور ما هیچگونه سابقه تاریخی نداشته و در هیچ مقطعی از تاریخ این محدوده مردم ما بنا بر عامل لهجه و زبان علیه یکدیگر به مخاصمت بر نخواستند، البته این بیان به این معنی نخواهد بود که مردم در بسا مسائل مختلف اجتماعی، سیاسی و فرهنگی دیگر با هم در تقابل و اختلاف نبوده اند و گاه گاهی در پاره ای از مسائل ملی، مذهبی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی با هم اختلاف نظر داشته اند ولی زبان و لهجه هیچگاهی عامل تفرقه و تخاصم نبوده است.

همچنان عده ای از متفکرین علم اجتماع در اوضاع موجود به این باور اند که در جوامع بشری طرح قوم برتر و یا اقلیت های ملی با تعریف های مختلف که از آن ارائه داده می شود، طرحی است از جانب نظریه پردازان شر انداز و عمال حاکمان ضد ملی کشورها فقط به منظور تحکیم سیطره شان بر جامعه و جلوگیری از مشارکت ملی همه مردم در اداره و رهبری کشور می باشد. به این ترتیب که آنها از یک طرف یک گروه از مردم را به نام قوم برتر یا قوم حاکم دهن شیرین ساخته که هر مصیبت، ظلم و تعدی که بالایش صورت گیرد چون خود را جزئی از حکام تلقی میکند دندان به جگر گذاشته و فریاد بر نمی آورد و به آن گروه های دیگر که حیثیت اقلیت ها را دارند اهانت روا داشته و زمینه را برای سیطره و اهداف شوم سیاسی خویش پیوسته گرم نگهداشته و در هنگام ضرورت از آن بهره برداری سیاسی، اقتصادی و نظامی میکنند.

ناگفته نباید گذاشت که در این طرق و نقشه های شیطانی عندالضرورت کشور های خارجی و همسایگان هم سرمایه گذاری ها می کنند که نقش همسایگان در این حرکت های ضد ملی بنا بر مشترکات مذهبی، فرهنگی، قومی شان می تواند بسیار خطرناک باشد و در معادلات نهایی حتی حدود جغرافیایی کشورهای منطقه را هم می تواند تهدید کند. که مصمم هستیم در این باره تحت عنوان جداگانه توضیح مفصلی خارج از این مجموعه ارائه کنم.

و اما مسئله زبان:

زبان به مثابه یک عمل فرهنگی عبارت از وسیله ای است برای انتقال پیام از یک جانب به جانب دیگر که در روابط انسان ها و دول نقش به سزایی را ایفا می کند. به قول "ادوارد ساپیر" (Edward Sapir) مشهور ترین دانشمند در تاریخ انسان شناسی و زبان شناسی ۱۸۸۴-۱۹۳۹ (..... زبان ابزار ذاتاً بی نقصی برای بیان پیام و برقراری ارتباط در جوامع شناخته شده است...).

در ازمنه زندگی انسان در روی زمین لهجه ها و اصوات مختلفی را بیان داشته اند که گروه های بزرگی از مردم به آن وسیله با هم پیام تبادل می کردند و همین را در جامعه شناسی و یا زبان شناسی امروز به نام خانواده زبانی یاد میکنند و در سیر تأریخ بشر خانواده های زبانی فراوانی در جهان پدید آمده که عده آن عبارت اند از :

هند و اروپایی

چینی تبتی

ترکی

جاپانی

اورال آلتایی

افریقای آسیایی

آستروانزیایی

بالو سیرین

بانگو

دراویدی

قققازی و غیره میباشد. که هریک از این خانواده های زبانی متشکل از ده ها و صد ها زبان معین دیگر می باشند بطور مثال خانواده زبانی هند اروپایی از ۴۴۶ زبان متشکل می باشد و حدود سه و نیم میلیارد نفر در جهان به این زبان ها تکلم میکنند.

قسمت اعظم زبان های رائج کشور ما افغانستان شامل خانواده زبانی هند و اروپایی می باشد. و در جوامع مختلف در نظامنامه ها و قوانین کشوری شان لهجه عمومی خویش را به نام های زبان ملی، زبان مادری، زبان رسمی، زبان دولتی و یا زبان مشترک نامگذاری کرده اند، گرچه در علم زبان شناسی برای هر کدام تعاریف جداگانه ارائه شده ولی همه و همه صرف به منظور افهام و تفهیم سهل و آسان میان مردمان یک سرزمین می باشد.

با این توضیح مختصر در باره زبان بایبست متذکر شد که زبان هیچگاه به تنهایی معرف هویت ملی نیست، به عقل قاصر این قلم تا حال هیچ جامعه شناسی تأکیدی بر این امر نداشته است برعکس هستند مردمان بسیاری در این کره خاکی ما که زبان مشترک دارند ولی ملت واحد نیستند. مانند ملل عربی زبان شمال افریقا و شرق میانه، با وصف صرف بودجه های میلیاردی که در راستای پان عربیزم صرف گردیده و می گردد با آنکه دین و مذهب مشترک هم دارند ملت واحد نشدند زیرا جغرافیای مشترک و تعلقات فرهنگی مشترک ندارند البته اگر متن سیاسی مسئله را در نظر بگیریم، مردمان ایالات متحده امریکا و انگلستان به زبان انگلیسی تکلم می کنند ولی ملت واحد نیستند، همچنان مردمان آیرلند و اسکاتلند با آنکه به زبان انگلیسی تکلم می کنند هیچگاه خود را انگلیس نمی شمارند و ملت انگلیس نیستند، با آنکه دولت انگلیس که دعوای امپراتوری جهان را هم داشت در طول صد ها سال با صرف همه توان مادی و معنوی اش و جنگ های خائمانسوز و زور سرنیزه در این راه تا کنون موفق نگردیده است تا مردمان آیرلند و اسکاتلند را به زور سرنیزه ملت انگلیس سازد. ملل اسپانوی زبان امریکای مرکزی و جنوبی با آنکه قرن ها به زبان اسپانوی تکلم می کنند ولی هرگز ملت واحد نیستند. اما هستند ملت های بزرگ و پر از افتخاراتی که به چندین زبان تکلم دارند و دارای اعتقادات مذهبی مختلفند اما خود را به یک

ملت واحد متعلق می دانند. مردمان هندوستان به بیش از ۱۵۰۰ زبان تکلم دارند و هزاران خاستگاه اعتقادی دارند ولی همه هویت هندی داشته و خود را ملت پر افتخار هند شمرده و کلمه مقدس زنده باد هند (جی هند) سلام صبح و شام هر هندی است. در کشور چین با آنکه مردم متعلق به شش خانواده بزرگ زبانی می باشند و دارای اعتقادات مذهبی متفاوتند ولی خود را ملت چین می دانند. همچنان کشور های مشابه بیشمار دیگری هم در جهان وجود دارند که با وصف تکلم به زبان های متنوع و ملت واحد زیر بیرق پر افتخار کشور های شان ملت شان را سرافراز نگهداشته اند.

با این توضیح مختصر درمی یابیم که زبان به تنهایی نمی تواند شرط تعریف و تهداب یک ملت باشد. بناءً مردمان یک محدوده جغرافیایی می توانند به زبان های مختلف تکلم کنند ولی یک ملت واحد باشند. در شرایط حاضر کشور عزیز ما افغانستان سوگمندانۀ عده ددمنش کوتاه فکر یا بنابر احساسات نا سالم قومی و محلی و یا در تحت پروژه های تفرقه افغانانه استخبارات کشورهای خارجی به مسئله زبان مخصوصاً زبان دری و پشتو دامن زده و دارند انقطاع جدیدی را بر مردم بیچاره و بیخبر ما تحمیل می کنند. هر دو طرف خود را مظلوم عنوان کرده و آن دیگر را ظالم و غاصب زبان و مکان خویش قلمداد می کنند. هر دو طرف با حیلۀ و تذویر ذهنیت عامه را مغشوش ساخته ارقام و اعداد خود ساخته و خود بافته و یا اینکه ارقامی را در تبانی با مربیان خارجی شان تهیه و تدوین کرده و از اینطریق بر مردم بیخبر تأثیر گذاری کرده و گویندگان یک زبان را بر علیه دیگر می شورانند، این شیطان صفتان سیه دل که از این همه خونریزی و کشتار، جنگ های خانمانسوز چهار دهۀ اخیر که باعث تخریب قریب کل کشور گردید و میلیون ها فرزند این وطن کشته، معیوب و مهاجر و بیجا گردید درس عبرت نگرفته باز هم مردم را به یک جنگ و خانه خرابی دیگر سوق می دهند. در حالیکه هیچ یک از تیزس هایی را که این شیطان صفتان هر دو جناح ارائه می کنند حقیقت نداشته و فقط و فقط با سوء استفاده از کرده ها و نا کرده های عده ای استفاده جو و یا سیاستمداران ناخلف چون خودشان مردم را فریب داده و عده ای را در دام تذویر خویش گرفتار ساخته اند. مردمان این سرزمین گویندگان زبان های مختلف از مشرق تا مغرب و از شمال تا جنوب هزاران سال در کنار هم زندگی کردند و دوشادوش هم کار کردند و هیچگاهی برتر و ابتر در میان نبود. همه با هم چون برادر و برابر در همه امور زندگی سیاسی، اجتماعی و اقتصادی فعالانه سهم داشتند و از آن بهره می بردند. از دید این نا بکاران نوکر منش به یکباره این همه زندگی مشترک جایش را به خصومت و عداوت داد و گویندگان زبان های مختلف را در مقابل هم قرار دادند، وضع را در میان مردم طوری حاد ساخته اند که با تأسف عده کوتاه نگر در فراگیری زبان های خارجی مخصوصاً زبان انگلیسی در رقابت شدید با همدیگر پرداخته ولی در برابر یک کلمۀ زبان مردم کشورش البته غیر از زبان خودش حساسیت فراوان به خرچ داده و تا سرحد تظاهرات قهرآمیز پیش رفتند که به کشتن و زخمی شدن منجر گردید.

این نابکاران کوتاه فکر دارند مسئله زبان و ملیت را به تراژیدی بزرگی در کشور تبدیل می کنند و از این طریق مردم را به جان هم انداخته و آب به آسیاب دشمن می ریزند.

در اینجا قابل ذکر پنداشته می شود که دوشادوش هم و برادر وار زندگی کردن مردم که من در این نوشتار بار بار اذهان می دارم به هیچ وجه به این معنی نیست که همین اکنون در اداره کشور و سیستم سیاسی حاکم عدالت اجتماعی و توزیع عادلانه ثروت و قدرت جریان دارد و هم هیچگاه به این مفهوم افاده نگردد که حکومت های

استبدادی و ضد مردمی در کشور ما حاکم نبوده است و یا هم افرادی در حکومت ها از طریق ظلم و تعدی بالای مردم زر اندوزی نکرده اند. با تأسف مزید باید گفت که سراسر تاریخ کشور ما تا همین اکنون حاکمان خون خوار، سیستم های سیاسی ظالم و ضد مردمی، دزدان و قطاع الطریقان، قاچاقبران، زورگویان زیر نام پیر، پیشوا، قوماندان، مجاهد، ملک، رئیس، مشر قومی و نا بکاران فراوانی بوده و هستند که مردم بیچاره ما را بدون در نظر داشت اینکه به کدام زبان تکلم می کنند چاپیده اند و ثروت و دارایی همه کشور را به تاراج برده اند آنها حساب و کتاب نکرده اند که حق پشتو زبان و یا دری زبان را جدا کرده و آن قسمت دیگر را به یغما برده باشند. اما بایست مردم مشترکاً علیه بی عدالتی، ظلم، نا برابری، زورگویی، قطاع الطریقی، سرقت دارایی عامه و سایر نا برابری های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی بر طبق قوانین کشور و با در نظر داشت منافع ملی، تمامیت ارضی و سلامت ساختار سیاسی کشور به مبارزه برخیزند.

هر سنگ و خشت جدید برای اعمار وطن بالای سنگ ها و خشت های مانده شده گذاشته شود نه اینکه چون سیه دلان افراطی مذهبی که به دستور دشمنان کشور محبوب ما افغانستان در اوایل دهه نود به کشور هجوم برده شهر ها را ویران و همه داشته های آن را به تاراج بردند زیر نام اینکه (ما آنرا با قدسیت از نو میسازیم) شرمساری همه تاریخ را کمایی کردند. نباید آنچه را آباد است خراب کرد به خیال واهی اینکه از نو آباد می کنیم. منظور من از آنچه آباد است کشور، تاسیسات آن، سیستم اداره و حکومت و تمام داشته های مادی و معنوی می باشد.

نه تنها مسئله زبان بلکه ده ها و صد ها مورد و آسیب های دیگری اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و سیاسی است که بنا بر نبود روحیه همدلی، تساند، باهمی، زندگی مشترک، کار مشترک، نبود فهم و درک از منافع ملی کشور ما را دچار آسیب های بزرگ اجتماعی و سیاسی گردانیده است.

طوریکه در مباحث قبلی بیان کردیم راه برون رفت از این چلنج و مخمصه همانا باسواد سازی همه مردم و بلند بردن سطح آگاهی مردم و اطلاع رسانی مستدام به مردم در باره تمام رویداد های ملی و بین المللی مخصوصاً آنچه به سرنوشت مردم ما تأثیر داشته باشد، تا مردم قدرت تشخیص و تفکیک بهتر پیدا کنند و درکی از منافع ملی داشته باشند.

از بررسی ای که تا اینجا گفته آمدیم چنین استنباط می گردد که کنار نیامدن های مردم ما در جهت منافع ملی یا نبود هویت ملی نه تنها به دلیل تهاجمات خارجی بوده بلکه دلایل فراوانی غیر از اینست که جامعه ما را به قطب های متخاصم تقسیم کرده و هر کدام بدون در نظر داشت منافع همگانی یا بهتر بگوییم منافع ملی با آنکه عمیقاً می دانند این خصومت ها در درون کشور آب به آسیاب دشمن می ریزد کماکان در آن بیراهه روانند.

خالی از مؤثریت و مفاد نخواهد بود تا این روحیه تساند، توافق، همدلی و اشتراک را برای نیل به منافع ملی در میان اقشار مختلف جامعه ما به ارزیابی مختصر بگیریم و ببینیم که در میان این اقشار تفکر منافع ملی چگونه سیر دارد و باور آنها در این زمینه در کدام سطح قرار دارد:

اندیشمندان سیاسی و روشنفکران کشور

سیاسیون و اندیشمندان سیاسی کشور خود را در نظر می‌گیریم، که خود را در صف روشنفکران جامعه هم محسوب می‌دارند متأسفانه تا کنون کمتر خود روشن بوده‌اند و هم ملی‌نپندشیده‌اند و پیوسته منافع شخصی، گروهی و تمویل‌گران اندیشجویی و مالی خارجی‌شان را در کارزار سیاسی مطمع‌نظر داشته‌اند. خوب توجه کنید در یک صده متأخر کدام یک از این سیاسیون را می‌شناسید که منافع ملت را فدای منافع شخصی، گروهی و یا فدای برآورده ساختن منافع کشورهای خارجی کردند و میلیون‌ها زر و زور از این راه نیندوخته باشد و در فضای آشوب زده کشور آرامش داشته و چهار صبای زندگی‌شانرا با غنایمی که با معامله روی منافع ملی کشور شان چپاول کرده‌اند به آرامش سپری کرده باشند و یا حتی در خارج از مرزهایی کشور ما هم چه از نظر روانی و چه از نظر جسمی گذر چند صیابی مابقی زندگی‌شان را با آرامش سپری کرده باشند؟ من با همه معلومات و تحقیقی که در این زمینه انجام داده‌ام جواب منفی است و چنین رهبر و شخصیتی از رهبری کشور در داخل و خارج کشور سراغ گرفته نتوانستم ولی اگر همین سیاسیون در محور منافع ملی برای کشور و مردم شان آزادی، آرامش، عزت، شرافت و رفاه همگانی می‌آوردند، به انسان این وطن به مثابه افغان خدمت می‌کردند و برای آنها حقوق و آزادی‌های دیموکراتیک قایل می‌گردیدند، امروز در میان مردم شان با نام نیکو با رفاه و آسایش نقش تأریخی می‌آفریدند و زندگی مرفه همچو سایر هموطنان شان می‌داشتند.

با تأسف این یک واقعیت است که همین سیاسیون یا روشنفکران معامله‌گر که منافع علیای مردم و کشور شان را بار بار معامله کرده‌اند بعضاً و یا اکثراً با پری رویی تمام تجمعات و سازمان‌های سیاسی خویش را به اشتراک همفکران شان یا به صورت مخفی و زیرزمینی و یا هم در چوکات قوانین به صورت علنی ایجاد کرده و در جامعه حضور دارند. گرچه احزاب و سازمان‌های سیاسی ایجاد شده بعد از اجلاس بن در افغانستان به همکاری مالی و نظریاتی سازمان‌های غیر دولتی خارجی (NGO) ها ایجاد شده‌اند که بیشترین مصروف فرصت‌سازی و زمینه‌سازی برای مقاصد سیاسی، اقتصادی و نظامی کشورهای خارجی و پروژه‌های شان می‌باشند. که عده‌ای قابل توجه شان برای فریب اذهان عامه خطوط فکری و برنامه‌های جذاب با اشکال ملی طرح و تدوین کرده‌اند ولی اگر حمایت‌کنندگان خارجی یا NGO ها کانال‌های کمک‌های مالی را قطع کنند همه این سازمان‌ها و تجمعات نیز همزمان با قطع کمک مالی از بین می‌روند که ما در سال‌های اخیر شاهد ده‌ها مورد این ایجادها و سقوطها بودیم.

در حقیقت امر در هر کجای دنیا مردم دیدگاه‌ها و نظریات گونه‌گونه و متفاوتی دارند معمولاً در کشورهای پیشرفته که مردم از آگاهی بیشتر برخوردارند احزاب سیاسی به منظور جلوگیری از تشتت و پراگندگی جامعه در ورای دیدگاه‌ها و نظریات نا همگون ایجاد می‌گردد. هر کدام با دلایل عالمانه بر پایه تفکر علمی پروگرام‌ها و نظریات‌شانرا ارائه می‌کنند و هم دارندگان نظر مخالف همچنان بر پایه استدلال و دانش علمی در رد این نظریات می‌باشند.

در این جوامع همه احزاب و سازمان‌های سیاسی نظریات شان را در قالب پروگرام‌ها و طرزالعمل‌ها گنجانیده و برای تحقق آن حمایت اکثریت جامعه و نمایندگان انتخابی را کسب کرده و از طرق دیموکراتیک این برنامه را بر طبق منافع

عمومی کشور مشروعیت می بخشند نباید به برنامه ها، دیدگاه ها و نظریات اجتماعی که منافع ملی را تأمین می کند و باید برای همه مردم کشور قابل بحث و گفت و شنود باشد رنگ ایدئولوژیک داد و آنرا از بحث عمومی خارج کرده و به بحث یک کتله کوچک ایدئالیست تبدیل کرد. دو عنصر اساسی ترین معرف چهره احزاب سیاسی می باشد،

- یکی دیدگاه این حزب یا احزاب از منافع ملی
- و دیگری برنامه تطبیقی و تحقیقی منافع ملی آنها در جامعه.

احزاب سیاسی به خاطر تشکل مردم برای تأمین منافع عمومی و رفاه عامه ایجاد می گردد که توجه اش هم در زمان حاکمیت سیاسی و هم در زمان اپوزیسیون یا قشر مخالف دولت بیشتر در راه وضع قوانین و مقررره ها برای رفاه همگانی، سیاست خارجی مناسب و فعالیت سازمان ها و احزاب معطوف باشد، ولی در کشور ما با آنکه احزاب سیاسی تنیده در جال عنکبوت ایدئولوژی های وارداتی راست و چپ مدینه های فاضله مسکو - پیکنگ - ریاض - قاهره و انترناسیونالیزم های کارگری و اسلامی قرار داشتند، با آنهم فعالیت های این احزاب و سازمان ها در دهه های شست و هفتاد میلادی در افغانستان راه تظاهرات و اعتصابات مسالمت آمیز برای مطالبات صنفی کارگران و بلند بردن دستمزد ها را باز کرده و در بیداری شعور سیاسی و آگاهی مردم نقش بزرگی ایفا کرد، برای اولین بار در یک جامعه با سیستم حکومت استبدادی مردم حق ابراز نظر را از طریق نشرات چاپی، تظاهرات خیابانی، بیانات رادیویی، بحث در فرکسیون های پارلمانی پیدا کردند. بدین ترتیب مردم عوام توانستند نظریات شان را در باره سیستم اداره و نا رسایی های آن، فساد اداری، قانون شکنی، اختلاس، رشوت و عوامل بحرانات کشور و راه های برون رفت از این بحرانات را از طریق همین نشریه های چپ و راست ارائه و منتشر کنند. متأسفانه در افغانستان به استثناء تشکلات سید جمال الدین افغان در عصر محمد افضل خان و امیر شیرعلی خان عنصر حزب و احزاب سیاسی بیشتر حیثیت جنبش های رهایی بخش از سلطه استعمار را داشته و عده ای هم برای براندازی و سرنگونی حکومت های به قول خودشان مستبد ایجاد گردیده بود و چون بحث منافع ملی در آن متصور نبود تا مردم را به دور آن حزب جمع کند بناءً بیشتر از حربه ایدئولوژی مذهبی و سیکولار استفاده کرده و توانمندی و حماسه سازی این ایدئولوژی ها تا براندازی همان حکومت های مورد نظر کارایی داشتند و بنا بر نبود برنامه مدون تأمین کننده منافع ملی و یک گفت و شنید عمومی برای آینده از همان روز اول دستیابی به قدرت سیاسی بر سر تقسیم منافع به جان هم افتاده و هر کدام و هر شخص این احزاب به یک قطب و یک شگاف اجتماعی بدل گشتند و جامعه را به قهقرای قرون وسطایی بردند، ایدئولوژی ها را بیشتر کشور هایی که منافع آزمندانه دارند طرح، تدوین، صادر و مدیریت می کنند. کشور پاکستان بر اساس همین ایدئولوژی مذهبی از سرزمین های نیم قاره هند و افغانستان در راستای منافع ستراتیژیک انگلیس ایجاد گردید.

گرچه نمی توان امروز از احزاب چپ و راست و میانه تعریف به مفهوم بنیادی آن که در زمان پس از انقلاب فرانسه در مجلس ملی فرانسه بنیان گذاشته شده بود یعنی اینکه آنهایی که طرفدار دگرگونی های جامعه به نفع مردم عوام و زحمتکشان بودند، طرفداران انقلاب و جمهوری خواهان و نمایندگان طرفدار تغییرات قوانین فرانسه به طرف چپ رئیس مجلس ملی فرانسه و نمایندگان محافظه کار، طرفداران سیستم پادشاهی و مخالفین تغییرات اساسی قوانین و مقررات به طرف راست رئیس مجلس عوام و نمایندگان میانه رو که با هر دو یعنی چپ و راست می توانستند توافق کنند در وسط مقابل رئیس مجلس عوام می نشستند و این اصطلاحات سیاسی از همان زمان وارد قاموس سیاسی گردید، ارائه کرد و در رهگذر بیش از دو صد سال این اصطلاحات مفاهیمی متنوعی را بخود گرفته و تقریباً می توان گفت که استفاده آن بیشتر بر پایه منافع گروه های تحت پوشش بوده و بدین ترتیب امروز تمایز و تفکیک گروه های چپ، راست و میانه کاریست بسیار دشوار. این مسئله در مورد کشورهای شرقی که ایدئولوژی ها ملاک سنجش های شان می باشد نه تنها برای مردم عوام بلکه برای

سیاسیون و نخبگان سیاسی هم سوء تفاهات بزرگی را به میان می آورد که هم در روابط عمومی داخلی و هم در روابط خارجی با کشورها باعث سردرگمی رهبران شده و تأثیرات بسیار زیانبار در جامعه وارد می کند. روابط تنگاتنگ احزاب راست اسلامی ما در دهه نود و خاصاً بعد از توطئه انتقال قدرت در کابل با کشور پاکستان و قطع روابط با سایر کشورهایی که می توانستند در شرایط دشوار در اعمار مجدد کشور ما را یاری برسانند باعث گردیده که خسارات زیان باری را طی سه دهه کشور و مردم ما متحمل گردند و در مدت فعالیت احزاب سیاسی مثال های فراوانی میتوان ارائه کرد. در کشور ما احزاب چپ در پرتو ایدئولوژی های صادر شده از اتحاد جماهیر شوروی و جمهوری خلق چین بدون در نظر داشت تحلیل دانشمندانه بر پایه منافع ملی و اوضاع کشورشان، بدون در نظر داشت خاستگاه تیوری های وارداتی و شرایط تحقق آن در جوامع عقب مانده پیشامدرن چون افغانستان به کاپی کاری و تکرار بلبل وار آن بحث هایی پرداختند که برای نه تنها مردم عام ما بلکه برای نخبگان سیاسی و اجتماعی هم نا آشنا و غیر قابل فهم بود چون نتوانستند مردم را بدور پیروگرام های وارداتی شان جمع کنند به دامن قوم و سمت چسبیدند تا از این طریق از حمایت مردمی برخوردار گردند که البته این مسئله دقیقاً در ستراتیژی های صادر کنندگان این ایدئولوژی ها هم شامل بوده است تا با استفاده از عنصر قوم، قبیله و سمت انقطابات بزرگی را در کشور ما ایجاد کرده و از آن در مواقع مورد ضرورت بهره برداری کنند. چپ و راست همواره یک مفهوم را ارائه نکرده، در هر کجایی صادر کنندگان این ایدئولوژی ها به آن رنگ و بویی دلخواه خود را میدهند. در هر جا نظر به مفیدیت این حربه استفاده میگردد، نه راست راست مطلق بوده و نه چپ چپ مطلق با مفاهیم بنیادی آن بوده است تا کنون در افغانستان هر کدام حربه ایی بوده برای اغفال مردم و سوء استفاده در راستای منافع بیگانگان.

احزاب راست و راست افراطی هم با الگو سازی های نابخردانه از جوامع دیگر و نبود فهم درست از وضعیت کشور خود ما نخست به دامن همسایگانی افتیدند که جز تباهی کشور و مردم ما چیزی دیگر در سیاست های شان روایت نشده بود، از یک طرف دشمنی های بزرگی را برای مردمان منطقه مسبب گشتند و از طرف دیگر با این کار برای سالهای متمادی منطقه را پر آشوب ساخته و توازن قوا را در منطقه و حتی جهان برهم زدند. که کفاره همه این آشوب ها و عدم توازن قوا را مردم بیچاره و بی دفاع ما به قیمت جان های شان می پردازند.

با همه این تجارب تلخ و درد آور تا هنوز هم فرهنگ تفاهم در راستای منافع ملی، همدیگر فهمی در پرتو منافع ملی و راه اندازی مناظره سراسری میان همه اندیشمندان در باره ایجاد یک سیستم پایدار برای تأمین منافع ملی و ایجاد خط سرخ عدول از منافع ملی و خیانت به وطن برای همه احزاب، سازمان ها، محافل و گروه های سیاسی به میان نیامده است. تا کنون حزب و یا سازمان سیاسی ایجاد نشده است که باور مردم مخصوصاً قشر جوان کشور را تأمین کند، هنوز جوانان ما که با تمام عطش برای دستیابی به راه های علماً تنظیم شده اداره سیاسی و اجتماعی کشور دست و پا می زنند نتوانسته اند سازمان با اعتماد ملی را در جامعه هدف بگیرند تا جوابگوی خواسته ها و نیازمندی های شان باشد، جوانان همه فراز و فرود هایی را که احزاب سیاسی کشور ما در گذشته پیموده اند به دیده شک و تردید می بینند، از همه تأسف بارتر اینست که هیچ کدامی از این احزاب سیاسی به سهل انگاری ها، کجروی ها، اشتباهات و خیانت هایی که از جانب شان اتفاق افتیده معترف نبوده و راه را بر رهروان بعدی شان کاملاً تاریک نگهداشتند و اهرم های اعتماد را در جامعه کاملاً واژگون ساختند و اختلافات و کج فهمی ها را در جامعه و میان سیاسیون و اندیشمندان به نقطه اوج آن رساندند. البته یکی از دلایل این اختلافات، کج فهمی ها و عدم تفاهات در کشور ما نبود فرهنگ شناخت منافع ملی و تعریف معینی از منافع ملی، در فضای نبود هویت ملی و نا پختگی سیاسی اقشار روشنفکر می باشد که حصار ایدئولوژی های وارداتی نخبگان سیاسی را کاملاً از هم جدا ساخته و آنها را غیر قابل دسترس با یکدیگر گردانیده است. یعنی آنهایی که توانمندی و رسالت اتحاد ملت را برای تأمین منافع ملی دارند خود در پسته های ایدئولوژیک مستور گشته و تا هنوز هم از درس های تلخ تاریخ هیچ انتباهی نگرفته

اند. همچنان مسئله شخصیت محوری نقیصه تباه کن دیگری است در ساختار احزاب سیاسی افغانستان که حزب سیاسی همیشه در گرو شخصیت ها قرار داشته که با دور شدن شخصیت از حزب و یا مقام رهبری حزب هم یکجا با آن از بین رفته است و یا همراه با شخصیت مورد نظر پارچه ها و فریکسیون های جدید قد علم کرده و آخر الامر همه احزاب به یک مرگ تدریجی تن داده اند. در بسا موارد حتی مهم هم نبوده که این شخصیت ها تا چه اندازه در راه منافع مردم و کشور اعتقاد داشته و تا کدام پیمانه برای تحقق اهداف کشور های صادر کننده ایدئولوژی اش فعال می باشد. یعنی اینکه احزاب بیشتر بر محور شخصیت می چرخیده تا بر محور برنامه های ملی، اصول، قوانین و قواعد تأمین کننده منافع علیای کشور. همین امر باعث گشته تا فرهنگ تکثر گرایی سیاسی، یکدیگر پذیری، همدیگر فهمی یا پلورالیزم سیاسی در حلقه سیاست و سیاسیون افغانستان کاملاً مفقود بوده و نسل های جدید و جوان کشور به احزاب و سازمان های موجود کشور به نظر شک و تردید نگرسته و به این احزاب و سازمان ها باور و اعتماد ندارند و در این آشفته بازار خود هم تا کنون نتوانسته اند در یک فضای باز منطقی افغانستان شمول خارج از دیوارهای ایدئولوژیک در پرتو افکار وطندوستانه و منافع ملی حزب سیاسی و یا گردان نیرومند خویش را ایجاد کنند.

در حالیکه در احزاب سیاسی مدرن اهداف و برنامه های احزاب که بازتاب شفاف منافع ملی می باشد مهمترین اصل برای جلب اعضاء و علاقمندان می باشد نه رهبران و شخصیت های اداره و رهبری این احزاب.

این احزاب مدرن پیوسته در تمام سطوح حزب جا را برای نسل های جدید خالی کرده و زمینه رشد کادر های جدید را فراهم می سازند و بدین ترتیب نسل های پویا تری را در کران تا کران حزب رشد داده و زمینه بحث گسترده را میان علاقمندانش و سایر اندیشمندان جامعه باز نگه میدارند و رابطه تنگاتنگ فعال و دینامیک با مراجع اکادمیک و علمی داشته و گروهی از متخصصان جامعه شناس و سیاسی با مراجعه به افکار عمومی جامعه و نیازمندی ها و الویت های مردم به طرح های جدید می پردازند و از این طریق فکر های بکر برای آینده تولید می کنند و هر روز خود را مطابق به ایجابات عصر، نیازمندی های مردم، رشد تکنولوژی، سیر جهانی حوادث و مؤثریت سیاسی، اجتماعی و اقتصادی مطابقت داده و آرایش نیرو و امکان میدهند.

از این واقعیت نباید انکار کرد که نیروهای سیاسی می توانند در تمام عرصه های زندگی تأثیر گزار باشند و به اندازه ظرفیت مادی و معنوی شان طیف وسیعی از مردم را در عقب طرح ها و مجموعه ای از نظریات شان (برنامه) بکشانند. اگر این مجموعه نظریات واقعاً با تحلیل عمیق از وضع کشور و نیازهای جامعه افغانی باشد و در عقب آن مقاصد استیلاگرانه اجنبیان و توطئه های ضد افغانی آنها در کمین نباشد واقعاً احزاب می توانند نقش بزرگی را در آگاه سازی مردم و زمینه سازی برای تحقق قوانین دیموکراتیک در کشور ایفا کنند. چه عالی و جاودانه می بود اگر این اندیشمندان و یا روشنفکران ما صادقانه از خود شناسی شروع میکردند و مردم خویش را با تمام خصوصیات ملی، فرهنگی و عقیدتی آنها می شناختند، فهم خویش را از اوضاع کشور و منطقه ارتقا میدادند و در محور منافع ملی از کاستی های سیستم انتقاد سالم می کردند و راه های برون رفت عملی یا الترناتیف های مفید و سازنده برای سیستم ارائه می داشتند و بدین ترتیب مجموعه ای از اندیشه ها یا ذخایر فکری وطن محور را به نسل های آینده جاودانه می ساختند و راه را برای اعمار همه عرصه های زندگی، کم ساختن فاصله فقر و رفاه، تأمین حقوق اتباع باز می کردند.

این کوتاه نگران راست و چپ با آنکه هر کدام خود را فلاسفه جهان می پنداشتند و می پندارند حد اقل به این توجه نکردند و ندارند که چگونه منسوبین ارگان های دفاعی و امنیتی و قضایی کشور را که حافظ منافع عمومی کشورند با عضویت در

محدوده های فکری خویش در خدمت یک قشر معین قرار داده و به این ترتیب اعتماد سائر اقشار را نسبت به حافظین منافع شان نابود سازند؟ و همچنان در درون خود این ارگان های پاسدار منافع همه کشور فضای بی اعتمادی را نسبت به یکدیگر ایجاد کرده و زمینه ساز تصادمات خونین، انقطابات عمیق، شگاف های خانمانسوز اجتماعی و کودتا ها گردیده اند. در دوره های واپسین زندگی سیاسی - اجتماعی کشور این ها عواملی اند که بحران اعتماد را میان مردم و گروه های سیاسی به بار آورده و باعث انقطابات و شگاف های عمیق اجتماعی گردیده اند. این ها اگر در زمان تصدی شان چه در اداره دولت و یا مخالف دولت با توجه به منافع علیای کشور و رفاه مردم گام های عملی بر می داشتند، مردم را با شفافیت از حقیقت ماجرا های پشت پرده آگاه می ساختند و خود در دام ماجرا های پشت پرده قرار نمی گرفتند، خود خواهی ها، خود بزرگ بینی ها، خود محوری ها، تفوق طلبی ها و ماجراجویی ها، انتقام جویی های شخصی را که همه امراض کشنده ضد ملی اند کنار می گذاشتند و تصامیم و کار و فعالیت شان بر پایه منافع همگانی اتخاذ می گردید، اگر این ها با دستگاه خویش و مردم به شیوه اقناعی برخورد کرده خواست حقیقی مردم را با تذویر بیگانه که با خواست مردم تلفیق گشته بود یکجا در گلوی مردم خفه نمی کردند و به این خواست های حقیقی مردم که حق مسلم شان بود رسیدگی می کردند و تذویر بیگانه را به مردم آشکار می ساختند، اگر اینها به باور های مردم نمی تاختند برعکس این باور ها را محترم شمرده و پیشینه تاریخی این باور ها را به مردم روشن ساخته و دست بیگانگان را از گروگانگیری اعتقادات و باور های مردم کوتاه می ساختند، اگر این ها درک سالم از کشور و مردم شان می داشتند بیش از ۷۵ درصد مردم در روستا ها زندگی کرده و از طریق زراعت و مالداري امرار معیشت دارند، برای بهبود زندگی در روستا ها، شیوه هایی بهتر کشاورزی و مالداري را در پرتو پیشرفت های تکنالوژی زراعتی و مالداري به زارعان و مالداران می آموختند و طرق سالم استفاده از آب را جایگزین سیستم های کهن آبیاری که دیگر جوابگوی مقتضیات کشاورزان و اهل روستا ها نیست می کردند. و اگر اینها خود را مسؤولین سیاسی همه کشور دانسته و جایگاه اقتصادی همه اقشار را در اقتصاد کل کشور در نظر گرفته برای کمتر ساختن فاصله فقر و رفاه قوانینی طرح و بر طبق قانون اساسی کشور برای تحقق و تطبیق چنین قوانینی کمر همت می بستند و با پایداری و استفاده از همه شیوه های قانونمند که منافع کل کشور را زیانمند نسازد مبادرت می کردند، (در اینجا باید اذعان کرد چه طرح و وضع قوانین تنها آغاز کار است ولی زمینه های تطبیق قوانین در کشوری چون افغانستان که سالیان متمادی در جنگ و جدال و زیر تأثیر اقشار محافظه کار تاریک اندیشی زندگی به سر کرده و انقطابات عمیق و خونینی را تجربه کرده و می کند کاریست دشوار و خطیر و نیازمند افراد خردمند، با تجارب فراوان جامعه شناسانه در هر سه رکن دولت میباشد.) اگر این ها حد اقل نیت برای رفاه مردم و کشور می داشتند به این شاخص زرین اقتصادی متیقن می بودند که بدون داشتن احصاییه و آمار های دقیق از تعداد مردم به تفکیک جنس، عمر، محلات بود و باش، شغل، درآمد و سایر آمار ها نمی توان ظرفیت نیاز هایی جامعه را در عرصه های زراعت، آبیاری و مالداري، خدمات صحتی، خدمات شهری، آبرسانی، ترانسپورت، مخابرات، بانکداری و سایر عرصه های زندگی با ظرفیت های تولید و تجارت میزان کرد. یکی از عوامل اصلی سردرگمی و ناکامی ادارات ارائه خدمات اجتماعی و نا رضایتی مردم از کمبود و یا نبود خدمات اجتماعی، نبود این احصاییه ها و آمار می باشد در حالیکه امروز هر چه سیاسی و اهل سیاست می بینی دشمنان قسم خورده آمار و احصاییه اند زیرا با روشن شدن این آمار ها همه شعار های میان تهی شان بی اساس شده و دیگر در انتخابات نمی توانند از قریه ایی که یکصد نفر باشند و آید رأی دارد دو هزار رأی به صندوق خویش بیاندازند و بدین ترتیب رسوای عام و خاص می گردند، اگر این ها دلسوز مردم این دیار می بودند به جای استفاده ابزاری از مسئله کوچی ها در افغانستان طرح های عملی و قابل قبول برای اسکان دایمی این قشر ارائه می کردند و نه تنها این قشر را از گزند استفاده ابزاری در بازار مکاره سیاست و روابط با همسایگان در امان می ساختند بلکه آنها را به عناصر فعال در اقتصاد کشور تبدیل می کردند، اگر آنها در عوض شعار هایی سرخ و سبز که زمانی در کشوری دیگری با فرهنگ و باور هایی دیگری مورد استفاده قرار داشته

(که البته حالا ما کارایی و یا نا کار آیی آنرا به توضیح نمیگیریم) و با فرهنگ و باور های ما کاملاً در منافات بوده، شعار هایی متناسب با فعالیت های سیاسی و اقتصادی خویش از درون جامعه افغانی و آثار اندیشمندان خود ما طرح و تدوین میکردند که برای مردم ما بوی خودی می داد طرح می کردند، اگر اینها به خاطر تحقق اندیشه های شان (حالا ما اندیشه ها و نظریات شان را به توضیح نمی گیریم) در جامعه و بدست آوردن قدرت به بیگانگان پناه نمی بردند و در عوض به مردم پناه می بردند و می توانستند واقعاً اعتماد مردم را جلب کنند، اگر اینها به عوض موعظه کردن و نقد های بیشمار ساختار ها و عملکرد های دستگاه حکومت طرح ها و تیزس های تطبیقی و علمی برای برون رفت از کاستی ها، نا رسایی ها و مشکلات اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و نظامی ارایه می کردند، اگر اینها حد اقل این فهم را می داشتند که اشتباه یک مهندس یا انجنیر ساختمان زندگی باشندگان یک تعمیر را به خطر مواجه می سازد، اشتباه یک دکتر طب زندگی یک یا چند مریض را به مخاطره می اندازد، از اثر اشتباه ناخدای کشتی زندگی سرنشینان یک کشتی تهدید میگردد و..... اما در اثر اشتباه مسؤول سیاسی یک جامعه با همه باشندگانش تباہ می گردد و اثرات ناگوار جهانی هم دارد و در تأریخ کشور ما این چنین افراد کوچک، کوتاه نگر و نا توان خود را در جایگاه سیاسیون و مسؤول سیاسی جا زده و چندین بار این کشور را تا پرتگاه نابودی کامل برده و مردم را چنگیز وار به شمشیر کشیده اند و هستند هنوز از این قماش سیاسیونی که از همه این خون ریزی ها و حوادث جانکاه درس عبرت نگرفته با خیره سری تمام در زیر سیاست های تباہ کن بیگانه گان قبر خود و ملت خود را می کنند، اگر این ها به نشخوار هایی قوم گرانه ایی چون قوم برتر و قوم کهنتر و اراجیفی چون زبان من و زبان او که سلامت کشور را به خطر جدی مواجه ساخته است در پالیسی ها و عملکرد خود و سازمان های خویش اجازه ندهند و در عوض مردم را به یک تنی، یکدلی، همدلی، برادری، همکاری، همیاری و همزیستی دعوت کنند که سراسر تأریخ کشور ما مالا مال از این همکاری، همزیستی و همیاری ها بوده که بر سبیل همین اصل تا امروز این خطه منحیت یک کشور به نام افغانستان در قلوب مردمش زنده و موجودیت خویش را در جغرافیای جهان تثبیت کرده است، اگر این ها هر طرح و شعار بیگانه ها و سازمان های استخباراتی آنها را در مسایل اجتماعی، سیاسی و اقتصادی فوراً تقبیح و مردم را اضرار ناشی از آن با خبر ساخته و عواقب وخیم آنرا به اطلاع عموم برسانند و نگذارند که مفسدین و فرصت طلبان شیطان صفت از آن به نفع خویش بهره برداری سوء کنند، اگر این ها از تمام وقایع، انکشافات، حوادث و مسایل منطقویی و جهانی به نفع مردم و منافع ملی کشور شان استفاده کرده و در همه انواع شرایط مدیریت سالم کرده و هیچگاهی منافع ملی کشور خویش را فدای منافع کشور های دیگر و باور های دیگران نکنند، در سنجش ها و تعاریف ایشان از معادلات بین المللی اصل منافع ملی حاکم باشد نه باور های آرمان گرایانه شخصی و عواطف انفرادی، اگر این ها به حقوق و آزادی های مردم باور داشته و احترام بگذارند و باشندگان کشور را برای نیل به این حقوق و آزادی ها در همه عرصه های زندگی اعم از حقوق انتخاب (انتخاب کردن و انتخاب شدن)، حقوق تعلیم یا تحصیل، حقوق استفاده از خدمات صحتی، حقوق جنسیتی، حقوق تقاعد، حقوق مصونیت حریم شخصی، حقوق مالکیت، حقوق مسکن، آزادی بیان، آزادی عقاید، آزادی رسانه ها و مطبوعات همکاری کرده و شرایط ذهنی مردم را به قبول این حقوق و آزادی ها و دیگر اندیشی ها مهیا سازند و در جهت قانونمند ساختن این حقوق و آزادی ها دستگاه حکومت را همکاری کنند زیرا برای مردم ما نظام خواستنی و ماندنی است که آزادی های بنیادی را به نمایندگی همه مردم برای همه مردم به حیث تبعه کامل الحقوق تأمین می کند. تأمین این آزادی ها و حقوق برای تمام مردم افغانستان بدون هر نوع تبعیض است که همه باشندگان این سرزمین را به اتباع کامل الحقوق تبدیل کرده و ما افتخار ملت افغان را کمایی می کنیم و این آزادی هاست که کشور ما را به سوی پیشرفت و رفاه همگانی رهنمون میگردد. اگر این فکر در میان اندیشوران سیاسی و رهبری سازمان های سیاسی حاکم گردد آنوقت است که حمایت مردم را کمایی می کنند و حمایت مردم در داخل کشور بالاتر از همه حمایت های خارجیان که آزادی و آزاد منشی اینان را

هم نزد وجدان خود شان و هم نزد جامعه به چلنج می کشد بوده و به حیث قهرمانان واقعی سرافراز نام ماندگار می داشته باشند.

کشاورزان و مالداران کشور

از دهقانان و مالداران بگویم، دهقانان و روستا نشینان بیشترین رقم از باشندگان این سرزمین را تشکیل می دهند و ارتقا و نزول اقتصاد کشور و رفاهیت مردم هم شدیداً به این قشر وابسته است. مگر با تأسف کشاورزان و روستا نشینان ما تا کنون هم به نحوه قرون وسطایی به زندگی و زراعت مشغول اند. از این وضع چنین استنباط می گردد که این قشر کمتر احساس مسؤولیت نسبت به زندگی خود و وضعیت کشور داشته اند، اکثریت این قشر بیسواد و یا کم سواد بوده از کمترین آگاهی در باره زندگی و دهقانی برخوردار است و دارای زندگی بسیار بدوی بوده و از کمترین تسهیلات رفاهی برخوردارند و همیشه به بالا نگریده که مشکل شان از غیب آسان شود. هیچگاه به این نه اندیشیده اند که نقش اساسی را در خوشبختی انسان خودش دارد، این خودش است که زندگی اش را دگرگون ساخته و هرچه بکارد می درود. اگر آنها به این می اندیشیدند که چطور می توان کیفیت و کمیت حاصل را بالا برند و همه مردم کشور در گام نخست به چه نیازمندند، مراتع و چراگاه های حیوانات از چه اهمیت به سزایی برخوردار است و در سایر کشور ها دهقانان و مالداران چه تجارب جدید آموخته اند، و منافع همگانی در همه شرایط برای شان حایز اهمیت می بود، برای دهقان ما بایست حیاتی ترین سؤال همین مطرح می بود که او با این همه وسعت زمین قابل کشت تنها شکم خود را سیر کرده نمی تواند در حالیکه دهقان یک کشور پیشرفته با تولید زراعتی در پهنای معادل یک بر دهم زمین دهقان افغان هم خود از رفاهیت تمام برخوردار است و هم محصولاتش به خارج صادر می گردد.

اگر دهقان ما برای بهبود زندگی اش می اندیشید و این آگاهی را میداشت که او در برابر همه مردم کشورش مسؤول تهیه رزق می باشد در این سرزمین پهناور با این دریا های خروشان چون آمو- کوکچه - مرغاب - ارغنداب - هیرمند - فراه رود - هریرود - خاشرود - اولنگ - پنجشیر - کابل - بلخاب - برتنک - پنجرود - سفید رود - تگاب - ترناک - تخار - علیشنگ - علینگار - شیرین تگاب - سرستونی - کندز - نيزنگ - گند -

گر لوره و غیره و آب فراوان نه تنها در داخل کشور هیچ گرسنه ای وجود نمی داشت بلکه همین دهقانان ما خود از مرفه ترین قشر جامعه و بزرگترین صادر کنندگان مواد غذایی به کشور های خارجی می بودند، با آنکه احصائیه معینی در زمینه وجود ندارد حدودی بیش از ۷۵ % مردم ما در روستا ها زندگی دارند که بخش اعظم شان از طریق دهقانی و مالدار ی امرار حیات می کنند و به این ترتیب بخش اعظم درآمد کشور از سکتور زراعت تمویل می گردد و اگر این سکتور شگوفاً باشد یعنی کشور شگوفان گشته و همچنان زندگی روستا های کشور شگوفان می گردد. اگر دهقانان ما بر پایه منافع ملی با رسالتندی به زراعت در کشور مشغول گردند این خود مشوق سرمایه داران و شرکت ها در سرمایه گذاری های بزرگ در این سکتور گردیده و زارع ما از بهترین تکنالوژی زراعتی برخوردار می گردد.

کشاورزان ما نباید چشم به بالا گرفته و منتظر سرنوشت قضا و قدر بمانند، آنها بایبست فرا بگیرند که چگونه با آفات طبیعی مجادله کرد، چگونه با وضعیت جوی مجادله کرد، چگونه در هر فصل سال از زمین حاصل فراوان برداشت و چگونه سبز خانه ها و سیستم آبیاری کم هزینه یا آبیاری قطره ایی را جایگزین سیستم های پر مصرف زراعتی کرد ولی متأسفانه با وصف چنین پوتانسیل و امکانات بزرگ مادی و معنوی ببینیم دهقانان و دهات کشور در چه وضع رقت بار، قهقرا و قرون وسطایی زندگی داشته و از کمترین امکان زندگی مستفید اند و چون این سکتور نقش بزرگ در اقتصاد کل کشور دارد بناءً همه کشور در این رنج سهیم گشته و آرامش ندارند. گرچه توجه و حمایت مادی و معنوی حکومت در عرصه زراعت از الویت های بی قید و شرط می باشد که آن را در جایش به توضیح می گیریم اما دهقانان خود باید احساس مسؤولیت کنند و خود به این آگاهی برسند که در قبال حرفه، خانواده و مردم اش چه مکلفیتی دارد و چگونه می توانند زندگی خود و ماحول شان را بهبود بخشند. نا گفته نباید گذاشت با تأسف فراوان که این وضعیت بی ثبات اقتصادی در دهات، دهقانان ما را متزلزل و بی ثبات ساخته و در این اواخر عده ای از آنها دانسته و یا ندانسته به کارگران زراعتی باند های مافیایی برای کشت خشخاش جهت تولید مواد مخدر تبدیل گردیده اند و یک رقم درشت از هموطنان ما به این ماده خانمانسوز و خانمان برانداز معتاد گردیده و خطر بزرگی همه کشور را تهدید می کند و مشکلی را بر انبوهی از مشکلات عدیده دیگر افزوده است.

بازرگانان، سرمایه داران و اهل فن و حرفه

از تاجران، سرمایه داران و اهل کسبه بگویم، اگر تاجران و اهل کسبه ما پیوسته به این می اندیشیدند که این منافع همگانی است که منافع آنها را تأمین می کند، اگر مردم قدرت خرید نداشته باشند پس آنها برای امتعه تولیدی و وارداتی خویش از کجا مشتری و یا خریدار پیدا می کنند، اگر بازار فروش شان افغانستان و مشتریان شان باشندگان افغانستان است پس باید به این فکر باشند که در گام نخست تولیدات داخلی اعم از صنعتی و زراعتی جایگاه و مقام ارشد در مارکیته داشته باشد و نباید این تولیدات را که هنوز خیلی نو پا است در برابر رقابت غول های اقتصادی جهان قرار داد و خفه کرد، در گام های بعدی پول اتباع کشور در جایی صرف شود که ضرورت های مبرم زندگی آنها را برآورده می سازد. تاجران و سرمایه داران ما بایبست مسؤولانه در عرصه تولید و توزیع منافع ملی را در نظر بگیرند. آنها مسؤولانه در باره همه عرصه های تولیدی و مصرفی اصل منافع ملی را در نظر داشته باشند. در نتیجه کار و زحمت این قشر است که فاصله بین فقر و رفاه در جامعه معین می گردد

البته که قوانین کشور نقش ارزنده و به سزای خود را ایفا می کند اما این قشر است که جیب های مردم را اداره و رهبری می کنند. اگر اینها بر پایه منافع ملی بیاندیشند و نگذارند که پول دسترنج و حاصل زحمت مردم صرف امتعه غیر ضروری گردد و در پروسه سرمایه گذاری، تولید و توزیع اصل رفاه عامه و شگوفایی کشور مطمع نظر شان باشد یقیناً کشور به رفاهیت میرسد.

اگر هر تبعه افغان در ماه یک افغانی را بیجا صرف کند در سطح کشور به ماه سی میلیون افغانی و در سال سیصد و شست میلیون افغانی بالغ می گردد و اگر این رقم به هر اندازه ای که بالا برود ببینید که چه فاجعه برپا می گردد، به صورت علمی به این مسئله نگاه کنید هر پول ضرری که به یکی از باشندگان کشور برسد مستقیماً متناسب است به ضرر همگانی در مقیاس کل کشور، این مسئله به فهم همگانی بایست بدل گردد.

صنعتگران، تاجران، خرده مالکین، دکانداران، اهل کسبه و دوره گردان باید به این درک ملی برسند و یا بهتر بگویم دقیقاً این را درک کنند که همه تأسیسات عام المنفعه و رفاه همگانی چون تأسیسات صحتی و مراقبتی، تأسیسات خدمات اجتماعی، ارگان های تأمین نظم عامه و دفاعی، بند و انهار، شاهراه ها و جاده ها، شهر ها و قریه ها همه و همه از طریق بودجه بیت المال بایست تمویل گردد و بودجه بیت المال از طریق مالیه ها و تادیه های عموم مردم تأمین می گردد. پس در عوض اینکه از مالیه دهی فرار کنند و به ارزش ده ها مرتبه بالاتر از مبالغ و نورم هایی تعیین شده مالیه را به صورت رشوه و جرایم به اشخاص و مراجع پردازند که منافع اشخاص را تأمین می کند نه منافع ملی را پس بایست خود هرکدام از مشوقین پرداخت مالیات بوده و متخلف را همچو ناقض و غاصب منافع ملی به پنجه قانون بسپارند و نگذارند این شاهرگ های منافع و رفاه ملی حیف و میل گردد. آنها که دارندگان بخش بزرگی از ثروت مادی کشورند این درک را داشته باشند که آنها هم سهم بزرگی در رفاه کشور باید داشته باشند. سرمایه داران در سرمایه گذاری های شان خود صاحب اختیارند اما سرمایه گذاری در سکتور های صنایع، زراعت، مالداری و آب در داخل کشور که از یک طرف باعث ایجاد محلات جدید کار برای هموطنان شان می گردند از جانب دیگر در چوکات قوانین کشور حکومت و اتحادیه های صنفی ضمانت مطمئن برای حفظ سرمایه های شان می باشد. در حالیکه در خارج از کشور از چنین امتیازی برخوردار نبوده و هر آن احتمال آن می رود که سرمایه های شان دستخوش معاملات سیاسی و حوادث بین المللی گردد. اگر کمی دقت به خرج داده و سرنوشت سرمایه داران و تاجران صده متأخر ما را به کاوش بگیریم از میان آنهایی که بنا بر هر عاملی افغانستان را وطن خویش ندانسته و سرمایه های شان را به خارج از کشور منتقل کردند یکی را نمی یابید که خود و یا اخلاف شان از مایحصل سرمایه های منتقل گشته زندگی مرفه داشته باشند. طریقه برخورد در همه جهان بر پایه منافع ملی استوار است آنها به یک دینار، قروش، سنت و یا کپیک خود اجازه نمی دهند تا به جیب اجنبی برود. اگر این تاجران و سرمایه داران این سرمایه ها را در سکتور های اقتصادی کشور خود سرمایه گذاری میکردند نه تنها کارگر، دهقان و اولاد کشور خود شان به کار گماشته میشد و در رفاه زندگی میکرد بلکه آسیب پذیری های جامعه را سد میکردند و این امر ثبات را در جامعه متضمن میگشت و خود نیز با فخر و افتخارات بزرگ در کشور خود زندگی کرده و نام نیک کمایی میکردند. نمیتوان انکار کرد که در شرایط موجود و تا زمان خود کفایی کشور عزیز ما افغانستان به کمک های خارجی نیازمندیم ولی بایست این کمک ها هم از جانب حکومت و هم از جانب مشمولین سکتور صنایع، زراعت، مالداری، آبیاری و تجارت در عرصه های سود

آورملی مورد استفاده قرار گیرد و برای بهبود وضعیت صحت عامه، تعلیم و تربیه، خانه سازی و مسکن و سکتور استهلاکی پروژه های عام المنفعه به منصفه اجرا قرار داده شود.

مدیران، متخصصین و مجریان امور اداره، اقتصاد و حکومت

از متخصصین، مدیران و مسؤولین دستگاه حکومتی و سیاسی بگویم، اینها چون مجریان امور سیاسيون و یا مجری سیاست در کشورند و گاهی هم خود سیاسيون کشورند در کلیه امور داخلی از جایگاه خاص برخوردارند، اینها هستند که حلقه اتصال مردم با رهبر و یا رهبری می باشند، اینها همچنان مشاورین سیاست گذاری ها می باشند و میتوان گفت که حلقات نفاق و وفاق هم از همین جا اداره میشود. پس این حلقه را بیشتر به کاوش باید گرفت. در این هیچ جای شک نیست که بیشترین ضربات مهلک بر پیکر وحدت ملی از همین جا وارد می گردد،

- اینها هستند که اطلاعات نادرست را از گوشه و کنار جامعه به رهبری حکومت و رهبری سیاسی رسانیده و با مشاوره نا سالم ضد ملی یکی از عوامل اصلی صدور فرامین و دساتیر غیر عملی و گاهی هم نادرست از جانب ارگانهای رهبری کننده می گردند که بلاثر همین فرامین و تصامیم ضد ملی این همه انقطابات در جامعه رونما گردیده و روز تا روز این انقطابات عمیقتر و عمیقتر میگردد تاجاییکه هم اکنون در کشور ما افق ثبات و وفاق ملی ناپیدا گردیده است.

- به گواهی تاریخ این ها هستند که گوسفند وار مردم بیچاره ما را بیسواد و آغا بلی گوی نگهداشته و بخاطر تحقق آرمانهای ضد ملی شان به اینطرف و آنطرف می کشانند.

- این ها هستند که سینه مردم بیچاره و بیخبر از اوضاع کشور و جهان ما را سپر خویش ساخته اند و بهترین فرزندان این کشور را به کام مرگ فرستاده اند.

- این ها هستند که در تبنانی با دشمنان افغانستان در طول تاریخ معاصر این کشور جنگهای تحمیلی و فرسایشی را بر شانه مردم و کشور ما تحمیل کرده و حق انتخاب را از مردم گرفته و کشور را تا پرتگاه سقوط حتمی پیش برده اند و عرصه را چنان برای مردم تنگ ساخته اند که به ذلت تن داده اند و این فشار تاجایی پیش رفته که حتی سیطره بیگانه را هم ناگزیر پذیرفته اند.

- این ها هستند در عوض اینکه مردم را در اجرای مکلفیتهای شان در قبال وطن و مردم تشویق کنند بلعکس به منظور تأمین منافع شخصی شان مردم را در نقطه مقابل تعهدات ملی شان ترغیب کرده و بمردم چنین افاده داده میشود که :

- آزادی یعنی عدم مکلفیت در برابر قانون (قانون شکنی)، عدم مکلفیت در برابر وطن و مردم،
- آزادی یعنی سرباز زدن از پرداخت مالیات،
- آزادی یعنی شانه خالی کردن از اجرای پروگرامهای دولتی مانند دفاع از وطن مشترک و سهمگیری در پروژه های انکشاف ملی،
- آزادی یعنی عدم اطاعت از اوامر و فرامین دولت در یک سخن.

- اینها هستند که به دستور بیگانگان و دشمنان افغانستان گروه ها، اجتماعات و سازمانهای سیاسی و اقتصادی ساخته اند و با شعارهای فریبنده و عوام فریبانه فرزندان پاک تینت این مرز و بوم را مانند عروسک به بازی

گرفته اند، درحالیکه این حق را هرگز نداشتند تا مردم را ندانسته در تحقق سیاستهای بیگانگان به بازی بگیرند و باین ترتیب بحران اعتماد را در جامعه پدید آورند.

- اینها هستند که مردم را در بیخبری کامل نگهداشته و مردم بیچاره افغانستان نمی دانند چه سرنوشتی در انتظار خود و خانواده های شان است در حالیکه این حق مردم است تا از تمام فعل و انفعالات سیاسی، نظامی، اقتصادی و اجتماعی که قرار است در جامعه انطباق یابد آگاهی داشته باشند.

- این ها هستند که در تبانی با زورمندان محلی، خوانین، تیکه داران مذهبی و سایر چپاولگران مردم کشور را مخصوصاً در دو قرن اخیر به بردگی گرفته اند و بدون اینکه از کدام مرجع مشروع مشروعیت حاصل کرده باشند در تمام تصامیم از مردم نمایندگی میکنند.

ما که امروز به این همه مصیبت گرفتار آمده ایم نتیجه اشتباهات و خیانت های همین قشر متخصصین و مسؤولین دستگاه حکومتی و خودفروشی های مسؤولین سیاسی کشور ما بخصوص در دو سده اخیر می باشد.

➤ یکعده آرمان گرایانه به این می اندیشیدند تا راه صد ساله را در یکشب بروند و گویا نام خویش را در راه تحقق این و یا آن آرمان ثبت اوراق زرین تاریخ کنند،

➤ دیگری با غنیمت از فرصت بدست آمده از طرق مشروع و نا مشروع به اندوختن مکنّت و جاه و جلال پرداخته است،

➤ عده هم به دستور اجنبی هرچه نارواست به این کشور و مردمش روا داشته است،

➤ آن دیگری هم آنقدر با افراط در شرع و شریعت مخلوط و مشبوع شده است که دیگر برایش انسان و انسانیت مفهومی نداشته و هر چه اعمال وحشیانه ضد انسانی را در زیر پوشش شرع و شریعت بر کشور و مردم بیچاره ما روا میدارد.

البته که همه این ناروا ها، جنایات، کج کاری ها، کم کاری ها، نابسامانی ها، ناتوانی ها در تحت اداره پروگرامها و پروژه های استخباراتی کشور های ذینفع در افغانستان میباشد ولی عدم تعهد ملی متخصصین، مدیران و مسؤولین دستگاه حکومتی در دو صده اخیر کشور مهمترین عامل گسترش انقطابات جامعه، شدت اختلافات ملی تا سرحد جنگهای ذات البینی و داخلی، عقب ماندگی فرهنگی، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی کشور و ده ها مصیبت خانمانسوز دیگر میباشد. سوگمنده این قشر است که غرض پوشش تمام خیانت ها و جنایات خویش به هر طرف تازیده و ملامت ها را در داخل و خارج از کشور جست و جو و به مردم کشور و جهانیان وانمود میسازند که اگر فلان مشکل و فلان کمبود و فلان کاستی نبود ما چنین و چنان میکردیم..... بیخبر از آنکه تاریخ نام همه این سیه دلان را در دل خویش درج کرده و همه نسل های امروز و آینده به ایشان نفرین میفرستند. این ها هستند که در انتخاب افراد در رده های دولت بر پایه منافع شخصی، گروهی، قومی و مذهبی عمل کرده و رده های تخصصی دولت در تحت بینش مخالف منافع ملی آنها به افراد نا متخصص سپرده شده و بدین ترتیب تحصیل کردگان و آنانیکه تحصیلات دانشگاهی و تخصصی دارند به حاشیه مانده در حالیکه بیشترین بودجه داخلی صرف تحصیل و تخصص این قشر گردیده است به عناصر ناکارآمد تبدیل میگرددند. این مسئله نه تنها پروسه ترقی و تعالی کشور را سد میگردد بلکه نسل های جدید را نیز مانند ویروس مزمن به این مرض مبتلا ساخته و مانع جدی در برابر افکار تحول پسند واقع میگردند و اکثریت جامعه که از قشر جوان متشکل میباشد در یک سردرگمی فکری تام قرار دارند.

این ها هستند که برای بقای خویش تا توان دارند با اعمال ناشایست خلاف منافع مردم فاصله مردم و حکومت را بیشتر ساخته و باعث قانون ناپذیری و سرکشی مردم از فرامین و احکام دولتی شده و تضعیف قدرت دولتی در محلات میگردند. که البته گامهای نخستین را در راه تضعیف قدرت دولتی در محلات را نیرو های خارجی مستقر در افغانستان برداشتند، آنها بودند که در آستانه جنگ با طالبان صد ها هزار از مردم را بدون ثبت و قید مسلح ساختند و باعث ایجاد نیروهای بی بندوبار و قطاع الطريق گردیدند. این کاملاً مبرهن است که تطبیق قانون و قانون پذیری مردم و ایجاد حکومت قانون از اساسات مهم حکومت داری خوب است و این امر بوسیله یک حکومت مقتدر بوسیله حاکمان وارگانه های امنیتی، عدلی، قضایی و نظم عامه مقتدر و معتقد و متعهد به حاکمیت قانون در کران تا کران محدوده ای کشور امکان پذیر میباشد. اگر نیروهای متشکله حکومت و دولت به اصول و قوانین مطروحه معتقد و متعهد نباشند این امر نه تنها ممکن نیست بلکه روز تا روز کشور و مردم را به نابودی کشانده، حاکمیت ملی را به خطر انداخته و حتی تمامیت ارضی کشور را نیز تهدید میکنند.

این به این معنی است که قانون پذیری مردم مستقیماً متناسب به اعتقاد داشتن رهبری کشور و اجزای متشکله حکومت به قانون و قانونیت میباشد!!!

چرا طالبان توانستند بسیار با نیروی اندک و زمان نه چندان طولانی در همین کشورما که بعد از سال ۱۹۹۲ تنظیم های جهادی و قوماندانان شان آنرا به دقیقاً یک کشور ملوک الطوائف تبدیل کرده بودند و حتی بخش هایی از آن پول رایج شان را خود سکه میزدند نظم را تأمین و اصول و قانونیت خویشرا بالای همه مردم تطبیق کردند؟ زیرا آنها از رأس تا قاعده همه به اصول خویش اعتقاد داشتند و رهبران و مجریان امور شان در محلات همه و همه در راهی که انتخاب کرده بودند توافق مشترک داشتند. این بود راز موفقیت طالبان که متأسفانه آنها این موفقیت را در راه تطبیق قوانین غیر دیموکراتیک بالای مردم عملی کردند.

بالعکس حکومت مجاهدین یعنی آنهایی که خود را سربازان خداوند(ج) در روی زمین می دانستند چرا شکست خوردند و یا بهتر است بگویم تنها با شنیدن صدای پای طالبان همه دار و ندار شان را رها کرده فرار کردند.

زیرا آنها بصورت قطع از حمایت مردم محروم بودند. آنها با تجزیه حاکمیت در داخل کشور، بی ثباتی سیاسی، عدم اعتقاد اعضای دولت بر سیاست مطروحه، بروز قوم گرایی، محل پرستی، ملیت پرستی، تقسیم نا عادلانه قدرت میان اجزای متشکله قدرت، نادیده گرفتن تجربه، لیاقت، اهلیت، شایستگی مسلکی در انتصاب اجزای متشکله اداره، ناتوانی در اداره کشور برای ایجاد یک دولت فراگیر و مردمی، ترویج فرهنگ خشونت، حاکمیت مطلق العنان قوماندانان بی تجربه و بیسواد جهادی در سراسر کشور، غارت و چپاول ثروت عامه، دولتی و دارایی های مردم، ضعف فرهنگی و بلند رفتن درجه فقر میان همه مردم کشور گور خود را کردند و از حمایت مردم خود را محروم ساخته و مشروعیت خویش را مردود ساختند که اگر آنها از وابستگان و افراد مورد اعتماد سازمان استخبارات پاکستان ISI و ایالات متحده امریکا نمی بودند دیگر هرگز توان اداره کشور و جلب اعتماد مردم را نداشتند.

اینکه امروز با وصف سرازیر شدن معاونت های میلیارد دالری بین المللی ثبات در کشور تأمین نمی گردد و مردم از حکومت حمایت نمی کنند موجودیت همین قطاع الطريقان و زور گویان در اداره کشور و حکومت های موازی و پنهان می باشد. حالا ببینید اگر همین مدیران دستگاه اجرایی، متخصصین امور و رهبری موجود به قوانین مطروحه خودشان که آنرا در زیر سیطره خارجیان دیموکرات، دیموکراتیک هم می نامند توافق و اعتقاد داشته باشند و با این توافق و اعتقاد سراسر کشور را رهبری کرده و ناقضین قانون را به پنجه قانون بسپارند و جلو هرچه قانون شکن و غاصب است بگیرند و مردم را در زیر چتر حمایتی، امنیتی و قانون مداری قرار بدهند دیگر در داخل کشور و در میان مردم جا برای فعالیت اجنبیان

و دشمنان افغانستان باقی نمی ماند و یک حکومت مقتدر و واقعی در سراسر کشور البته به شیوه های دیموکراتیک و با در نظر داشت منافع ملی احوال قدرت میکند.

تجربه تاریخ معاصر کشور ما به صراحت به ما می‌رساند که هرگونه سیاست های که بر محور ایدیالوژی، محل، قوم، زبان و مذهب متکی باشد نه تنها از حمایت مردم محروم است بلکه طراحان این سیاست ها شگاف عمیق تعصب بین خود و سایر باشندگان این سرزمان ایجاد میکنند. استنباط ما اینست که هیچ نیرویی با سیاست های ایدیالوژیک و قومی ولو به هر عنوانی که باشد حاکمیت ملی را در کشور تأمین کرده نمی تواند.

آنچه دگر در ساختار سیاسی اداره موجود کشور محبوب ما افغانستان بسیار خطرناک تلقی می‌گردد همانا دولت پنهان در درون دولت بوسیله همین رجال دولتی و یا وابستگان شان میباشد. این دولت پنهان که گاهی آنها را به نام ستون پنجم هم مینامند دارای ساختار منظم، ارگانیکی و فعال بوده و همه ادارات پول ساز و کلیدی و شعب مهم کنترول و اداره را در سرتاسر کشور در دست گرفته و بر طبق پلان منظم گرداننده گانش فعالیت سیستماتیک آنها را به پیش می‌برند. بر طبق پلان این دولت پنهان در گام نخست در سراسر کشور از اهرم تا قاعده و هم بصورت افقی از کران تا کران کشور بی ثباتی، فساد و تضعیف نظام دولت حکمفرما باشد، یعنی حکومت پنهان بقای خویش را در بی ثباتی، نا امنی، عدم قانونیت و قانون پذیری در کشور می‌بیند همچنان این دولت پنهان برای حفظ خود و تشکیلاتش در گامهای نخستین طبق دستور اربابان برون مرزی شان به تشکیل شرکت های امنیتی بزرگ در داخل کشور به منظور تأمین امنیت شرکت های خارجی و ادارات شخصی و دولتی اقدام کردند یعنی ایجاد تشکیلات مسلح و به همین ترتیب به دستگاه استخباراتی کشور و وزارت های داخله و دفاع دسترسی پیدا کرده و امروز دیده می‌شود که به صورت کامل ارگانهای امنیتی، دفاعی، عدلی و قضایی کشور همه در خدمت و حمایت کامل این دولت پنهان می‌باشد. این دولت پنهان بر علاوه تجارت و صدور مواد مخدر، استخراج و صدور غیر قانونی سنگهای قیمیتی و معادن کشور، قطع جنگلات و صدور غیر قانونی آن به خارج کشور، غصب ثروت، اموال، زمین و جایداد های دولتی و عامه و فروش آن به سرقت های زنجیره ایی، پولشویی های بین المللی، ترور و آدم ربایی مصروف میباشد. همچنان دولت پنهان

به منظور تضعیف حکومت آشکار، نهاد های وابسته به حکومت، ادارات ملی، تداوم بی ثباتی و نا امنی عمومی مردم را در تحت شعار های عوامفریبانه بر علیه حکومت ترغیب کرده و از مردم استفاده ابزاری می‌کنند که متأسفانه عده ای از رسانه های تصویری و صوتی هم در این راستا این دولت پنهان را یاری می‌رسانند و به این ترتیب جلو اعتماد سازی را در جامعه گرفته و فاصله مردم را با دولت بیشتر و بیشتر ساخته و روحیه تساند، همیاری و همکاری را در جامعه سد شده و هویت ملی و منافع ملی در تحت شعاع این حرکت مافیایی ذایل می‌گردد. بر علاوه بعد از حمله امریکا و متحدینش در افغانستان دسمبر ۲۰۰۱ متأسفانه ارگانهای رهبری کننده کشور به آنهایی سپرده شد که در طول سالهای متمادی در زیر چتر و حمایت بیگانه در تحت اداره سازمانهای استخباراتی استخبارات خارجی مخصوصاً کشور پاکستان هر چه ظلم، ناروا و خانه خرابی بوده بر این کشور و مردمش تحمیل کرده اند. منافع این گروه های جهادی کاملاً طوری دیگر رقم خورده است آنها در طول سه دهه اخیر منفعت خویش را در گریز از قانون، چور و چپاول دارایی عامه و زیر سیطره درآوردن ساحات تحت نفوذ جست و جو و بدست آورده اند. ادارات استخباراتی به آنها آموخته است که چطور میتوان نفوذ و تأثیر حکومت مرکزی را در محلات تضعیف و از بین برد و خود در جایش قرار گرفت. آنها در وجود یک حکومت مقتدر هرگز منافع خویش را نمی‌بینند و یا بهتر است بگویم هنوز به این درک منافع ملی نرسیده اند. چگونه ممکن است آنها یک شبه از سیطره این سازمان های استخباراتی خارجی برکنار و به مادر وطن وفادار شدند؟ و یا ممکن است این تفویض و حاتم بخشی ها امریکا و متحدینش در تبابی با همین سازمانهای استخباراتی صورت پذیرفته باشد که این رجال رهبری هرچه از طریق اداره دولت مرکزی و ارگانهای دولت در محلات اجراء میکنند مو به مو دساتیر این اجنبیان ضد اهداف ملی و منافع افغانی

را به منصهٔ اجراء قرار میدهند. بیشترین اجراءات و عملکرد های این مدیران دستگاه حکومت بعد از اجلاس بن درست در جهت مخالف منافع ملی و استحکام حکومت مرکزی صورت پذیرفته است. همچنان بنابر حضور فعال نیرو های خارجی در دستگاه اداره دولت و مخصوصاً در سیاست کادری اداره دولت همه مردم را نسبت به کدرها یا همین مدیران دستگاه حکومت بدبین و متردد ساخته و فضای بی اعتمادی را در کشور به صورت افقی و عمودی مسبب گردیده است. این ها عواملی بازدارنده ای اند که اتحاد مردم، وحدت ملی و ایجاد همسویی، همدلی و همکاری همه مردم را در راه علیای منافع ملی سد گردیده است.

اگر اینها برای یک لحظه کوتاه به این می اندیشیدند که اوراق تأریخ کشور خود ما و سایر کشور ها مالا مال است از مردم دوستان و وطندوستان حقیقی که تمام زندگی شانرا وقف خوشبختی مردم و آبادی و شگوفایی سرزمین شان و بشریت کرده اند و صد ها سال است که نامشان از افتخارات جاودانه و فراملتی گردیده است. بیجا نخواهد بود تا در این جا شعری از زنده یاد داکتر قاسم رسا را به خوانندگان محترم تقدیم نمائیم:

خوشا آنانکه با عزت ز گیتی رفتند	بساط خویش بر چیدند و رفتند
ز کالا های این آشفته بازار	محبت را پسندیدند و رفتند
خوشا آنان که در میزان وجدان	حساب خویش سنجیدند و رفتند
نگردیدند هرگز گرد باطل	حقیقت را پسندیدند و رفتند
خوشا آنان که بر این عرصه خاک	چو خورشیدی درخشیدند و رفتند
خوشا آنان که از پیمانه دوست	شراب عشق نوشیدند و رفتند
خوشا آنان که با اخلاص و ایمان	حریم دوست بوسیدند و رفتند
خوشا آنان که در راه عدالت	به خون خویش غلتیدند و رفتند
خوشا آنان که بذر آدمیت	در این ویرانه پاشیدند و رفتند
چو نخل بارور در نخلستان	ثمر دادند و بخشیدند و رفتند
خوشا آنان که پا در وادی عشق	نهادند و نلغزیدند و رفتند
خوشا آنان که بار دوستی را	کشیدند و نرنجیدند و رفتند

رسا در راه خدمت باش کوشا

خوش آنان که کوشیدند و رفتند

تجربه تاریخی رشد و تکامل انسان در روی زمین و تجارب تاریخی کشور ها مؤید این حقیقت است که توسعه، انکشاف، پیشرفت و رشد اجتماعی کشور ها تنها از طریق اراده جمعی همه مردم کشور به دور یک محور یعنی وطن واحد در وجود عناصر ملی فارغ از تمایلات قومی، مذهبی، سمتی، زبانی و ... ممکن است. چه باید کرد تا این اراده جمعی و این تفاهم ملی به دور این محور واحد ایجاد گردد؟

مراحل توسعه و پیشرفت در اروپا بعد از ظهور رنسانس رونمایی کرد، که این تحولات فرهنگی رنسانس حدود سیصد سال یعنی تا سالهای ۱۴۰۰ میلادی طول کشید تا باور هایی برای آن ایجاد شد، و حدود بیش از ۵۰۰ سال دیگر یعنی تا سال ۱۹۵۰ بعد از جنگ دوم جهانی ضرورت بود تا این توسعه در ابعاد مختلف اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و نظامی که مبانی تیوریک آنرا رنسانس بنیان گذاشته بود جامعه عمل بپوشد.

در کشور ما در گام نخست برای اتحاد مردم در محور منافع ملی و برای توسعه و پیشرفت لازم است تا فرهنگ این ترقی و پیشرفت در جامعه مستحکم گردد، زیرا برای هر سیستمی لازمی است تا فرهنگ آن سیستم ایجاد گردد یا به بیان دیگر سیستم به باور مردم تبدیل گردد.

در حقیقت فرهنگ عبارت است از باور ها، اعتقادات گروهی و الگو های رفتاری مشترک مردم که متکی بر پایه تجزیه و تحلیل علمی نیستند و حیثیت گارد محافظتی جامعه را داشته و وظیفه نگهداری و محافظت جامعه را در برابر ورود اجنبی بدوش میکشد. این گارد در هر نوع شرایط آماده است تا از ورود هر جنس و شئی غیر خودی در جامعه جلوگیری کرده و یا اگر کدام شئی اجنبی وارد شود در برابر آن مقاومت کند و از حریم فرهنگی اش دفاع کند که جوامع با فرهنگ های قوی تر چون مصر، هندوستان و چین توانستند بیشترین مقاومت ها را در برابر توسعه و مدرنیته تجربه کنند تا اینکه آنها توانستند بر اساس نظریات فوکو تساو یوکیچی ۱۸۳۵ - ۱۹۰۱ نظریه پرداز جاپانی که در کتاب مشهورش اش به نام (نظریه تمدن) که ترجمه فارسی آنرا یک نویسنده و مترجم ایرانی کرده است [اسم این نویسنده ایرانی به خاطر دشمنی او با افغان و افغانستان از طرف مدیر مسؤول وبسایت آریانا افغانستان آنلاین حذف گردید] بیان داشته است با تزریق عصاره تمدن در کالبد جوامع خویش با حفظ تمام آن بخش های فرهنگی خویش که با عقل محوری و انسان محوری مدرنیته در تضاد و مخالفت نبود راه توسعه در کشور های شان را باز کنند. بسیاری نظریه پردازان کشور ما سنت های جامعه را یکسره در تضاد با توسعه و پیشرفت قلمداد میکنند که به باور من این کوتاه فکری خواهد بود تا همه سنت های جامعه را جاروب کرده به این ترتیب اصلیت خود را نیز با آن یکجا جاروب می کنیم. به نظر من همانطوری که اساس توسعه و مدرنیته بر اصل خرد محوری، استدلال منطقی و انسان محوری استوار است در هر جامعه ای برای تحقق این اصول زرین توسعه و پیشرفت تنها همان بخش های فرهنگی چون نا برابری های اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی، عقل زدایی، برتری خواهی، موهومات و خرافات که با انسان محوری و عقل محوری و مساوات در منافات است از مناسبات فرهنگی حذف گردد نه کل سنت ها و فرهنگ که با توسعه و پیشرفت مغایرت نداشته باشند. آنجاست که ما راه را برای تغییر در جامعه هموار میسازیم. آن بخشهای فرهنگی که با انسان محوری و انسان باوری و علم محوری و علم باوری در تضاد نباشد لزوم ندارد تا در برابر معتقدین آن صف آرایی کرده و جامعه را دستخوش بحرانات درونی کرده و در کشوری آسیب پذیری چون افغانستان بدون یک تحلیل و ارزیابی منطقی از اوضاع اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی بی گذار به آب زدن تکرار تجارب سالهای هفتاد خواهد بود که تا امروز اثرات نا گوار آن را تجربه میکنیم و از طرفی بسیار با اهمیت است تا جامعه برای پذیرش بدیل هایی فرهنگی که جانشین بخش های حذف شده فرهنگ می گردند با عطش و داوطلبانه آماده باشد نه اینکه با زور سرنیزه آنرا بر مردم تحمیل کرد.

برای اینکار اولین گام رشد سطح فرهنگ عمومی کشور الزامی می باشد، این اعتقاد جمعی به یک فرهنگ مشترک مهمترین عامل در ایجاد احساس هویت جمعی (collective identity) میباشد که این احساس در بین مردم کشور ما مهمترین

اصل زمینه ساز هویت ملی هم بوده و رشد سطح فرهنگ عمومی کشور مستلزم کاوش علمی داشته های فرهنگی کشور و سطح بازتاب این داشته های فرهنگی در میان مردم و باور های حاکم در گوشه و کنار کشور می باشد. برای ترویج فرهنگ ملی در میان همه مردم با حفظ رسوم و آداب محلی شان اولاً باید با سواد گردند، تعمیم سواد عمومی متضمن سلامت کشور می باشد زیرا مردم با سواد قدرت تشخیص و تفکر سالم تر می داشته باشند. آنچه در ترویج سطح فرهنگ عمومی از اهمیت خاص برخوردار است همانا اطلاع رسانی عمومی برای آگاهی مردم از رویداد های ملی، منطقوی و بین المللی می باشد. هر آنچه بر سرنوشت مردم تأثیر گزار باشد باید به آگاهی عامه رسانیده شود. این موضوع باید قانونیت یابد. نباید در غیاب مردم در باره سرنوشت شان تصمیم اتخاذ گردد، ادارات دولتی، ارگانهای سیاسی، اقتصادی، نظامی و اجتماعی با رعایت این اصل اهم اعتماد مردم را بدست می آورند. احزاب سیاسی، سازمانهای اجتماعی و اتحادیه های اصناف همه و همه در سرلوحه فعالیت های سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی خویش بر حکم قانون اطلاع رسانی و آگاهی مردم را جا دهند نباید مردم را اغوا کرد و اجازه داده نشود تا اطلاعات دروغین، غلط، ناقص و تحریف شده به مردم ارایه گردد. به این ترتیب اعتماد عمومی ایجاد گردیده و مردم نه تنها در قبال احکام، دساتیر و فرامین دولت دیگر بدیده شک و تردید نمیگردند بلکه متعهدانه در تحقق آن سهم فعال میگیرند. اگر چه جهان امروز جهان ناعادلانه است و همین دست رسی به اطلاعات نیز ناعادلانه است و رسانه های جمعی و اصحاب رسانه های شنیداری و دیداری و نوشتاری در تحت سلطه سیاست، اقتصاد و منافع استراتژیک تمویل کننده گان و گرداننده گان هستند اما باز هم برای مردم دسترسی به اطلاعات و با خبری از اوضاع جهان منطقه و کشور شان و رشد آگاهی و با خبری از انکشافات تکنالوژیک امریست نهایت ضروری و برای تفکیک و تشخیص اطلاعات حقیقی از اطلاعات اغوا کننده و فریبنده و یا تمیز اطلاعات راست و دروغ وظیفه دوامدار ارگانهای مسئول در اداره دولت، نهاد های جامعه مدنی، موسسات فرهنگی و همه مردم کشور میباشد.

در اینجا قابل ذکر پنداشته میشود که جامعه از سه لایه یا فضا متشکل میباشد، فضای نخستین فضای خصوصی یا حریم شخصی میباشد که مربوط شخص بوده و به هیچ کسی ارتباط ندارد و شخص در این فضای مربوط خویش از اختیارات تام برخوردار بوده، هر چه خواست میخورد، هر چه خواست میپوشد و کامل الاختیار عمل میکند تا جاییکه دیگران از آن متأثر نگردد، فضای دوم فضای دولتی است که به عملکرد جمع و یا همه مرتبط بوده که برای جلوگیری از هرج و مرج، تصادمات و تشخیص حدود بانیست بوسیله قوانین، لوایح و مقررات اداره گردد که این قوانین، لوایح و مقررات با رأی و نظر همگانی و یا رأی اکثریت مشروع گشته و حکم قانون را پیدا میکند، فضای سوم فضای عمومی است که در بین فضای خصوصی و فضای دولتی وجود دارد که شامل شاروالی ها یا شهرداری ها، انجمن های شهری، انجمن های علمی، اتحادیه های صنفی، سازمان های اجتماعی و احزاب سیاسی میباشد ولی از گذشته های خیلی دور در بسیاری از کشورها و در بسا کشورها تا همین اکنون به این فضا امکان وجود و تنفس داده نمیشود یعنی فضای دولتی از قصر و دفتر حاکم تا پشت دیوار خانه هرباشنده و حتی بعضاً تا درون خانه هر باشنده کشور حکومت میکرد و در بسا حالات تا همین اکنون حکومت میکند، که در پرتو سیستم های انسان محوری و خرد محوری توسعه و مدرنیته این فضای عمومی برسمیت شناخته شد و اعلام وجود کرد، این فضا اصول زندگی و فعالیت، قوانین، مقررات، لوایح و طرز العمل های خویش را خود طرح و ترتیب میکنند و حتی عالیتترین مقامات قانونگذار و مجالس علیا (مجلس سنا) و سفلا (شورای ملی) کشور هم صلاحیت ندارد تا برای این فضای عمومی یا فضای عمومی قوانین طرح و تصویب کند، البته آنها میتوانند قوانین رابطه این فضا را با فضای دولتی تعیین و تشخیص کنند. برای عملی شدن و ایجاد چنین فضا ها در جامعه کار خستگی نا پذیر و تلاش متداوم و بی وقفه همه مردم کشور ضرورت است و تنها از این طریق میتوان بازسازی، نوسازی و ترقی و پیشرفت را به جامعه خویش به ارمغان آورد این مامول تنها از طریق اتحاد ملی، ترجیح منافع ملی، خرد ورزی، مثبت اندیشی و با محوریت انسان ممکن و میسر است. اگر ما این درک و توانمندی را پیدا کنیم که اولاً خود را بحیث یک ملت واحد افغان که دارای

فرهنگ مشترک، سرزمین مشترک، تاریخ و خاطرات مشترک تاریخی، ارزش های مشترک تاریخی، دانشمندان، شعرا، فلاسفه و قهرمانان مشترک ملی هستیم از دل و جان بدانیم و متیقن باشیم که این ها همه مظهر تابان برای هویت ملی ما هستند و به هیچوجه نباید این جغای بزرگ را مرتکب شویم که همه این مباهات تاریخی خویش را در باطلاق قوم فرو بریم هر که در هر کجایی این وطن خدمتی کرده این به مفهوم خدمت به عموم وطن است، همه داشته هایی هر کجایی این وطن داشته هایی مشترک همه ای ما و وطن ماست. این وظیفه دولت و همه مردم است تا به این ارزش ها حرمت گذاشته و از طریق رسانه های نوشتاری، دیداری و گفتاری در معرفی بیشتر پخش و اشاعه این میراث های بزرگ مشترک تاریخی ما اقدامات عملی کنند. به پوهنتون ها و مراجع اکادمیک کشور وظیفه مشخص برای کاوش و تحقیقات بیشتر در باره تاریخ، محدوده جغرافیایی، فرهنگ و آداب این خطه در سیر تاریخ، دانشمندان، فلاسفه، شعرا، قهرمانان ملی و آثار تاریخی همت گمارند. نباید در رویداد های تاریخی و ارزش های مشترک تاریخی به احساسات و قهرمان سازی های تصنعی تاریخ نگاران و تبصره نگاران اجازه داده شود، تاریخ علم است و در آن به خیال پردازی و احساسات فردی جایی نیست به این سبب تمام فصول تاریخ کشور، رویداد های تاریخی، فرهنگ و آداب این مرز و بوم در مراجع اکادمیک مورد تحقیق علمی قرار گیرد و از این طریق در بین همه مردم کشور روحیه ایی ایجاد گردد که همه مردم یکسان به این داشته های فرهنگی – ملی – تاریخی خویش افتخار و مباهات کنند. نباید به افسانه های واهی و خیالی دشمنان مردم افغانستان اجازه داده شود تا مردم ما را چون مردمان داستان زاغ و کبوتر عزیز نسین نویسنده شهیر ترک به نزاع بکشانند. بیجا نخواهد بود تا فشرده ماجرای زاغ و کبوتر عزیز نسین را یاد آور گردم:

محمت نصرت با نام مستعار عزیز نسین نویسنده مترجم و طنزپرداز مشهور ترکی متولد ۲۰ دسامبر ۱۹۱۵ وفات ۶ جون ۱۹۹۵ در یکی از طنز های پر مفهومش دو دوستی را به تصویر میکشد که آندو بالای کوهی نشسته اند و پرنده ای از بالای سرشان عبور میکند. دوست اولی میگوید: آن پرنده زاغ بود، دوست دومی مدعی میگردد که آن پرنده کبوتر بود. این دو دوست هر کدام بر موقف شان در باره پرنده پریده تأکید مکرر دارند. تأکيدات و سختگیری شان بالاخره به نزاع میکشد و پای این مسئله به قریه کشانیده میشود و هر کدام در قریه طرفدارانی پیدا میکنند و کار این نزاع لفظی به جنگ میکشد و مردم قریه به دشمنان خونی یکدیگر تبدیل میشوند. این ماجرا ی خونین در این قریه نسل به نسل به میراث مانده و مردم یکطرف همچنان تأکید دارند که آنچه جد آنها دیده کاملاً درست و برحق زاغ بوده و آنطرف دیگر تأکید دارد که جد آنها از بینایی فوق العاده برخوردار بوده و آنچه را جد آنها دیده کبوتر بوده است و ایشان برحق اند و به این ترتیب سالهای فراوان یکدیگر را به خاک و خون میکشند.

به خیالات واهی عده مغرض ویا هم افسون شده گان افسانه های بیگانگان نباید اجازه داده شود تا احساسات پاک مردم را به بازی بگیرند و آنها را در نزاع وافتراق نگهداشته وخصم را کامیاب و در برآورده گشتن آرمان شان همکار گردند. آنچه بسیار مایه امیدواری برای امروز و فردای کشور ما است همانا به جود آمدن نسل جوان درس خوانده و مسلکی ما هستند که بروایت تجربه از اعتقاد بزرگ به وحدت ملی، تأمین دیموکراسی و حکومت های قانون سالار و مردم سالاربرخوردار اند و این نسل بنابر خصوصیت تحصیلی و زندگی اش منافع خویش را در حاکمیت قانون میبیند که همین مسئله میتواند پایه ای محکم برای دستیابی به رفاه همگانی شده و همچنان تأمین حقوق شهروندی مردم را در جهت وحدت ملی رهنمون میگردد. بر اساس آمار هایی کمیسیون انتخابات حدود بیش از ۷۰ درصد رای دهنده گان آخرین انتخابات کشور را نسل جوان تشکیل میداد، بخش اعظم منسوبین ادارات دولتی و خصوصی کشور را جوانان تشکیل میدهند، بیش از ۸۰ درصد منسوبین و مشمولین پولیس، اردو و اداره امنیت ملی را جوانان تشکیل میدهند، تقریباً تمام رسانه های آزاد و وابسته کشور بوسیله جوانان اداره و رهبری میگردد. از یک نگاه اجمال بر مسئله جوانان در کشور چنین بر می آید که این قشر از سال ۲۰۰۱ بدینسو در اداره دولت و ادارات غیر دولتی نقش بزرگ اجراییی داشته اند ولی متأسفانه در طراحی سیاست ها و باز بینی

سیاست ها به آنها میدان داده نشده است یعنی که از این نیروی بالنده جوان وبا امکان به حیث وسیله تحقق سیاست ها استفاده شده است یا بهتر بگویم سؤ استفاده شده است. آنچه بیشتر مایه تأسف است که این نسل با وصف اکثریت بودن، خصلت های دیموکراتیک و خصوصیت های قانون پذیری اش طوری عرصه برایش تنگ شده تا بحیث نیروی فرعی بدون صلاحیت تصمیم گیرنده اجتماعی در تطبیق سیاست ها از آنها استفاده ابزاری صورت گیرد. متأسفانه در فضای آشفته معامله گران سیاسی و احزاب سیاسی انجویی که در زیر اداره انجو ها تشکیل گردیده اند تا کنون نتوانسته اند محوری را برای انسجام تعیین و انتخاب کنند. در حالیکه این قشر موثر ترین نیرو برای تشکل هویت ملی در کشور بوده و مطمئن ترین قشر با تجارب عبرت انگیز از فعالیت های نیرو های چپ و راست سه دهه اخیر و افشار محافظه کار سنتی میباشند، آنها به خوبی دریافته اند که تنها با کارت منافع ملی کشور با داشتن هویت ملی بدون هر نوع تعصبات محلی، سمتی، زبانی، مذهبی، اندیشویی، قومی، قبیله‌ای، خانوادگی و جنسیتی از طریق حاکمیت قانون میتوان به منزل مقصود همگانی رسید، تنها از این طریق میتوان اعتماد مردم را جلب کرد و آنها را بدور محور وطن ما افغانستان عزیز در زیر اداره حکومت که خود مردم آنرا انتخاب کرده باشند بسیج کرد که عناصر اساسی هویت ملی برای مردمان یک سرزمین همانا دفاع از تمامیت ارضی کشور در برابر تجاوز خارجی و تجزیه طلبان داخلی، دفاع از استقلال سیاسی، اقتصادی و نظامی کشور در برابر مخلین خارجی و داخلی که قصد همکاری برای تأمین سلطه خارجی دارند، دفاع از تمام حقوق شهروندی و دفاع از حاکمیت ملی و ارزش های دیموکراتیک، حرمت گزاری و گرامیداشت تمام میراث های فرهنگی و روز های با ارزش ملی ما که بیانگرافتخارات بزرگ همه مردمان کشور ما باشد می باشد، که البته در زیر عنوان جوانان به تفصیل در این باره توضیح خواهم داد.

اشتراک زنان این نیم پیکر جامعه در همه امور کشور یکی دیگر از فکتور های اساسی نهادینه شدن هویت ملی محسوب میگردد، فقدان وجودی این نیم پیکر در فعل و انفعالات اقتصادی، اجتماعی و سیاسی خلای بزرگی اجتماعی است که همه امور کشور را به چالش کشیده است زیرا پروژه ملی را که بایبست همه مردم کشور بدوش بکشند و آنرا تحقق ببخشند برای نیمی از مردم کشور گران آمده و به هیچوجه امکان عملی تحقق آن موجود نمیشد. بناً همه ادارات حکومت، سازمانها و تشکیلات جامعه مدنی، رسانه ها و مراجع اطلاع رسانی مشترکاً زنان افغان را از این وظیفه با اهمیت ملی اش آگاه ساخته و برای اشتراک در همه امور اجتماعی، اقتصادی و سیاسی زمینه ساز گردند. دستان مری و نامریی که تحت نام قشر محافظه کار سنتی و یا مبلغین مذهبی در این راه با تعصب سنگ اندازی میکنند قطع گردد، برحکم قانون اساسی کشور همه افراد جامعه حق اشتراک در همه امور کشور را دارند بناءً آنهایکه مردم را از این حق محروم میدارند بر حکم قانون مجازات گردند.

تحقیق رویداد های تاریخی و تجارب تأریخی بایبست دور از تعصبات سیاسی، مذهبی، فرهنگی صورت گیرد، نتایج این کائنات ها بهترین سرمشق آینده برای همه طیف های جامعه باشد. لیه اقناعی این تحقیق های علمی بایبست برای همه مردم کشور قانع کننده باشد که برای تکرار اشتباهات دیگر مجال باقی نگذارد.

ایجاد روحیه مشترک ملی بر پایه هویت ملی هیچگاه به مفهوم توقف زندگی در گذشته تلقی نگردد زیرا افتخارات تأریخی و فرهنگی گذشته ما به منظور ایجاد دلبستگی عمومی در میان همه مردم تکانه ای پرشوری برای ایجاد ملت واحد برای ساختن افغانستان آباد و مرفه برای امروز و فردا می باشد.

طوریکه در مباحث قبلی بیان کردیم راه برون رفت از این چالش و مخمصه همانا باسواد سازی همه مردم و بلند بردن سطح آگاهی مردم و اطلاع رسانی مستدام به مردم در باره تمام رویداد های ملی و بین المللی مخصوصاً آنچه به سرنوشت مردم ما تأثیر داشته باشد، تا مردم قدرت تشخیص و تفکیک بهتر پیدا کنند و درکی از منافع ملی داشته باشند.

شاید به ذهن خواننده گان این سطور خطور کند که همه آنهایی که در پشت این تفرقه افگنی های مذهبی، قومی، زبانی، سمتی و سیاسی قرار دارند و آنهایی که این کشور را به تاراج بردند و میبرند و همه آنهایی که زنجیر غلامی بیگانه را به گردن آویختند متأسفانه همه و همه با سواد و تحصیل کرده بودند..... بلی همینطور است مراد ما از باسواد سازی، با سواد سازی مردمی است که متأسفانه در طول درازمنه تاریخ نا دانسته بدون تشخیص درست خوب و بد، بدون تفکیک منفعت خودی و بیگانه، بدون فهم درست و کامل از اعتقادات مذهبی و دینی اش و اراجیفی که بنام مذهب و دین بوی تلقین میگردد، بدون با خبری از حقایق موجود جامعه و جهان و آنچه بنام اوضاع کشور و جهان بوی از جانب مغرضین تداعی میشود، به حیث پایگاه مردمی و سپر آنهایی مورد سو استفاده و بهره برداری

قرار میگیرند که هدف شان کاملاً در تقابل و ضدیت با منافع ملی قرار داشته و در پی تخریب و بر بادی وطن بوده و اجنبیانیکه آنها را به استخدام گرفته اند تمام اهداف استراتژیک شانرا در کشور ما و در منطقه پیاده میکنند. دقیقاً هدف از با سواد سازی مردم و بلند بردن سطح آگاهی و شعور اجتماعی فقط همین تشخیص و تفکیک و تفاوت هایی است که متأسفانه تا کنون بنابر نبود سواد و آگاهی همگانی مردم تقریباً در تمام درازمنه تاریخ کشور ما مورد بهره برداری خلاف منافع خودش قرار گرفته است و حتی در مقاطع سرنوشت ساز تاریخ باعث تراژیدی های بزرگی ملی تا سرحد تهدید تمامیت ارضی کشور و تجزیه کشور گردیده است. مثالهای فراوان در این زمینه را تاریخ کشور ما در دل دارد، شاهان و حکمرایان مستبد به عوض اینکه برای مردمش از طریق ایجاد مشغله های ملی، زراعت، تجارت، صنعت، هنر و ادب آنها را مشغول آبادانی خانه خودشان گردانند بر عکس با لشکر هایی چندین صد هزار از بهترین فرزندان این وطن به کشور هایی همسایه تاخته اند و خانه های آباد آنها را نیز خراب کرده اند و ملک شانرا ویران و به این ترتیب دشمنی های چندین قرنه همسایگان را به مردم و کشور شان کمایی کرده اند. چون مردم از حد اقل آگاهی برخوردار نبودند از جانهای شیرین شان در کشور های همسایه تپه ها ساخته شد و افراد که جان سالم بدر بردند با غنایم جنگی که از چور و چپاول دار و ندار مردمهای بیگانه که هیچنوع مشترکاتی با این جنگهای ویرانگر نداشتند برگشتند و چهار صباپی با این امتعه حرام زندگی کردند. البته از دید همه ادیان و حکم انسانیت این غنایم حرام بوده و به آن دستبرد و سرقت میتوان نام گذاشت، آنعه دیگر بخاطر انتقام گیری از برادر و برادر زاده، عمو و وعموزاده و هم کیشان، خودخواهی و جاه طلبی بدون در نظر داشت منافع کشور به دامن اجنبی پناه برده و در پیشاپیش سواره نظام اجنبی به وطن آبی خود یورش برده و کشور و مردم اش را به خاک و خون کشانیده اند همه اینها در پشت مردم بیچاره و ناآگاه خویش سنگر گرفتند و صد ها هزار آنها قربانی این سیاست های ضد ملی گردیدند، آیا اگر مردم قدرت تشخیص و تفکیک خوب و بد را میداشتند از آنها سو استفاده میشد؟ یقیناً که نمیشد.

عده انگشت شمار حکمرایان ملی و نخبه گان که در مسند رهبری کشور قرار گرفتند و خواستند کشور را از این بدبختی بسوی ساحل سعادت رهنمون گردند و راه رفاه را برای مردم کشور گشودند، سود جویان جاه طلب و غلام بچگان مزدور بیگانه در همکاری تنگاتنگ کشور های متخاصم بنا بر نبود قدرت تشخیص در مردمان کشور از همین مردم ناآگاه استفاده سوء کرده و به وسیله قوت و قدرت همین مردم نا آگاه این حاکمان ملی گرا و ملی اندیش و سیستم سیاسی و دولتی شانرا از بیخ و بن کشیده و کشور را به خاک و خون کشیده و به قهقرا سوق داده اند و در اولین صبحدم فردا ندامت ها کشیده اند(چرا عاقل کند کاری که بار آرد پشیمانی؟). با تأسف فراوان در طول تاریخ مردم کشور ما بنابر همین بی سواد، ناتوانی فکری، نداشتن آگاهی از اوضاع کشور- منطقه و جهان و رهبران فاسد، نا توان و نوکر بیگانه ده ها مرتبه این پشیمانی ها را به تکرار و تکرار گرفته اند. که نتیجه هر بار این حرکات جاهلانه به قیمت صد ها هزار انسان این وطن و نابودی تمام هستی این کشور تمام شده است. به قول داکتر اکرم عثمان فقید نویسنده شهیر کشور ۱۹۳۷ - ۲۰۱۶ که در عنکبوت زدگی خویش چنین مینگارد:

"در دنیا تمام موجودات اعم از پرنده وچرنده، گوشت خوار و گیاه خوار در یک صفت وخصیصه باهم شریکند و آن اینکه در باد وباران، زیر سقف و آشیانی پناه بگیرند و نفسی براحت برآورند. اما تا جائیکه من خبر دارم از آتشمار فقط دوتا زنده جان از دیگران فرق دارند یکی ما افغانها و دیگر عنکبوتها! شنیده ام که عنکبوتها بعد از روزها سعی و تلاش تار می تنند و سقف و در و دیواری برای شان آباد می کنند اما همینکه کار ساختمان آشیان شان به پایان رسید دست و استین بر میزنند و با هر چه دم دست شان بود آن خانه ولانه را خراب می کنند و باز این کار را از سر می گیرند .

آن دیگری که ما هستیم، به تقلید عنکبوتها با ماه ها مرارت و خواری خانه و پناهگاهی برای خود درست می کنیم و بعد از اتمام کار، با بیل و بلدوزر ساختمان نوآباد را بر سر خود منهدم می کنیم تا زیر سقف خودساخته با صد خواری و خفت بمیریم.

ولی بین ما و عنکبوتها یک تفاوت کلی وجود دارد و آن اینکه آنها خانه خود را بر سر خویش ویران می کنند و کاری به کاری همسایه ، کوچگی و خواهر و برادر خود ندارند، بالعکس ما با جنون مضاعف هم هست و بود خود و هم هست و بود هموطن خود را به باد فنا میدهیم، و در اصطلاح به این میگویند «Vandalism» جنگهای میان گروهی بین سالهای ۱۳۷۱ - ۱۳۷۴ نمونه بارز این ادعاست. کسانیکه آن رویدادها را دیده ویا قصه هایش را شنیده اند بیاد دارند که در آن سالها گله های گرگها از چند طرف هم یکدیگر را میدریند و هم مردم را - مردمی را که نه پای فرار داشتند و نه توان ماندن را. از فرط ناتوانی راه های زمین و آسمان بروی شان بسته شده بود. اسناد و شواهد زنده به اثبات رسانده اند که توانمندی هر هموطن ما از بد حادثه ! متناسب به توان جیب و امکانات شان بود. ثروتمندترین آدمها به به دور دست ترین و امن ترین جاها پناه بردند و کوچیدند و فقیرترین و مستاصل ترین آدمها در متن و بطن دوزخ کابل سوختند و زنده کباب شدند - این وضعیت را می توان « عنکبوت زدگی!» نامید - جنون و صرع ریشه داری که خبر از فطرت خبیث و خون آشام شماری از آدم نماهای معمم میدهد که با بی پروایی تمام ، از روی نعلش آن هزارها مسلمان ساده دل گذشتند و یکی از هولناکترین فجایع بشری را شکل دادند. اکنون که کشورهای زیادی کمر به به آبادی افغانستان بسته اند باز هم همان خصیصه ویرانگری در تمام عرصه ها خدمات آنها را در کار بازسازی نقش برآب می کند. اگر بنای یک شفاخانه را به اتمام میرسانند ما با استفاده از فرصت آن بنای شریف را آتش میزنیم.

همچنین اگر یکی از کشورهای مدرسان با صرف مبالغ هنگفتی میخواهد کوره راهی را تسطیح و پخته کند شباشب بر سر مهندسان و کارگران آن نهاد نازل می شویم، شماری از آن خدمتگذارها را سر میبریم و شماری را گروگان می گیریم تا از طرق مختلف آن اسرا را وجه المصالحه قرار میدهیم و در ازاء بازسازی آن بیچاره ها پولی به جیب بزنیم و خدمت آنها را با خیانت پاسخ بگوئیم.

از این قبیل تعداد زیادی از مکتب و موسسه مدنی و اجتماعی و انسان کاردان چون معلم وداکتر و مهندس و پرستار و نجار و گلکار قربانی بیماری « عنکبوت زدگی!» شدند و سرزمین ما را به تلی از خاکستر مبدل کردند.

باید از خود بیرسیم که چرا چنین؟

مگر ما کور و کر، حیوان درنده و غول بیابان هستیم که پیشرفت و ترقی و امن و آرامش، رفاه روحی و جسمی را دیده نداریم و خود تیشه به ریشه خویش میزنیم؟ پاسخ این سوال اینست که ما دنیا را در قطی نسوار! می بینیم در قطی کوچک ماده تخییرکننده که از عرض ، طول ، پهنا و گستره دیدگاه های ما میکاود و اجازه نمیدهد که جهان پیرامون خود را با تمام وسعت آن ببینم و تمامت دیدنی ها را در مقیاس واقعی آن باور کنیم. به این میگویند کوتاه نظری! بیماری ساری و مزمنی که گریبان همگان را گرفته است.

تا وقتی که پرامترهای ما نسبت به دنیا و عقبا، عدالت و ظلم، دموکراسی و ستمبارگی تغییر نکند ما کماکان در منجلا ب کژاندیشی دست و پا خواهیم زد. باشد که هر چه زودتر خود را تغییر بدهیم ویا تغییر دادن! به روشن اندیشی برسیم."

واقعاً که مرحوم داکتر اکرم عثمان بسیار بجا و نغز نوشته اند ما از یکطرف آبادی و آرامش خویش را دیده نداریم و قدرت اعمار هم در توان و وجود ما نیست. بدست خود خانه خود را ویران میکنیم چون نه خود ما و نه کشور ما پوتانسبل و صرفیت اعمار مجدد را نداریم و هرگز هم نداشته ایم هرگز نداشته

ایم بنأ بایبست برای اعمار مجدد خرابه های خویش وطن و مردم خویش را در گرو بیگانه میگذاشتیم.

از تحلیل اوضاع کشور محبوب ما افغانستان در صده متأخر چنین استنباط میگردد که همه آزمندان بین المللی، کشور گشایان و آنهاييکه منافع شانرا در کشور ما جست و جو دارند همه و همه از بیسوادی، سطح پائین آگاهی مردم ما از منافع ملی و تشخیص نا درست آنها از حاکمیت ملی سوء استفاده کرده و بدون در نظر داشت نورم های بین المللی قبول شده روابط بین الدول در تجهیز مادی و فکری مردم خود ما بر علیه حاکمیت ملی کشور ما مبادرت ورزیده و کشور ما را روز تا روز با وصف میثاق های بین المللی بطرف هرج و مرج، بی ثباتی و نا بودی سوق میدهند.

در جهان تجارب فراوان در این زمینه وجود دارد آنچه برای رشد آگاهی ملی، درک منافع ملی و اتحاد مردم بدور محور وطن ضرورت است همانا باسوادی مردم و فراگیری زیست باهمی، احترام متقابل به حقوق شهروندی و حرمت گزاری به همه داشته های ملی این سرزمین میباشد و آنچه مردم ما نیاز مند آن است همانا درک عمیق از وطن دوستی و مردم دوستی است، مردم بایبست از نعمت سواد بهره مند گردند تا در هر شرایطی خوب را از بد تفکیک کرده بتوانند، این همدلی و همزیستی مردم ما در زیر درفش رسمی کشور و اعتقاد راسخ به قوانین کشور و قانون پذیری اساسی ترین عامل در تثبیت هویت ملی مردمان بوده و راه را برای استحکام دولت - ملت باز میکند. همچنان مردم بایبست به این معتقد باشند که اقتصاد غارتگر که از طریق قاچاق مواد مخدر، استخراج و صدور غیر قانونی معادن، قطع و صدور غیر قانونی جنگلات به هیچوجه نمیتواند پایا و دایمی باشد، قاچاقبران و مافیای نمیتوانند تأثیر دایمی بر سیاست و اداره کشور داشته باشند. تأریخ کشور خود ما و تجربه جهانی حاکی از آنست که بالاخره حکومت های مافیایی بایک حکومت دیموکرات استوار بر پایه منافع ملی تعویض میگردد. گرچه امریکایان و متحدینش اداره قدرت کشور را به عده معدود افراد معتمد و وفادار خویش حاتم بخشی کرده اند ولی این به هیچوجه نمیتواند دیر پا و دایمی باشد. بالاخره جوانان و افراد که به آرمانهای مردم افغانستان وفادار باشند و در سرلوحه فعالیت های سیاسی و اجتماعی شان در عرصه ملی و بین المللی خدمت بوطن و مردم با در نظر داشت اصل منافع ملی درج باشد جای آنها را میگیرد. خوشبختانه شرایط مناسب ساختاری برای ایجاد دولت - ملت در کشور ایجاد گردیده است. آنچه برای ملت شدن و یا بدور محور وطن جمع شدن بسیار از اهمیت فراوان برخوردار است همانا قانون اساسی کشور میباشد. قانون اساسی و شیوه تحقق و تطبیق آن اساساً معرف مردمی بودن و غیر مردمی بودن حکومت میباشد. قانون اساسی ضمانت با اعتبار یک ملت است که معرف هویت، اصالت و عناصر درون دولت بوده و افکار ملی یک ملت را بیان میکند همچنان اهداف سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و خصوصیات مختص ملی یک ملت را باز تاب میدهد که میتوان آنرا بنام میثاق وحدت ملت نیز یاد کرد. بر علاوه قانون اساسی کشور لوايح و قوانین مکمل قانون اساسی در عرصه های تأمین امنیت، امور دفاعی، استفاده از خدمات اجتماعی و بیمه ها، تنظیم سیستم قانون گزاری و قضاء، صنایع و تولید داخلی، صادرات و واردات، فعالیت جامعه مدنی، اتحادیه های مسلکی و صنفی، روابط خارجی، معضلات سرحدی و آب، تعریفهای دقیق از تروریزم، موجودیت قوت های خارجی در کشور و رابطه آن با همسایگان، مسائل سرحدی، دیموکراسی و سایر مسائل اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی میتواند معرف اصلی نظام و حاکمیت محسوب میگردد.

حمله و تجاوز اتحاد شوروی به افغانستان در سال ۱۹۷۹ کشور ما را در متن سیاست خارجی ایالات متحده امریکا و متحدین غربی اش قرار داد که با عث شد آنها مشترکاً سرمایه گزاری های بزرگی نظامی و لوژستیکی و سیاسی را برای سبوتاژ و ناکام سازی سیاست های اتحاد شوروی در جنوب آسیا در داخل افغانستان و در ماورای سرحدات کشور ما هزینه کرده که

همه این سرمایه‌گذاری‌ها و فعل و انفعالات به نابودی کامل کشور ما انجامید. این سرمایه‌گذاری‌ها استراتژیست‌های پاکستانی را واداشت تا سیاست‌هایشان را در قبال افغانستان باز بینی کرده و از اوضاع ایجاد شده بهره‌برداری بزرگی ببرند که قبلاً در خواب هم نمی‌دیدند. پاکستان بحیث متحد استراتژیک ایالات متحده آمریکا و غرب حمایت بی‌قید و شرط آمریکا و غرب را بدست آورده و کمک‌های میلیاردی از سراسر جهان برایش سرازیر گردید، آنها توانستند با تبلیغات زهر آگین ضد افغانی، تحریک و شوراندن مردم بر علیه حکومت افغانستان با استفاده از این کمک‌های جهانی توانستند حدود بیش از سه میلیون افغان را به حیث مهاجر در آن کشور بکشانند و از آنها بطور متمرکز در گروپ‌های چریکی و گروپ‌های مسلح مخالف دولتی استفاده می‌کرد. همچنان بحیث نیروی ریزف برای فعالیت‌های تخریبی آنها را در اختیار داشت که تا امروز از این کتله بحیث مجاهد، طالب، داعش و نیروهای دولت پنهان در درون دولت در دسترس داشته و استفاده می‌کند، همچنان با سازماندهی و اداره تعلیم، تربیه و تجهیز نیروهای مخالف دولت افغانستان بنام مجاهد و اداره و سازماندهی تنظیم‌های سیاسی جهادیون در آن کشور را بدست گرفته و توانست به حیث بازیگر اصلی مسئله افغانستان عرض اندام کرده و بوسیله نفوذ سیاسی، نظامی، استخباراتی، اقتصادی با مهره‌های جهادی، طالبی و داعشی همچنان کلید حل مسایل افغانستان را در دست دارد. پاکستان تا قبل از سال ۱۹۷۹ اختلافش با افغانستان تنها مسئله خط دیورند بود ولی امروز دیگر اهداف بزرگی چون حکومت دست‌نشانده و یا حد اقل اداره سیاست خارجی افغانستان زیر نظر مستقیم اسلام‌آباد را در سر می‌پیوراند، همچنان سیاست‌های دسترسی مستقیم بی‌قید و شرط به بازارهای آسیای میانه از طریق افغانستان و استفاده از منابع انرژی، برق، نفت و گاز آن منطقه، استفاده تجارتي افغانستان از بنادر کراچی و گوادر پاکستان بجای سایر بنادر بحری منطقه چون بندر عباس و بندر چاه‌بهار ایران، قطع کامل مناسبات افغانستان با هند و کشور رقیب پاکستان در منطقه و جهان و تبدیل افغانستان به بازار مصرفی تولیدات پاکستانی شامل اهداف پالیسی‌سازان پاکستان می‌باشد.

اما بعد از حمله آمریکا به افغانستان و موجودیت قوت‌های مسلح ایالات متحده آمریکا و ناتو در کشور ما نقش پاکستان در کشور ما و منطقه به بازیگر فرعی تنزیل کرده و در بسا موارد سیاست‌های استراتژیک ایالات متحده آمریکا در منطقه با منافع پاکستان در تقابل قرار می‌گیرد که این مسئله خشم پاکستان و استخبارات نظامی آنرا برانگیخته و با تشدید فعالیت‌های تخریبی در وجود طالب و داعش، تشدید تفرقه‌های قومی، مذهبی، زبانی بی‌ثباتی و ناامنی را در کشور ما به پیش برده که متأسفانه بنابر نبود مدیران مجرب سیاسی و اداری در افغانستان و نا توانی دولت افغانستان برای برون رفت از این بحران‌ها کفاره همه این سیاست‌های تخریبی پاکستان را مردم ما می‌پردازد.

ایران یکی دیگر از بازیگران اصلی مسئله افغانستان بوده که بعد از حمله اتحاد شوروی در افغانستان میزبان حدود یکنیم میلیون مهاجر افغان بوده و بنا بر تعلق زبانی و مذهبی بیشتر از میان شیعیان افغانستان سربازگیری کرده و همانند پاکستان گروه‌های مسلح شیعه را تربیه، تسلیح، تجهیز و سوق و اداره کرده و برای تخریب کاری و فعالیت‌های ضد مردمی و ضد حکومتی به کشور ما گسیل داشته و در تخریب و برپادی وطن ما سهم کمتر از پاکستان نداشته است.

امروز با آنکه ایالات متحده آمریکا و ناتو منحصراً دشمنان ایران در افغانستان حضور دارند و با سیاست‌های دیکتات از حضور پررنگ ایران در اداره سیاسی افغانستان و منطقه جلوگیری بعمل می‌آید که ایران با فرستادن نیروهای طرفدارش در درون دستگاه اداره کشور و تاسیسات فرهنگی ما هنوز هم نقش کلیدی خویش را در مسایل افغانستان حفظ کرده است. ایران که از موجودیت قوای آمریکا در افغانستان شدیداً ناخشنود است از تمام ابزار دست داشته استفاده می‌کند تا سد راه تحقق پلانهای منطقه‌ای و استراتژیک آمریکا در افغانستان گردد که این امر شدیداً در بی‌ثباتی افغانستان تأثیر گزار بوده و کشور ما را ناامن نگه‌می‌دارد، گرچه تاکنون شواهدی از مداخلات مسلحانه و تسلیح‌گروپ‌های خرابکار از جانب ایران موجود نیست ولی از تحلیل وضع چنین بر می‌آید که ایران نه تنها در مخالفت با موجودیت قوای آمریکا در افغانستان دارد بلکه به حیث رقیب منطقه‌ای پاکستان از ازدیاد

نقش پاکستان در افغانستان هم در هراس است، بناً جای شک باقی نمی ماند که ایران نیز محتاطانه از همه وسایل و ذرایع برای تحقق اهدافش در افغانستان استفاده میکند.

هندوستان منحصراً یک قدرت منطقه‌ای بنابر همسایگی اش با افغانستان و اختلافات شدید و دشمنی اش با پاکستان در طول فراز و نشیب های سیاسی - نظامی در کشور ما نقش پررنگ داشته و به هیچ صورت با نفوذ پاکستان در افغانستان توافق نداشته و تمایل ندارد تا یک حکومت اسلامی رادیکال متعصب چون طالب و داعش در کشور ما مستقر گردد زیرا هندوستان هم در مسایل کشمیر قربانی تروریزم توسط اسلامگرا های رادیکال میباشد که در پاکستان تجهیز و تسلیح میگردند و پاکستان در زمان حکومت های مجاهدین و طالبان بعد از سال ۱۹۹۲ مخصوصاً بعد از به قدرت رسیدن طالبان در سال ۱۹۹۶ گروه های تروریستی کشمیری را در افغانستان تربیه، تسلیح و تجهیز کرده و به کشمیر گسیل میداشت.

در شرایط موجود هندوستان با استفاده از موجودیت امریکا و ناتو در گسترش مناسبات اش با افغانستان در همه عرصه های اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و نظامی سعی بلیغ دارد و تلاشهای دیپلماتیکش برای کمرنگ ساختن نقش پاکستان در افغانستان بسیار محسوس است.

روسیه به حیث وارث اتحاد شوروی احتمالاً ریزف ها و عناصر تأثیرگذار خویش را برای ایفای نقش در مسایل افغانستان دارد ولی از سقوط طالبان تاکنون به جز چند سفر تشریفاتی مقامات دولتی افغانستان به آنکشور و دید وادید های کاری در جریان جلسات دوره ای شانگهای کدام حرکت محسوس در قضایای افغانستان نداشته است، ولی ترافیک و صدور مواد مخدر از طریق آسیای میانه به آنکشور و صدور و نفوذ بنیادگرایی اسلامی بوسیله گروه های افراطی طالب و داعش از طریق افغانستان به کشور های آسیای میانه همپیمان روسیه و موجودیت قوای نظامی ایالات متحده امریکا و ناتو را در سرحدات کشور های همپیمانش و نزدیک سرحدات جنوبی اش به هیچوجه برایش پذیرفتنی نبوده و بی ثباتی روز افزون افغانستان در موجودیت قوای نظامی امریکا شک و تردید های فراوان را برای سیاست گزاران روسی ببار آورده است و احتمالاً در فکر آرایش و باز آری نیروهای تأثیر گزار طرفدارش در مسایل افغانستان میباشد.

جمهوریت های آسیای میانه چون تاجکستان، ازبکستان و ترکمنستان از بدو جدایی شان از اتحاد جماهیر شوروی تاکنون در قبال افغانستان سیاست های نه چندان فعال داشته اند و مناسبات دیپلماتیک، اقتصادی و فرهنگی شان مقطعی و بیشتر وابسته به واکنش ها و برخورد های جانب افغانی بوده است ولی در موجودیت قوت های امریکا و ناتو در کشور ما مخصوصاً در شهر های همسرحد با این کشور ها پیوسته مراقب جابجایی ها و حرکت های استراتژیک این قوت ها بوده و در برخوردهای سیاسی و اقتصادی شان جانب احتیاط را در نظر دارند و نقش شان در حل مسایل افغانستان بیشتر وابسته به تأمین منافع شان از جانب دولت افغانستان میباشد. گرچه پروژه طالبان در گامهای نخستین بنابر عقد قرار داد پایپ لاین انتقال گاز ترکمنستان از جانب کمپنی های یونیکال و برایداس که تأمین امنیت پایپ لاین و انتقال مصئون گاز از طریق افغانستان به کشور پاکستان و بندر کراچی از جانب سازمان استخبارات نظامی پاکستان ISI به همین منظور ایجاد گردید که بعداً قدرت را از جمعیت اسلامی و شورای نظار آن به زور تصاحب کرد. همچنان کشور های متذکره با عقد قرارداد های انرژی برق امروز به بزرگترین تأمین کننده انرژی برق افغانستان تبدیل شده اند که اگر از جانب حکومت افغانستان روابط با همسایگان درست مدیریت نگردد در آینده میتواند در بسا مسایل سیاسی، نظامی، اقتصادی و اجتماعی مشکل ساز باشد.

عربستان سعودی یکی دیگر از کشور هایی که در طول بیشتر از سه دهه اخیر در مسایل افغانستان ایفای نقش کرده و سهم کمکی نقدی معادل کمک های امریکا به جهادیون افغانستان داشته است علاوه بر نفوذش در بین کشور های اسلامی استفاده کرده همه آنها را یکسان غرض تأسیس

و گسترش حوزه های بنیادگرایی افراطی در پاکستان همکار و شریک خویش ساخت و به این ترتیب در رقابت با رشد سیطره ترکیه و ایران در میان کشور های اسلامی، خلیج و جنوب آسیا سرمایه گذاری هایی بزرگی را برای تحت نفوذ داشتن

افغانستان بنابر موقعیت جیو پولیتیک اش انجام داد که بعد از حمله اتحاد شوروی در افغانستان عربستان سعودی طرح ایجاد مراکز تربیه و پرورش بنیاد گرا های افراطی و احزاب افراطی را از میان مهاجرین افغان برای اولین بار با جنرال ضیالحق حاکم نظامی پاکستان طرح کرد و از طریق کمکهای مالی مستقیم خود عربستان سعودی و سایر کشور های عربی خلیج هزاران مدرسه دینی تربیه افراط گرایی تحت اداره مستقیم سازمان استخبارات پاکستان زیر نظر احزاب اسلامی افراطی پاکستان چون جماعت اسلامی پاکستان تحت رهبری قاضی حسین احمد و جمعیت العلمای اسلام تحت رهبری مولانا فضل الرحمن و تأثیر پذیری مستقیم از افکار اخوان المسلمین و اندیشه های وهابیت و سلفی توسط استادان عربی و پاکستانی ایجاد گردید و عربستان سعودی از این طریق در مسایل افغانستان احوال قدرت و نقش کرده و به این ترتیب حضور خویش را در منطقه فعال نگهداشته است.

امروز با توسعه روز افزون قدرت اقتصادی سیاسی و نظامی چین، تلاشهای ایران برای دسترسی به سلاح هستوی و ارتقای پوتانسیل نظامی و اقتصادی ایران، احیای مجدد قدرت و پوتانسیل بزرگ نظامی و اقتصادی روسیه، منابع سرشار انرژی در آسیای مرکزی، قفقاز، دریای خزر و خلیج فارس و رشد قدرت اقتصادی و هستوی شدن هندوستان کشور ما را بنابر موقعیت جیو پولیتیک، جیو استراتژیک، جیو اکونومیک و جغرافیای راهبردی آن در محراق سیاست های خارجی ایالات متحده امریکا، کشور های اروپایی، روسیه، چین، هندوستان، ترکیه، پاکستان، ایران و کشور های آسیای میانه قرار داده است، اگر این درایت، خردمندی و فهم در دستگاه رهبری کشور ما وجود داشته باشد که چگونه از این موقعیت مهم در تأمین امنیت سراسری، تحکیم پایه های حکومت مقتدر ملی، تربیه و تجهیز کادر مسلکی برای اداره کشور، حصول و تأمین منافع ملی کشور و آبادی و رفاه همگانی استفاده اعظمی کرده و دگرگونی های مثبت را در زندگی مردم آورده و کشور را بسوی شگوفایی رهنمون گردند. به یقین که فرصت طلایی برای کشور ما ایجاد شده است و رهبران خردمند و بادرک سالم از منافع ملی میتوانند با در نظر داشت منافع متقابل کشورهایی که مصممند از مجاری کشور ما منفعت ببرند منافع ملی کشور محبوب ما افغانستان را بصورت علمی و اندیشمندانه و در پرتو یک سیاست ملی و ستراتیژی طولانی مدت بوسیله کادر متخصص با تجربه فنی تأمین کنند.

از تحلیل اوضاع درون کشور و ارزیابی اوضاع بین المللی بر می آید که همه ظرفیت ها، پیش زمینه ها و شرایط برای بهره برداری سیاسی، اقتصادی، نظامی و راهبردی برای رهبری جمهوری اسلامی افغانستان هم در داخل کشور و هم در جو بین المللی ایجاد شده است و نیازمند تیم های با درایت و نخبگان ملی میباشد که از همه این اوضاع و ظرفیت ها برای حصول منافع ملی کشور، تحکیم پایه های یک حکومت ملی با ثبات و مقتدر، حل ریشه ایی معضلات سرحدی و آب مطابق به نورم های قبول شده بین المللی با همسایگان، نهادینه کردن دیموکراسی در تمام عرصه های زندگی سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و اداری البته با شیوه های اقناعی از طریق آگاه سازی مردم از مزایای دیموکراسی و زندگی با همی با اخلاق عالی انسانی نباید چیزی را بزور بر مردم تحمیل کرد به قول کارل پوپر دانشمند و جامعه شناس اطریشی انگلیسی ۱۹۰۲-۱۹۹۴ "کسانی که میخواستند در زمین بهشت بسازند جهنم ساختند"، حکومت و ارگانهاییکه خود را موظف و مکلف تعمیم دیموکراسی در کشور تعریف میکنند باید این درک را داشته باشند که احترام به عقاید و نظریات مردم خود مشخصه تعیین کننده ای دیموکراسی میباشد، نباید تحت نام دیموکراسی و آزادی به عقاید مردم تاخت و به آنها توهین روا داشت، این پروژه بسیار منفعت بار دشمنان افغانستان است که در خارج از مرز های کشور ما طراحی شده و عملی میگردد تا اقشار متدین و میانه روی که به روال عادی زندگی در کشور مشغول اند و به ترویج روحیه اعتدال مذهبی و سنتی در میان اقشار مختلف کشور نقش بسزایی

میتوانند ایفا کنند با این توهین ها و حقارت ها بطرف تشدد و بنیادگرایی رفته و بالاخره بدامان آنهایکه در خارج از مرز هایمان بی صبرانه در انتظار شان هستند میافتند. بسیار علمی و عقلانی خواهد بود تا اولاً از طریق مراجع اکادمیک و

تحقیقاتی البته در اینجا تاکید میکنم که از طریق مراجع تحقیقی افغانی جامعه با تفکیک خواسته های مدنی، فرهنگی و نظریاتی به ارزیابی گرفته شود تا از این طریق الویت های مدنی، فرهنگی، سیاسی و عقیدتی در کشور معین گردد و بدانیم که کدام پروژه و پروگرام سیاسی، فرهنگی، اقتصادی، هنری و مذهبی چه تعداد طرفدار در کشور دارد که به پیمانۀ طرفدارانش در آن عرصه فرهنگی سرمایه گذاری های مادی و معنوی صورت گیرد و بآن سرو سامان اجرایی داده شود نه باید جامعه را زیر نام دیموکراسی به ابتذال کشید.

تحکیم حاکمیت قانون و رشد قانون پذیری در جامعه میان مردم و دستگاه اداره دولت از رکن بسیار بارز و اساسی حکومت داری خوب است، ایجاد سیستم نظارت بر قانون و مجازات متخلفین، تعریف مشخص، معین و شفاف از حضور قوای مسلح ایالات متحده امریکا و ناتو و وظایف و مدت استقرار این نیروها و مشروعیت آن از طریق یک اجماع ملی و یا ریفرا ندیم یا همه پرسی سرتاسری ارایه شود تا شک و تردید های ایجاد شده هم در میان مردم خود ما و هم در میان همسایگان برطرف گردد، تعریف مشخص از تروریسم داده شود و وظایف دستگاه دفاعی، نظم عامه و سیستم قضایی و عدلی کشور در قبال این پدیده شوم تعیین گردد.

اساسی ترین و مهمترین ترس و شعار مخالفین مسلح چون طالبان و داعشیان و سایر مخالفین موجودیت قوای خارجی در کشور میباشد. طوریکه من قبلاً در زمینه توضیح دادم هم پاکستان و هم ایران بحیث دو همسایه افغانستان که نقشهای کلیدی و پوتانسسیل تأثیرگذار در امور کشور ما دارند از موجودیت قوای خارجی ناراض اند و بنابر ضعف رهبری و اداره کشور ما، درک نازل مردم ما از منافع ملی، موجودیت دولت پنهان مافیایی در درون دولت، افراد مسلح غیر قابل کنترل در محلات توانسته اند حکومت هایی در درون حکومت تأسیس کنند که موثریت اش در میان مردم در مراکز و محلات بوضاحت دیده میشود. مردم از نبود امنیت، قانون شکنی ها، فساد در دستگاه اداره دولت، عدم توجه به خواسته های اساسی و ابتدایی مردم، بیکاری، فقر و ده ها ناتوانی و کم کاری دولت به ستوه آمده اند و گروپ های مسلح خود سر که هیچنوع احساس مسولیت ملی در برابر وطن و منافع ملی ندارند جای کمبود دولت را در مرکز و محلات پر کرده اند و بدین ترتیب فضا برای فعالیت عناصر گماشته شده بیگانه باز و باز تر شده و مردم هم به هر اندازه ای که از سیطره قانون و قانونیت و حاکمیت دولتی بدور شده میروند به همان اندازه در تحت تأثیر اداره و تبلیغ دشمنان کشور و در زیر سیاست های افغان دشمن بیگانه کشور ما را به سوی هرج و مرج و بربادی و تباهی سوق میدهند.

همانطوریکه قبلاً اشاره های مکرر در زمینه داشتم مهمترین چالش های فراروی دولت در کشور ما نبود روحیه ای ملی، وطن دوستی، بیسوادی، نبود فهم و آگاهی از منافع ملی، تعصبات فرقه گرایی و کج اندیشانه، فقر فرهنگی و فساد در مقیاس کل کشور میباشد که این عوامل با اضافه مداخلات و تهدیدات خارجی در وجود طالبان و داعشیان و اندیشه های بنیاد گرانه افراطی سلفی در تحت اداره سازمانهای استخباراتی منطقوی و بین المللی باعث گشته که روند دولت سازی مدرن و یا دولت مقتدر به کندی پیش رفته و در بسا مقاطع و حالات سیر عقب گرایانه داشته باشد.

وظیفه بسیار با اهمیت دولت مداران و تیم های متعلق آن در ساختار اداره کشور اینست تا در گام نخست همه تلاش و خرد شانرا در جهت استحکام یک دولت مقتدر که ساختار های کاری آن در سراسر کشور تا دورترین قرأ و قصبات وجود داشته باشد که مردم وجود آنرا در کلیه مسایل حیات روزمره بخوبی احساس کنند و در یابند که دولت یگانه مرجع احوال قدرت در کشور است و یگانه مرجع برآورده کردن خواسته ها و نیازمندی های آنان میباشد، معطوف دارند. گرچه این پروسه با دشواری های فراوان داخلی از قبیل موجودیت افراد مسلح بی بند و بار و وابسته به گروه های افراطی مجاهدین دیروز و زور گویان قطاع الطریق امروز در محلات، کشت، تولید و قاچاق مواد مخدر گرچه قاچاق اموال و انسان از زمانه های بسیار طولانی شیوه زندگی ساکنان ولایات سرحدی هم مرز با ایران و پاکستان میباشد که در این اواخر برای صدور مواد مخدر ولایات شمال و شمال غربی نیز به آن اضافه گردیده است اما در سه دهه اخیر کنترل شبکه های سیاسی و نظامی

همه انواع قاچاق منجمله سلاح، مواد مخدر و انسان، ترانسپورت غیر قانونی در داخل کشور بوسیله دولت پنهان در درون دولت و در خارج کشور با استفاده از ضعف حکومت مرکزی در محلات و شاهراه ها و فساد گسترده در درون دستگاه اداره بوسیله سازمان استخبارات پاکستان در رأس و گروه هاییکه بنام طالب از جانب این سازمان ایجاد میگردد اداره و رهبری میگردد و عواید ناشی از آن و عواید ناشی از استخراج غیر قانونی معادن و قطع جنگلات و صدور غیر قانونی چوب قسمت اعظم مخارج نظامی و اداری این فعالیت های تخریبکارانه را تأمین میکند و یک بخش بزرگی جنگ در ولایات بیشتر بخاطر حفظ موقعیت و منافع همین شبکه های قاچاق میباشد که استقرار منظم و نا منظم طالبان بر طبق پلانهای استخبارات نظامی پاکستان در گوشه و کنار کشور و مخصوصاً در محلات در همین راستا عملی میگردد و همچنان استخبارات نظامی پاکستان مطمئن است که موفقیت ساختن یک دولت مقتدر و مدرن در افغانستان که منافع همه مردم را برآورده سازد هم از همین راه میگذرد و موجودیت گروه های نو بنیاد داعش در بخشهایی از کشور و سایر نبود ها و کمبود هاییکه تا اینجا آنرا بر شمرديم مواجه است که برای برون رفت از همه این مشکلات و ناتوانی ها به تیم های متخصص کاری از بهترین نخبگان و متخصصان امور اداره، اجتماع، اقتصاد، فرهنگ، قضا و امور امنیتی و دفاعی بدون در نظر داشت سلیقه ها و مصلحت ها ضرورت اشد احساس میگردد. بیشترین شاخص ها و معضلات اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و نظامی در موسسات تحصیلی و اکادمیک به بحث گذاشته شود و از تیم های مجرب دانشگاهی دعوت بعمل آید تا با تمام ظرفیت مسایل مبرم اقتصادی، سیاسی، فرهنگی، امنیتی و اداری را موشگافانه به ارزیابی و تحقیق گرفته نتایج تحقیقات شانرا به ادارات مربوط ارسال دارند. این روند به یک سیستم دایماً فعال اداری - اکادمیک تبدیل گردد تا دیگر از دست اندازی و دست درازی افراد غیر متخصص در امور تخصصی جلوگیری بعمل آید. عرف معمول در کشور ما متأسفانه اینست که سی میلیون نفوس افغانستان در همه موارد کمبودی ها، ناتوانی ها، نا امنی ها، معضلات اجتماعی، سیاسی و فرهنگی فقط یک نفر را ملامت کرده و با انگشت آنرا نشان میدهند در حالیکه در کلیه موارد به نحوی از انحا همه مردم کشور یکسان مسئولیت دارند، این مسئله برای همه مردم با شفافیت و صراحت تفهیم گردد که ریشه های همه معضلات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی در بطن خود جامعه بارور گشته و از اثر کم کاری وضعف مردم تکثر کرده و گسترش می یابد.

شفافیت عمل و گفتار مسئولین در اداره کشور و طرح و تطبیق قوانین در کلیه امور زندگی اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و نظامی مسئله با اهمیتی دیگر است که میتواند از یکطرف در جامعه اعتماد سازی صورت گرفته و باعث تحرک مردم در ایفای نقش شهروندی شان در کلیه امور کشور میگردد و از طرف دیگر دقیقاً جلو تبلیغات و فعالیت مخالفین کشور را سد میگذرد. اگر امور دولت با شفافیت به پیش برده شود مردم این تشخیص را پیدا میکنند که کجای کار می لنگد. برای اطلاع رسانی شفاف و غیر جانبدار از همه امور دولت داری و فعالیت ارگانهای اداره اجرایی، تقنینی و قضا و دست اندر کاران و سایل ارتباط جمعی کشور مسئول اند. آنها مسئولیت تأریخی در قبال اطلاع رسانی و ارتقا سطح آگاهی مردم دارند. آنها با مسئولیت پذیری حتی میتوانند فعالیت این مراجع را سمت و سو بدهند. همچنان در این مرحله نقش پولیس، اردو، ارگانهای عدلی و قضایی بسیار برجسته میگردد. منسوبین این نیرو ها بایست قانوناً از زیر چتر احزاب سیاسی، سازمانها و تعلقات تنظیمی، گروهی و شخصی خارج گردند. به هیچوجه نباید منسوبین ارگانهای حافظ منافع همه مردم در گرو گروپ ها و احزابی که منافع یک طیف خاص را تأمین میکنند قرار داشته باشند، این مسئله از اهمیت خاص برخوردار میباشد زیرا همین فعالیت های سیاسی احزاب و سازمانهای سیاسی در میان اردو، پولیس و ارگانهای تأمین نظم عامه، عدلی و قضایی با عث میگردد که از یکطرف مردم را نسبت به حافظین جان، مال و منافع شان بی اعتماد ساخته و هم خود شان را در میان خود شان بی اعتماد میسازد که وقوع سبوتاژ ها، کار شکنی ها، فساد و کودتا ها از همین جا ناشی میگردد. آنچه از همه مهمتر تلقی میگردد همانا آسیب پذیری منسوبین این ارگانها که عضویت یک حزب یا سازمان سیاسی را کسب کرده اند از جانب سازمانهای استخبارات خارجی در زیر پوشش اندیشه های حزبی و سیاسی میباشد. کودتا های تأریخ معاصر کشور ما

درست در همین راستا بوقوع پیوست که نتایج خونبار آن از چند نسل کشور قربانی گرفت. تجارب تلخ در کشور ما اتفاقاتی را به خاطر دارد که دولت در بسا موارد مجبور شده تا برای جلوگیری از کودتای یک جزو تام اردو یا پلیس اجباراً اردوی های حفاظتی و تشکیلات پولیسی ضد کودتا تشکیل داده است تا از این طریق از وقوع کودتا های دیگر جلوگیری کرده باشد که در نتیجه فضای بی اعتمادی در سراسر تشکیلات اردو و پلیس و ارگانهای تأمین نظم، عدلی و قضایی ایجاد شده و این خود به ضعف اداره و پائین آمدن درجه مسولیت در قبال تأمین امنیت در کشور منجر گردیده و در پهلوی آنکه روحیه میهندوستانه در میان این نیروها تضعیف گردیده بحران اعتماد در کشور عمیق و عمیق تر میگردد.

برای محار کردن بحران ها و ایجاد یک افغانستان با ثبات با دولتی مقتدر نیاز است که این دولت از یکطرف پایه های وسیع مردمی داشته باشد و ازطرف دیگر از مشروعیت لازم برخوردار باشد. دولت قدرتمند مشروع در افغانستان ثبات را در کشور و منطقه تأمین میکند و این دولت قدرتمند و با ثبات نباید هیچ کشوری را در منطقه تهدید کند برعکس مداخلات کشور های همسایه چون پاکستان و ایران در امور کشور ما و افزایش نا امنی و بی ثباتی نه تنها چالش هایی بزرگی را فرا روی دولت افغانستان قرار داده و امنیت را در این کشور تهدید میکند بلکه این مداخلات مسبب ادامه جنگ و نا امنی بوده و به این ترتیب بستر ساز ادامه حضور قوت های خارجی در افغانستان میگردد که این امر در دراز مدت به هیچوجه با منافع منطقه و افغانستان سازگار نیست و خاصاً کشور های ایران و پاکستان از این ناحیه بیشترین ضرر ها را خواهند تجربه کرد. دستگاه اجرایی دولت تمام سعی و تلاش بخرج دهد تا کشور های بزرگ، اتحادیه اروپا، سازمان های بین المللی و اداره ملل متحد را به این باور برساند که تجاوز مستقیم و جنگ اعلام نا شده از جانب کشور پاکستان علیه کشور ما جریان دارد.

و اما مسئله خط دیورند

چنانچه در مباحث قبلی با اختصار در باره خط دیورند یا معضل اصلی اختلاف افغانستان - پاکستان سخن گفتیم، چون این مسئله بحرانزا در صده اخیر ریشه و عامل اصلی ادامه خشونت و جنگ در افغانستان بوده و آرامش را از مردم ما گرفته و بیشترین افتراقات و انقطابات جامعه ما بنا بر موجودیت همین تابوی دیورند از جانب پاکستان و کشور هاییکه برای تحقق ستراتیژی های شان نیازمند این سیاست تباه کن هستند، حمایت میگردد و از طرفی حکومت ها در افغانستان هم از روی دیدگاه شان با این مسئله مورد رد و حمایت بین المللی و منطقوی قرار گرفته اند، لازم است تا مکث بیشتر در زمینه صورت گرفته و خود مسئله و پیامد های آن در بعد ملی، منطقوی و جهانی به ارزیابی گرفته شود. در این جا خالی از مفاد نخواهد بود تا با ارائه تاریخچه و پس منظر خط دیورند بر آگاهی خوانندگان افزوده تا آنها بتوانند دیدگاه روشنی در زمینه داشته باشند.

در کشمکش های فراوان در سیر تاریخ منطقه مناطق مورد منازعه آنطرف خط دیورند بین دولت های افغانستان و هندوستان بعد ها هند برطانویی بسیار دست بدست گشته و چنانچه در مباحث قبلی تذکار دادم حاکمیت گذرگاه های خیبر، بروخیل، چترال، کرم، گومل و بولان برای دولت های منطقه و استیلا گران خارجی از اهمیت فوق العاده برخوردار بوده است، انگلیس ها در سال ۱۸۰۴ میلادی درست بیست و پنج سال بعد از تجاوز و تسخیر دهلی از پیشروی روس ها در آسیای

میانه باخبر شده و عمیقاً از این بابت نگران بودند، به همین خاطر به کمک و تطمیع سرداران افغانی به افغانستان حمله کرده که طی قیام کابلیان آنها شکست مدهشی خورده که این رویداد به نام جنگ اول افغان و انگلیس ثبت تاریخ گردیده است. در سال ۱۸۷۶ روس ها به سرعت به سوی آسیای میانه پیشروی کرده و خود را به کناره های دریای آمو رساندند، که این امر برای انگلیس ها بسیار نگران کننده بود و باعث دومین جنگ افغان و انگلیس گردید، البته این زمان اوج بازی بزرگ بود که مداخلات بیشرمانه انگلیس ها در امور کشور ما و تبدیل کشور ما به میدان جنگ رقابت های تسخیر آسیای میانه و هندوستان از جانب امپراتوری های اروپایی را باعث گردید.

جنگ های اول و دوم افغان و انگلیس که بر طبق سیاست پیشروی و یا ستراتیژی های (Fotward policy) در کشور ما به پیش برده شد و نتایج تلخ این جنگ ها و ناکامی قوت های انگلیس در میدان های نبرد و رویا رویی در جلگه های نا شناخته افغانستان آنها را واداشت تا سیاست (Fotward policy) ستراتیژی یا سیاست پیشروی هند برتانوی را در قبال کشور ما بازنگری کنند و آنها مصمم گشتند تا سیاست یا ستراتیژی جدید (Back to the Indos) سیاست بازگشت به سوی سند را اتخاذ کرده و به این ترتیب از سرزمین پهناور هند دفاع کرده و به وسیله عمل نفوذی اش عمق ستراتیژیک خویش را برای جلوگیری از پیشروی روسیه تزاری تا دریای آمو یا حد اقل جنوب هندوکش تحت نفوذ داشته باشند و به حکم این ستراتیژی زیر نظر متخصصین سیاسی و نظامی انگلیس برای جلوگیری از حملات کشور گشایانه افغان ها و جلوگیری از پیشروی روسیه تزاری ساحة سرحدی سه مرحله ای ایجاد گردید که هر کدام دارای موقعیت معین سیاسی یا جیوپولیتیک بودند و شامل سرحد اولی ایالت پشتونخواه امروزی، سرحد دوم شامل مناطق قبایلی یا اجنسی های امروزی چون باجور، مومند، خیبر، اورکزی، کورم، وزیرستان شمالی و جنوبی و سرحد سوم شامل کشور افغانستان می باشد که پاکستان بعد از تهاجم اتحاد شوروی به افغانستان و جلب حمایت بین المللی در راستای جلوگیری از نفوذ پیشروی روس ها عین همین سیاست انگلیسی را دوباره تجدید کرده و اکنون نظامیان پاکستانی در تحت همین پالیسی دکتورین نظامی خویش را تدوین کرده اند.

که به منظور توضیح بیشتر رویداد های سال های ۱۸۰۰ میلادی در افغانستان فشرده ای از نگارش های پژوهشگر تاریخ اعظم سیستانی را که طی مقالات متعددی از رویداد های تاریخی افغانستان در دوره های سلطنت شاهان متأخر افغانستان تا استرداد استقلال افغانستان و همچنان مقاله پشتونستان و زخم ناسور خط دیورند منتشره سایت افغان جرمن درینجا بیان میدارم:

"در سال ۱۸۳۲ میلادی، شاه شجاع به کمک انگلیسی ها و سیکها بر قندهار حمله آورد و سرداران قندهاری از سردار دوست محمد خان استمداد نمودند. سردار دوست محمد خان به تدویر جرگه یی در کابل پرداخت و از برادرش - سردار سلطان محمد خان - حکمران پیشاور و برادرزاده اش - نواب محمد زمانخان - حاکم جلال آباد خواست تا در این جرگه شرکت جویند. اما برادر و برادر زاده امیر، شخصاً در این جرگه شرکت نورزیند و پسران خود را فرستادند. سردار دوست محمد خان تصمیم گرفت به کمک سرداران قندهاری بشتابد اما قبل از آن باید خود را از پشت سر خاطر جمع می نمود. بنا برین، ابتدا بر جلال آباد لشکر کشید و نواب محمد زمانخان را پس از یک نبرد سخت اسیر گرفت و به کابل فرستاد و به جای او برادر خود - سردار امیر محمد خان را مقرر و ننگرهار را به کابل ملحق ساخت و سپس به عزم قندهار حرکت نمود. سردار سلطان محمد خان - حکمران پیشاور از این اقدامات و سوقیات سردار دوست محمد خان ترسید و خود را تحت الحمايه رنجیت سنگ حکمران مقتدر پنجاب قرار داد. از آن تاریخ به بعد پیشاور عملاً در کف سیک ها قرار گرفت و تصرف و الحاق مجدد آن به افغانستان مشکلات و درد سرهای فراوانی را به بار آورد.

در سال ۱۸۳۶ میلادی امیر دوست محمدخان به آرزوی الحاق پشاور به افغانستان، لقب «امیرالمومنین» بر خود گذاشت و بر ضد سیک ها به خاطر استرداد پشاور از چنگ آنان اعلام جهاد داد و از تجار و سوداگران و مردم کابل به «دم و درم و قدم» استعانت خواست. فقط پنج لک روپیه از این اعانه به دست آمد که بسیار ناچیز بود. لذا به ضرب سکه پرداخت. «امیر دوست محمد به عزم جنگ و جهاد - کمر ببست و بزد سکه ناصرش حق باد»

در جنگی که میان لشکریان افغان و قوای سیک در آن سوی دره خیبر رخ داد، بنا بر دسایس جاسوسان سیک و تلاش های «هارلان» جاسوس امریکایی سیکها، دسته یی از قوای افغانی به سرکردگی سردار سلطان محمدخان به طرفداری سیکها از جنگ دست گرفتند و به صف دشمن پیوستند و پول و امتیاز به دست آوردند. دسته دیگر هم که خود را ناتوان می دید، از مقابله و مقاتله با دشمن سرباز زد و به کابل برگشتند.

در سال ۱۸۳۷ میلادی دوباره امیر دوست محمدخان بر ضد سیکها اعلام جهاد کرد و پسران خود سردار افضلخان و سردار اکبر خان را همراه با برادرش سردار جبارخان و برادرزاده اش سردار شمسالدینخان در رأس ۱۲ هزار نفر به جنگ سیکها فرستاد. سیکها با لشکر چندین برابر لشکر افغانی در محل جمروند جلو قشون افغانی را گرفتند و با حملات پیاپی خود تلفات سنگینی را بر قوای افغانی وارد آوردند. در روز دوازدهم جنگ اتفاقاً سپه سالار قوای سیک با سردار اکبرخان روبرو شد و در یک جنگ تن به تن سردار اکبرخان او را ضربه یی زد که از زمین بر زمین افتاد و دیگر از جا نجنبید. غریو در لشکریان دشمن افتاد و پشت به لشکر افغان دادند و خود را تا پشاور رسانیدند. اکبر خان می خواست دشمن شکست خورده را تعقیب کند و پشاور را تصرف نماید. اما نواب جبارخان برادر امیر دوست محمدخان که مردی سالمند و بی حرارت بود، مانع پیشروی قوای افغانی بسوی پشاور شد و حمله بر پشاور را موقوف به تصمیم و هدایت امیر دوست محمد خان نمود و بنابراین نامه یی به امیر نوشت و آن را به وسیله ییکی تندرو به کابل فرستاد و از تلفات جانی قوای افغانی و شکست دشمن تذکر داد و هدایت خواست. امیر دوست محمد خان که نیروی کمکی آماده نبرد در کابل نداشت و میدانست که تدارک یک چنین نیرویی وقت زیادی در بر میگیرد و طبعاً تا آن زمان دشمن نیز امکانات دفاعی خود را اكمال خواهد نمود، لذا به قوای افغانی دستور بازگشت داد. ولی این بدان معنا نبود که امیر از فکر تصرف و الحاق مجدد پشاور به کشور دست گرفته و منصرف شده باشد.

در سال ۱۸۳۷ میلادی برنس به نمایندگی گورنر جنرال هند برتانوی همراه با کاروان بزرگی وارد کابل شد و با امیر دوست محمدخان پیرامون ایجاد یک بازار تجارتی بزرگ در دیره غازیخان و اشتراک تجار کابلی و بخارایی در آن بازار سال یکبار، به گفت و گو پرداخت، امیر دوست محمد خان که می دانست موضوع تجارت و بازار تجارتی محض حرف است و اصلاً مقصد انگلیس ها چیزهایی دیگری است، به سوالات برنس پاسخ های مناسب داد و به زودی معلوم شد که اهداف و نیات انگلیس از فرستادن برنس به دربارش چیز دیگری است.

برنس امیر را از نیات روس و ایران نسبت به هرات آگاه ساخت و از او خواست تا همراه با سرداران قندهاری در دفاع از هرات بپردازد. امیر هم که تا حدودی در سیاست انگلیس وارد بود، از برنس خواست تا به اولیای امور هند بگوید، که او حاضر است تا از هرات در برابر حمله ایران به دفاع بپردازد، به شرط آنکه بر متحد خود، سیکها، فشار آورند تا پشاور را دوباره به افغانستان مسترد نمایند. برنس به این پیشنهاد امیر دوست محمدخان موافقت مقدماتی خود را ابراز داشت و ضمن نامه یی به ویسرای هند نوشت که دوستی با امیر افغان مواضع انگلیس را در این کشور مستحکم تر خواهد ساخت و بنا برین حکومت هند برتانوی بایستی این شرط امیر افغان را بپذیرد.

هنوز برنس در کابل بود که سفیر روس به نام ویتکورویچ به دربار امیر دوست محمدخان از طریق قندهار مواصلت ورزید. امیر افغان سفیر روس را بطور عادی پذیرفت و از مذاکرات جدی با او تا آمدن جواب انگلیس خودداری ورزید.

مدتی بعد پیام انگلیس ها به برنس رسید که هرچه زودتر به هندوستان برگردد. تا این وقت امیر دوست محمدخان با سفیر روسیه مذاکرات خود را تمام کرده بود و یک کاپی مذاکرات را به برنس داد تا به اولیای امور خود آن را در میان گذارد. هدف امیر دوست محمدخان از آگاه کردن انگلیس ها از نتایج مذاکرات خود با سفیر روسیه این بود تا انگلیسها را به استرداد پیشاور از چنگ سیک ها و دوستی با خود تشویق کرده باشد. زیرا سفیر روسیه در ملاقات با امیر دوست محمدخان کمک دولتش را به امیر برای به دست آوردن مجدد سرزمین از دست رفته پیشاور وعده داده بود. ولی انگلیسها که قصد داشتند سرحدات هند را در صورت امکان تا آمو و در غیر آن اقل تا کوههای هندوکش وسعت دهند، این تقاضای امیر افغان را چونان دست درازی به قلمرو هند برتانوی تلقی نموده و با عقد معاهده سه جانبه در لاهور در ۱۸۳۸ و پخش اعلامیه یی پر از دروغ و افترا نسبت به اعمال و نیات امیر دوست محمدخان، دست به لشکرکشی به افغانستان زدند و با بیرون راندن یک رهبر قانونی افغان، و جانشین ساختن یک شخص ضعیف النفس و فاقد وجاهت ملی به نام شاه شجاع بر تخت کابل، افصحاح بزرگ تاریخی را به راه انداختند که سرانجام نه سرحدات هند را تا آمو کشانیدند و نه تا کوه های هندوکش، بلکه با تلفات فراوان جانی و خسارات هنگفت مالی، مجبور به عقب نشینی فضیحت بار از افغانستان شدند.

بدینسان، آرزوی الحاق مجدد پیشاور و مناطق قبایلی به افغانستان، نه تنها تاج و تخت کابل را از امیر دوست محمدخان گرفت و مدت چهار سال (۱۸۳۹ تا ۱۸۴۲) او را، آواره کوه و بیابان و زندانی دیار بیگانگان نمود، بلکه جان فرزند عزیز او، وزیر اکبرخان، قهرمان ملی ما را هم از او گرفت. زیرا یک سال پس از جنگ اول افغان و انگلیس، انگلیسها سند را از دست امیران سند متصرف شدند (۱۸۴۳) و دو سال پس از تصرف سند، پیشاور را هم از چنگ زمامداران سیک به تصرف خود در آوردند (۱۸۴۵)، وزیر اکبرخان برای تصرف مجدد پیشاور از جنگ سیکها در سال ۱۸۴۵ قوایی بدون اجازه پدر به پنجاب فرستاد که در جنگ گجرات شرکت ورزیدند. مگر موفق نشدند. بعداً به وزیر اکبرخان که در لغمان بر بستر مریضی افتاده بود، به دستور مخفی انگلیس به وسیله طبیب هندی که از کابل برای معالجه اش فرستاده شده بود، زهر خورنده شد. گویا او به جرم الحاق پیشاور به افغانستان توسط زهر ترور شد و از جهان در گذشت.

انگلیس ها که با لشکرکشی و صرف مبالغ هنگفت و تحمل تلفات بزرگ انسانی در جنگ اول خود با افغان ها نتوانسته بودند سرحدات هند برتانوی را لااقل تا هندوکش توسعه ببخشند. پس از حمله ایران بر هرات در سال ۱۸۵۷ و امضای معاهده پاریس با آن کشور دو ضربه مهلک و تاریخی بر پیکر افغانستان وارد کردند و بعد به عقب نشستند.

ضربه اولی، تشویق ایران به اعمال نفوذ در سیستان و تقسیم آن ناحیه با آب هیرمند بین دو کشور با حکمیت انگلستان در ۱۸۷۲ بود که تا ۱۹۷۲، برای یک صد سال مایه نزاع میان ایران و افغانستان واقع شد و این دو کشور همسایه و هم نژاد و هم زبان و همکیش را از هم جدا ساخت و مانع رشد همکاری های اقتصادی و فرهنگی میان آنان گردید. سرانجام در ۱۹۷۲ با گذشتن قرار داد تقسیم آب رودخانه هلمند از پارلمان و صحنه گذاری شاه افغانستان و بعداً تأیید پریزدنت داوود، این زخم ناسور گویا التیام یافته باشد؟

...و اما ضربه دومی که مهلک تر و خون چکانتر از ضربه اولی بود، جداکردن قسمت هایی چون: بلوچستان شامل سیبی، دارو و چاگی، کوئته، چمن، پشین، کرم، وزیرستان، پاراچنار، سوات، باجور، بنیر، دیر، چپلاس، چترال، باشگل و غیره از پیکر افغانستان و پیوستن آن به هند برتانوی در ۱۸۷۹ بر طبق معاهده تحمیلی گندمک بود که بعداً در معاهده نوامبر ۱۸۹۳م بین امیر عبدالرحمن خان و انگلیس به طور دایم از افغانستان جدا و توسط خط دیورند به هند برتانوی تعلق گرفت. مجموع مناطق قبایل آن سوی خط دیورند، از کوئته بلوچستان تا دیره جات و پیشاور و از بنو و وزیرستان تا خیبر و چترال، سرزمینی را در بر می گیرد که در سال های پس از جنگ جهانی دوم و بطور خاص در ۱۹۴۷ بعد از به میان آمدن پاکستان از بطن نیمقاره هند به نام «پشتونستان» مورد ادعای افغانستان با پاکستان واقع گردید.

همچنان برای آگاهی بیشتر خوانندگان این سطور متن معاهده دیورند را با متون دری و انگلیسی آن در این جا می آورم تا شک و تردید های ایجاد شده میان مردم در باره این معاهده در خصوص صد ساله بودن این معاهده و یا آنکه این معاهده تا کدام زمان قابلیت اجرایی داشته و سائر نظریه ها در این راستا برطرف گردد:

موافقتنامه (Agreement) دیورند یا کنوانسیون کابل (Kabul Convention) میان امیر عبدالرحمان خان، جی، سی، اس - امیر افغانستان و بستگانش از یک سو و سر هنری مورتمیر دیورند، ک. سی. ، آی. ای، سی. اس. آی- سکرتر خارجی حکومت هند به نمایندگی از حکومت هند، از سوی دیگر به علت مطرح شدن [یک رشته] مسایل در رابطه با سر حد (frontier) افغانستان به طرف هند، و به علت این که هر دو، عالی جناب امیر و هم حکومت هند خواستار حل این مسائل با تفاهم دوستانه و تعیین حدود ساحه نفوذ خود برای این که در آینده هیچ اختلاف نظری در این زمینه میان دو حکومت موقوف رخ ندهد، قرار زیر توافق نمودند:

■ ۱- Frontier یا حد شرقی و جنوبی قلمرو عالی جناب امیر از واخان تا مرز پارس خطی را که در نقشه پیوست موافقتنامه کشیده شده است، تعقیب خواهد نمود.

■ ۲- حکومت هند در سرزمین های واقع در عقب این خط به طرف افغانستان، هیچگاهی مداخله نخواهد نمود و عالی جناب امیر نیز در سرزمین های واقع در عقب این خط به طرف هند، هیچگاه مداخله نخواهند نمود.

■ ۳- حکومت برتانیه توافق می نماید که به عالی جناب امیر، اسمار و وادی بالای آن را تا چنک واگذار می نماید. از سوی دیگر، عالی جناب امیر توافق می نمایند که هیچگاه در سوات، باجور و چترال به شمول وادی ارنوی یا باشگل مداخلت نخواهند کرد. حکومت برتانیه همچنان توافق می نماید، چنانی که در نقشه مفصلی که از پیش به عالی جناب داده شده، نشان داده شده است، ملک برم را به والا شآن عالی جناب واگذار نماید و عالی جناب از ادعای خود به بقیه سرزمین وزیری و داور دست می کشند. والا شآن عالی جناب همچنان از ادعای خود به چاگی دست بردار می باشند.

■ ۴- خط frontier پس از این، تا جایی که عملی و مطلوب باشد، از سوی کمیسیونرهای (هیات های عالی رتبه) مشترک برتانوی و افغانی با تفصیل پیاده و نشانه گذاری خواهد شد و هدف هیات ها این خواهد بود که با تفاهم یکدیگر به سرحدی (boundary) موافقت نمایند که با بالاترین دقت ممکن مطابق خط مرزی پیوست نقشه این موافقتنامه، با در نظر داشت حقوق محلی موجود روستاهای متصل به frontier باشد.

■ ۵- در رابطه به مسأله چمن، امیر از ادعای خود بر پاسگاه های جدید حکومت برتانیه دست می کشند و به حکومت برتانیه حق خود را که در آب سرگی تلی با خرید به دست آورده اند، به حکومت برتانیه می سپارند. بر این بخش frontier، خط بر گونه ذیل کشیده خواهد شد:

از قله کوه سلسله خواجه عمران - در نزدیکی پشاکوتل که در قلمرو برتانیه می باشد، خط به گونه یی می رود که مرغه چمن و چشمه شر اوبه را در افغانستان می گذارد و چشمه شر اوبه خط عدل میان قلعه چمن نو و تهانه افغانی مشهور در آنجا به نام لشکر دند می گذرد. سپس، خط حد عدل میان ایستگاه راه آهن و کوه بچه به میان بولدک می رود و به سوی جنوب گشته، شامل سلسله کوه خواجه عمران می شود و پاسگاه گواشه را در قلمرو برتانیه می گذارد و راهی را که به سوی شورواک از جانب غرب و جنوب گواشه می رود، به افغانستان وا می گذارد. حکومت برتانیه هیچ مداخلتی تا به فاصله نیم میل از این راه نخواهد نمود.

■ ۶- همه مواد این موافقتنامه که از سوی حکومت هند و عالی جناب امیر افغانستان توافق گردیده است، رهیافت کامل و دلخواه همه اختلاف نظرهای اصولی که در میان ایشان در باره این frontier است، می باشد و هر دو، حکومت هند و عالی جناب امیر افغانستان بر ذمه خود می گیرند که هر گونه اختلافات در جزئیات، مانند اختلافاتی که بر آن در آینده مأموران رسمی مقرر برای نشانه گذاری خط boundary خواهند داشت، با شیوه دوستانه حل خواهد شد تا برای آینده تا جای امکان همه گونه اسباب سوء تفاهات میان دو حکومت بر داشته شود.

■ ۷- [به خاطر] رضایت کامل عالی جناب امیر افغانستان در وفاداری به حکومت برتانیه و آرزومندی ایشان که افغانستان را مستقل و نیرومند ببینند، حکومت هند هیچ اعتراضی بر عالی جناب امیر در باب خریداری و وارد کردن مهمات جنگی [در خاک هند] نخواهد کرد و این حکومت به ذمه می گیرد که در زمینه به وی تا اندازه یی کمک هم خواهد نمود. افزون بر این، برای نشان دادن روحیه دوستانه شان برای این که عالی جناب امیر افغانستان وارد این گفت و گوه ها شده اند، حکومت هند به ذمه می گیرد که بر آن وجه عطیه سالانه دوازده لک روپیه که کنون به عالی جناب پرداخت می گردد، شش لک روپیه افزود شود.

امضای امیر عبدالرحمان خان

امضای اچ. م. دیورند



متن انگلیسی موافقتنامه دیورند

(کنوانسیون کابل)

of 1893 The Durand Agreement or the Kabul Convention
 Afghanistan on the side Whereas certain questions have arisen regarding the frontier of
 Government of India are of India, and whereas both His Highness the Amir and the
 understanding, and of fixing the limit of desirous of settling these questions by friendly
 so that for the future there may be no difference of ,their respective spheres of influence
 :between the allied Governments, it is hereby agreed as follows opinion on the subject
 eastern and southern frontier of his Highness's dominions, from Wakhan to the 1- The
 .agreement Persian border, shall follow the line shown in the map attached to this
 interference in the territories lying 2- The Government of India will at no time exercise
 Afghanistan, and His Highness the Amir will at no time beyond this line on the side of

.the territories lying beyond this line on the side of India exercise interference in Government thus agrees to His Highness the Amir retaining Asmar and 3- The British above it, as far as Chanak. His Highness agrees, on the other hand, that he the valley Arnawai or at no time exercise interference in Swat, Bajaur, or Chitral, including the will Highness the Birmal Bashgal valley. The British Government also agrees to leave to His Highness, who relinquishes his tract as shown in the detailed map already given to his Dawar. His Highness also relinquishes his claim to the rest of the Waziri country and claim to Chageh.

line will hereafter be laid down in detail and demarcated, wherever this 4- The frontier practicable and desirable, by joint British and Afghan commissioners, whose may be adhere with object will be to arrive by mutual understanding at a boundary which shall attached to this agreement, the greatest possible exactness to the line shown in the map

.villages adjoining the frontier having due regard to the existing local rights of withdraws his objection to the new With reference to the question of Chaman, the Amir 5- British Governmeni the rights purchased by him British cantonment and concedes to the

:this part of the frontier the line will be drawn as follows in the Sirkai Tilerai water. At Kotal, which remains in British From the crest of the Khwaja Amran range near the Psha as to leave. territory, the line will run in such a direction half-way between Murgha Chaman and the Sharobo spring to Afghanistan, and to pass Lashkar Dand. The line the New Chaman Fort and the Afghan outpost known locally as the hill known as the Mian Baldak, will then pass half-way between the railway station and Khwaja Amran range, leaving the Gwasha Post and, turning south-wards, will rejoin the to Shorawak to the west and south of Gwasha in British territory, and the road Government will not exercise any interference within half a Afghanistan. The British in .road mile of the

India and His 6- The above articles of agreement are regarded by the Government of settlement of all the principal Highness the Amir of Afghanistan as a full and satisfactory them in regard to the frontier; and both differences of opinion which have arisen between Highness the Amir undertake that any differences of the Government of India and His will have to be considered hereafter by the officers appointed detail, such as those which boundary line, shall be settled in a friendly spirit, so as to remove for to demarcate the two future as far as possible all causes of doubt and misunderstanding between the the .Governments

the British Government, and Being fully satisfied of His Highness's goodwill to 7- the Government of India will raise ,wishing to see Afghanistan independent and strong

His Highness of munitions of war, and they no objection to the purchase and import by in this respect. Further, in order to mark their sense will themselves grant him some help which His Highness the Amir has entered into these negotiations, of the friendly spirit in of India undertake to increase by the sum of six lakhs of rupees a year the Government subsidy of twelve lakhs now granted to His Highness the

,H. M. Durand

.Amir Abdur Rahman Khan

Kabul, November 12, 1893

عده ای از مردم افغانستان به این باورند که موافقتنامه دیورند برای مدت صد سال اعتبار داشته و در سال ۱۹۹۳ تاریخ آن منقضی گشته و از اعتبار ساقط است. اما رویداد های تاریخی بعد از امضای این موافقتنامه به وضاحت میرساند که به نظر دولتمداران انگلیسی هند برتانوی این موافقتنامه تنها تا زمان حیات امیر عبدالرحمن خان اعتبار داشته و با وفات امیر مذکور این موافقتنامه نیز از اعتبار ساقط گردیده است. به همین منظور بعد از جلوس امیر حبیب الله خان پسر امیر عبدالرحمن خان لاردرکزن (Lord Curzon) از ایشان دعوت بعمل آورد تا از هندوستان بازدید کرده و در باره بسا مسایل مورد علاقه با مقامات هند برتانوی ملاقات و گفت و گو کنند که مسئله بازنگری موافقتنامه های سرحدی در متن مسایل مورد علاقه انگلیس ها شامل بود. امیر حبیب الله خان مایل سفر به هندوستان نبود و به جواب لاردرکزن پیام فرستاد که نیازی به این سفر نمی بیند زیرا با همه تفاهماتی را که پدر مرحومش با انگلیس ها داشت احترام گذاشته و به آن پایبند می باشد. ولی این پاسخ برای انگلیس ها قانع کننده نبوده و وایسرا به سفر امیر حبیب الله خان تأکید بیشتر کرده و به جانب افغانی خاطر نشان کرد که توافقات ایشان با شخص امیر عبدالرحمن خان بوده و تنها در طول حیات وی اعتبار داشت و اکنون امیر جدید باید این موافقتنامه ها را تجدید کند. و برای اینکه امیر حبیب الله خان را تحت فشار قرار داده تا این توافقات را مجدداً تأیید و امضاء کند ارسال مبلغ مقرر ۱/۸ میلیون روپیه هندی اجازه ترانزیت جنگ افزار به افغانستان از راه هندوستان که در موافقتنامه دیورند درج شده بود را قطع کرد. این هم به این منظور که توافق ارسال پول ترانزیت هم در موافقتنامه دیورند درج بود که با وفات امیر عبدالرحمن خان فسخ شده است.

عده ای هم ادعا دارند که موافقتنامه دیورند با زور و فشار بر امیر عبدالرحمن خان تحمیل گردیده است و این معاهده تحمیلی است. در حالیکه امیر عبدالرحمن خان پس امضای موافقتنامه دیورند در حالیکه شخص هنری تیمور دیورند هم حضور داشت درباریان را در یک مجلس بزرگ دعوت کرده ضمن سخنرانی مفصل در باره توافقات انجام یافته برای حل و فصل مسائل سرحدی با انگلیسها چنین بیان داشت: "سایر ملل امور خویش را منظم کردند الا افغانستان. چهارده سال است که من مصروف اصلاحات ام. هر ملتی در مقابل دشمنان خود دوستانی دارد. مگر افغانستان. امروز ما نیز دوست لایق و شریک در سود و زیان خود یافتیم و لازم دیدم که حدود بین طرفین معین و اختلافات جزئی رفع گردد. من با دولت انگلیس سخن گفتم و حدود شمالی مملکت شما را به واسطه او با دولت روس تعیین نمودم، همچنین حد بندی مغرب مملکت شما را با دولت ایران نمودم و اندک اشتراک سرحدی که با دولت ختای (چین) داشتیم، به نامه و پیام معین گردید. ... ولی پس ازین ترک کینه کردیم ... دولت انگلیس هیچگاه از فاصل سرحد به این سو تخطی نخواهد کرد. من هم وثیقه بی به او دادم که از جانب دولت در برابر مستقلة افغانستان تجاوز متصرفانه به عمل نخواهد آمد ... سر هنری دیورند نیز ضمن تأکید سخنان

امیر گفت که این سخنان سراپا حقیقت است که ما در سود و زیان هم شریکیم. اکنون که مسأله سرحد فصل شد، امیدواریم که روز به روز دوستی و دلگرمی زیادتیر شود."

امیر حبیب الله خان با آنکه حاضر نشد تا به هندوستان سفر کند اما موافقت کرد تا وزیر دولت در امور خارجی برتانیه در هندوستان آقای لویی دین (W.Dane Louis) را در کابل به منظور گفت و گو به حضورش بپذیرد و در نتیجه گفت و گو های دو طرف بالاخره به تاریخ ۲۱ مارچ سال ۱۹۰۵ موافقتنامه جدید را غرض تأیید تمام تعهدات قبلی ذکر شده در موافقتنامه دیورند را به شمول مبلغ ۱/۸ میلیون روپیه هندی حق ترانزیت و ارسال قرضه های قبلی تأیید گردید. امیر حبیب الله خان در این موافقتنامه که به نام موافقتنامه (دین - حبیب الله) مشهور است چنین تعهد سپرده است:

"من اعلیحضرت امیر حبیب الله بدین وسیله توافق مینمایم که در امور مهم اساسی و فرعی مندرج موافقتنامه خط دیورند در رابطه با امور داخلی و خارجی و سایر تفاهماتی که اعلیحضرت پدر مرحوم من با حکومت اعلی برتانیه منعقد نموده و مطابق به آن عمل کرد، من هم مطابق به آن موافقتنامه عمل نموده ام، عمل می نمایم و عمل خواهم کرد، و من در هیچ معامله یا پیمانی آنها را نقض نمی نمایم." یعنی اینکه این موافقتنامه تا زمان در گذشت امیر حبیب الله خان سال ۱۹۱۹ یعنی تا جنگ سوم افغان و انگلیس اعتبار داشت که بعد از جنگ سوم افغان و انگلیس یک هیئت عالی رتبه افغانستان تحت ریاست علی احمد خان به راولپندی رفته و به تاریخ ۸ اگست سال ۱۹۱۹ میلادی معاهده صلح را با نمایندگان دولت برتانیه به امضاء رسانیدند، که بر اساس این معاهده دولت برتانیه استقلال افغانستان را برسمیت شناخت ولی انگلیسها در این معاهده افغانستان را متجاوز خواند و همچنان تمام موافقتنامه های طرف انگلیس را با امرای قبلی افغانستان به شمول پرداخت سالانه ۱/۸ میلیون روپیه هندی حق ترانزیت را فسخ اعلام کرد و در باره مشروعیت خط دیورند در ماده پنجم این معاهده چنین توافق کردند:

"دولت افغانستان سرحد هند و افغانستان را همان طوری که توسط امیر مرحوم (حبیب الله خان) پذیرفته شده بود می پذیرد." به این ترتیب تعیین حدود سرحدات افغانستان با هند تذکر یافته در معاهده دیورند از قید زمان حکمروایی امرا و سلاطین افغانستان خارج و مشروعیت آن به وسیله حکومت دو کشور افغانستان و برتانیه به طور دایمی تسخیل و تأیید گردید. همچنان جانب انگلیسی طی این معاهده متعهد شدند که اگر دولت افغانستان با رفتار نیک خویش در برابر دولت برتانیه در جریان شش ماه دوره امتحانی حسن نیت نشان دهد، دولت برتانیه برای برقراری مناسبات سیاسی دوستانه هیئت مجددی را به افغانستان اعزام میدارند و همان بود که در جنوری ۱۹۲۱ هنری دابس (Henry R.C. Dobbs) نماینده فوق العاده برتانیه به کابل آمد و معاهده جدیدی برای برپایی مناسبات سیاسی - تجارتي میان دولتین افغانستان و انگلستان با امضای دابس نماینده دولت انگلیس و محمود طرزی نماینده دولت افغانستان به تاریخ ۲۲ نوامبر ۱۹۲۱ در کابل به امضاء رسید. گرچه این معاهده، معاهده صلح راولپندی مؤرخ ۸ اگست ۱۹۱۹ را منسوخ اعلام کرد اما در باره سرحدات افغانستان معین شده در معاهده دیورند در ماده دوم این معاهده جدید چنین قید کردند:

"دو طرف مرز هند و افغان را همان طوری که از سوی دولت افغانستان در ماده پنجم معاهده ۸ اگست ۱۹۱۹ منعقد راولپندی پذیرفته شده بود، متقابلاً می پذیرد"

قابل یاد آوری است که در ماده چهاردهم معاهده سیاسی - تجارتي ۲۲ نوامبر ۱۹۲۱ منعقد کابل همچنان به حکومت هردو کشور صلاحیت داد تا در صورت اعتراض به مفاد این معاهده طرفین میتوانند در ظرف سه سال طی یادداشت رسمی آن را فسخ کنند. برای آگاهی بیشتر خوانندگان این سطور متن ماده چهاردهم را می آوریم:

"مواد این معاهده از تاریخ امضای آن نافذ گردیده، و از همان تاریخ تا سه سال دوام می نماید. هرگاه هیچ یک از دو طرف، دوازده ماه پیش از پایان سه سال متذکره، طرف دیگر را از تصمیم خود مبنی بر فسخ آن آگاه نسازد، معاهده مرعی الاجرا می باشد الی اختتام یک سال پس از همان تاریخی که یکی از دو طرف آنرا فسخ نموده باشد."

شاه و طندوست، ترقی پسند و محصل استقلال افغانستان امان الله خان در زمان زمامداری اش هیچگاهی این معاهده را فسخ نکرد زیرا او و مشاوران و طندوستش بخوبی می دانستند که دشمنی با امپراتوری انگلیس عواقب ناگواری را برای کشور و مردم ما به بار می آورد و از طرف دیگر اداره مناطقی که در طول صدهای فراوان هست و بود کشور ما را بلعیده و هیچ سودی از آن نبرده ایم چه دردی ما را دوا خواهد کرد. در زمان دولت محمد نادر شاه طی یک یادداشت دیپلماتیک میان شاه ولی خان وزیر مختار حکومت افغانستان و آرتور هندرسن (Arthur Henderson) وزیر خارجه بریتانیه به تاریخ ۶ جولای ۱۹۳۰ که در ماده دوم آن چنین آمده بود: "در پاسخ به یادداشت شما من نیز افتخار دارم تا رسماً ضبط نمایم که درک ما نیز همین است که این دو معاهده ۱۹۲۱ و معاهده جون ۱۹۲۳ دارای اعتبار تام بوده و کاملاً مرعی الاجراء اند."

بعد از تجزیه کشور هند و ایجاد کشور پاکستان در سال ۱۹۴۷ حکومت افغانستان از هند برتانوی خواست تا برای ایجنسی ها یک سال مهلت داده شود تا در باره سرنوشت شان در پیوستن و نپیوستن شان به پاکستان تصمیم اتخاذ کنند، ولی حزب مسلم لیک طراح ایجاد پاکستان و انگلیس ها این خواست حکومت افغانستان را نپذیرفته و بسوی انتخابات و همه پرسی میان مردمان ایجنسی ها رفتند، که با وصف کار توضیحی و تشویقی حکومت افغانستان و تحریم قطعی بزرگترین و موثرترین سازمان سیاسی پشتون ها یعنی جمعیت خدایی خدمتگار تحت رهبری خان عبدالغفار خان و جمعیت رضاکاران زلمی پشتون پنجاه و پنج درصد باشندگان ایجنسی ها به پیوستن به پاکستان رأی دادند.

مراد از بیان این سیر تاریخ، جدال ها، جنگ و گریز ها، تمهیدات، تعهدات و توافقات در قبال معضل سرحدات شرقی و جنوبی ما با پاکستان این است تا ذهن خوانندگان این سطور را در زمینه روشن ساخته تا بتوانند به دسایس و جنگ افروزی های بعدی در این باره را که کشور ما را تا پرتگاه امحا و نابودی کامل کشانیده و صد ها سال از کاروان مدنیت و پیشرفت بازمانده یصورت منطقی داوری کرده و منافع علیای ملی را تشخیص داده بتوانند.

از این زخم خون چکان و پیش زمینه های آن صد ها سال سپری شده که در سیر این حوادث صدها هزار انسان بیگناه ما کشته و قسمت اعظم هستی مادی و معنوی ما نابود گردیده است و دشمنی کشور همسایه ای را به جان خریدیم که از تأسیس اش هنوز چند دهه انگشت شمار نمیگذرد ولی با درایت و مدیریت موثری که داشته است توانسته جهان را به این اقناع برساند تا از موقتش در قبال ادعای افغانستان مبنی بر تردید بر خط دیورند در تمام محافل بین المللی و نشست های سازمان ملل متحد حمایت بیدریغ کرده و افغانستان پیوسته به انزوا کشیده شود. در سپتمبر سال ۱۹۴۷ عبدالحسین خان عزیز نماینده فوق العاده افغانستان در سازمان ملل متحد بر علیه عضویت پاکستان در سازمان ملل متحد رأی داد ولی چون جو بین المللی خلاف ادعای افغانستان سیر داشت بناءً در اکتوبر همان سال نامبرده رأی منتهی خود را پس گرفت و به این ترتیب افغانستان با کشور نو تأسیس پاکستان به سطح سفارت روابط دیپلماتیک تأمین کرد. همچنان ایالات متحده امریکا در سال ۱۹۴۷ در دوران جنگ سرد به منظور جلوگیری از نفوذ شوروی یا کمونیزم پیشنهاد تأسیس پیمان های بغداد، سیتو و سنتو را در ساحات حوزه نفوذش یعنی شرق میانه، خلیج فارس و بحر هند ارائه داد که در سال ۱۹۵۵ حین عضویت اش در سازمان سنتو Central Treaty Organization با وصف آنکه پارلمان افغانستان در سال ۱۹۴۹ بطور یکجانبه معاهده دیورند را ملغی اعلام کرده بود، خط دیورند را مرز بین المللی افغانستان با پاکستان اعلام کرد. همچنان با وصف پیشنهادات موکد و مکرر نماینده گان دولت افغانستان در کنفرانس های کشور های اسلامی منعقد شهر لاهور پاکستان ۱۹۴۷ و کنفرانس کشور های غیر متعهد یا عدم انسلاک منعقد الجزایر ۱۹۷۳ برای شامل ساختن "حق خود ارادیت خلق های پشتون و بلوچ" در اجندای این جلسات هیچگونه موفقیت را در موجودیت رهبران پر آوازه آنزمان چون جواهر لعل نهرو، جمال عبدالناصر، مارشال جوزف بروزتیتو و احمد سوکارنوبست نیآورد و تا کنون هیچ کشوری از موقف افغانستان در این زمینه حمایت نکرده است.

محمد داود خان هم در زمان صدارت اش ۱۹۵۳ - ۱۹۶۳ و هم در زمان ریاست جمهوری اش بحیث اولین رئیس جمهور جمهوری افغانستان ۱۹۷۳ - ۱۹۷۸ در تحت افکار ناسیونالیستی بسیار مصمم بود تا حمایت هند و اتحاد شوروی را بدست آورده سازوبرگ نظامی و دفاعی کشورش را تحکیم بخشیده و پاکستان را تحت فشار مضاعف قرار دهد به این منظور اومسله را به لویه جرگه مطرح کرده و اجازه خریداری سلاح و مهمات نظامی را از هر کشوری که باشد بدست آورد چون ایالات متحده امریکا و غرب حاضر نبودند برای دشمن پاکستان اسلحه بفروشند بناءً او به اتحاد شوروی غرض خریداری تسلیحات نظامی و تحکیم سیستم دفاعی کشور مراجعه کرد و این مراجعه فرصت طلایی را برای تحقق استراتژی های روسها در منطقه فراهم کرد و در شرایط آنزمانی جو جهانی که اتحاد شوروی داعیه دار جنبشهای ضد استعماری رهایی بخش ملی بود، شعار رهایی خلقهای پشتون و بلوچ از تأثیرات استعمار بهترین گزینه برایشان محسوب میگردید و به همین ترتیب در ورای تحکیمات نظامی و دفاعی محمد داود خان روسها با اعزام متخصصین نظامی و تربیت کادر عسکری راه های نفوذش را در همه عرصه ها اعم از ملکی و نظامی باز و تأثیر گزار در سیاست های داخلی و خارجی افغانستان گردید که کودتای ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ (۱۶ جولای ۱۹۷۳) و هم در کودتای ۷ ثور ۱۳۵۷ (۲۷ اپریل ۱۹۷۸) صریحاً این نقش را به بیان میگیرد، که در آخرین تحلیل محمد داود خان این زمامدار وطن دوست و ترقی پسند به این حقیقت پی برد که شوروی ها برای رسیدن به اهداف شان در قبال حریف جهانی اش این سیاست ها و اقدامات تحریک آمیز را بر علیه پاکستان مدیریت میکنند در حالیکه آنها میتوانند بحیث فاتح بی مثال جنگ جهانی دوم در زمان تأسیس کشور پاکستان با استفاده از نفوذ و اعتبار بین المللی اش مسئله خط دیورند و مسئله پشتونستان و بلوچستان را به آسانی و بی درد سر حل و فصل کنند، که نکردند زیرا برای سیاست های بعدی شان به آن نیازمند بودند. همان بود که با میانجگری عربستان سعودی و ایران راه تفاهم و مذاکره را با پاکستان اتخاذ کرد و طی دید وادید ها با ذوالفقار علی بوتو صدراعظم پاکستان توانستند اساس روابط حسن همجواری با یکدیگر را بنیاد گذارند، آنها به این نتیجه رسیدند که مبارزات و فعالیت های سیاسی پشتون ها و بلوچ های پاکستان یک مسئله داخلی پاکستان بوده و رهبران این جنبشها هرگز خواهان تجزیه پاکستان نبوده بلکه در رعایت قانون اساسی پاکستان خواهان امتیازات بیشتر سیاسی در ساختار پاکستان میباشند. آنچه را که امروز رهبران پشتون ها به صراحت لحجه اعتراف میکنند. به قول دکتور شیرزوی که در زمان سفر محمد داود خان به پاکستان سفیر افغانستان در اسلام آباد بود در مراسم یادبود از خاک سپاری مجدد محمد داود خان در سال ۲۰۰۹ در لندن بیان داشت، " در آنزمان ذوالفقار علی بوتو که داود خان را پدر خطاب کرد در اخیر سفر ضمن بیانیه در حضور تمام وزرای کابینه اش اظهار داشت که " پدرم (داود خان) هر فیصله یی که برای رفع اختلافات میان دو کشور بکنند من آن را قبول میکنیم و متیقنم که او هرگز راضی نخواهد گردید که پسرش را در برابر ملتش کم بیاورد." که اگر سیاست گزاران بعدی این مامول را انکشاف و توسعه میدادند احتمالاً ما اکنون موقعیت کاملاً متفاوتی در منطقه و جهان میداشتیم ولی متأسفانه با اشغال افغانستان بوسیله اتحاد شوروی و طرح شعار های جهاد و مقاومت در برابر تجاوز روسها برای پاکستان فرصت های طلایی را فراهم ساخت تا با استفاده از کمکهای بین المللی خاصاً ایالات متحده امریکا، کشور های عربی و کشور های اروپای غربی استراتژی بسیار درازمدتی را برای حصول موقعیت عمق ستراتیژیک در افغانستان و ساحه مطمئن برای تمرینات نظامی و آماده سازی جهادیون کشمیر طرح و عملی کند که پروژه های آوردن مجاهدین افغان در صحنه سیاسی افغانستان و طالبان و مدیریت بحران افغانستان و دست بالایش در مسایل افغانی حکایت گردسترسی پاکستان به این استراتژی میباشند. گرچه بعد از ۱۱ سپتمبر ۲۰۱۱ و اشغال افغانستان از جانب ایالات متحده امریکا تا حدودی جابجایی مدیریت بحران را به نفع استراتژی های ایالات متحده امریکا تغییر داده است ولی سیاست گزاران و دولت مداران افغان نتوانستند از این فرصت ها برای نیل به منافع ملی کشور بهره جسته و یکبار برای همیشه این زخم خونین را جراحی قطعی میکردند و هزاران حیف که سیاست گزاران و دولت مداران ما در تحت فشار و سایه شوم سیاست های طرح شده در خارج از مرز های افغانستان با کتمان حقایق و نپذیرفتن خط

دیورند بحیث مرز بین المللی و شناخته شده افغانستان - پاکستان و جلوگیری از یک گفت‌وگو ملی در این زمینه مسئله را به یک تابو تبدیل کرده و مسئله خط دیورند را به چنان یک ارزش بزرگ ملی تبدیل کرده اند که میلیون ها انسان این سرزمین را و تمام دارایی و هستی این کشور را قربان کرده ولی در باره آن حتی یک جمله هم بزبان نمی آورند. تا کنون بخاطر این تابوی شوم چندین بار تمامیت ارضی کشور ما در معرض تهدید مستقیم قرار گرفته و حتی سرحدات جدید خط کشی شده و پول جداگانه انتشار یافته است و منطقه را چنان بحرانی فراگرفته است که حتی در مدیریت آن قدرت های بزرگ هم اکنون ضعف نشان میدهند. صدور تروریزم از پاکستان وحاشیه های سرحدی افغانستان و پاکستان و مناطقی که افغانستان حاضر نیست آنرا سرحد رسمی بشناسد امروز به معضله بزرگ بین المللی تبدیل شده که افغانستان یکجا با پاکستان و قدرت های بزرگ جهان در این معضل سهم مساوی دارند، این مسئولیت بزرگ تاریخی است.

با ارائه معلومات که در بالا ذکر کردم ادعا هایی مبنی بر تحت فشار قرار داشتن امیر عبدالرحمن خان از جانب امپراطوری برتانیه در زمان عقد این معاهده کاملاً منتفی گردیده زیرا همانطوریکه برای روسها سواحل شمال دریای آمو مناطق مطمئنی برای دفاع استراتژیک تشخیص گردیده بود برای انگلیسها هم گذرگاه های خیبر بروخیل، چترال، کرم، گومل و بولان ستراتیژیک ترین نقاط دفاعی تشخیص داده شده بود، همچنان امیر عبدالرحمن خان هم خواستار همان ساحه نفوذ بود که بتواند حاکمیتش را تأمین کند. او در میان پادشاهان افغانستان یکی از محدود رهبران افغانستان بود که حاکمیتش در سراسر قلمروش تأمین بود.

همچنان ادعا میگردد که خط استعماری بوده و قبایل پشتون را دو پارچه کرده است، در حالیکه این حقیقت ندارد، از یکطرف این خط بیشتر به عامل جیو پولیتیک متکی است تا عامل قومی و اتنیک و از طرف دیگر اگر این خط در هر کجایی غیر از ساحات مندرج در عهدنامه دیورند هم میگذشت حتماً واحد های قومی و نژادی را از هم جدا میساخت. نگاه اجمال و مطالعه خطوط سرحدی کشورهای جهان این را بوضاحت میرساند که کمتر کشوری را در جهان میتوان سراغ کرد تا مردمان و باشندگان سرحدی علایق مشترک نژادی، قومی و فرهنگی با هم نداشته باشند که بوسیله خطوط سرحدی از هم جدا شده اند. عده ممکن از روی بی اطلاعی در این زمینه وعده هم احتمالاً بنابر دستور مغرضین اجنبی و عده هم از علاقه مفرط خواب یک افغانستان بزرگ که سرحدات شرقی و جنوبی اش اتک و بندر گوادر باشد را میبینند، اینکه خط دیورند را ما قبول نداریم چنین افاده را مستقیم و غیر مستقیم میرساند که کشور پاکستان تجزیه شده تمام ایالت هایش به جز پنجاب به افغانستان تعلق بگیرد، اگر با عقل سلیم بیاندیشید آیا چنین چیزی عملی و ممکن است؟ چطور امکان دارد ما به حیث یک کشور منزوی، ضعیف و بی دفاع که قدرت دولتی را در پایتخت کشور خویش تمثیل کرده نمیتوانیم سه ایالت و یک اداره فدرال قبایلی یک کشوری را که از قدرت بزرگ تهاجمی و دفاعی برخوردار بوده و به رغبت جامعه بین المللی صاحب سلاح اتومی میباشد غصب کنیم؟ چرا ما و رهبران و سیاسیون ما نمیتواند همه مردم را به این امر ملتفت سازند که عنوان کردن خط دیورند پیوسته برای ما و کشور ما حیثیت انتحار و خود کشی را داشته است؟

اما بنا بر اینکه موضوع خط دیورند به یک تابو غیر قابل بحث و گفتگو تبدیل شده هیچ رهبر، هیچ حزب سیاسی، هیچ مقام مسئول و کوتاه سخن هیچ افغانی بخود اجازه نمیدهد تا در این باره ابراز نظر کند و آخر الامر از مسئولین کشور بپرسند که تا کی کشور تان را در یک جنگ اعلام نشده با پاکستان قرار داده و مردم تانرا در زیر حملات خونبار جنگ اعلام نشده غرقه در خون نگهمیدارید؟ بر علاوه تحت این بهانه و نبود سرحدات کنترول شده افغانستان آماج تهدید مافیای بین المللی در عرصه های مواد مخدر (تحت عنوان جداگانه توضیح گردیده است)، سنگهای قیمتی، معادن، جنگلات - چوب و چهار تراش، مواشی، انرژی و مواد غذایی قرار گرفته و هرروز ثروت عظیمی از این کشور در زیر سایه جنگ و نا امنی بوسیله همین مافیایی ها از کشور خارج میگردد. چون مرز معین و رسمی وجود ندارد بناءً مسله اسکان کوچی ها که یکی از معضلات بسیار اهم سیاسی و اجتماعی کشور ما میباشد لاینحل باقیمانده و پاکستان مدیریت این موضوع را در دستان خویش

محکم نگهداشته و بحیث یک پروژه سیاسی، اجتماعی و استخباراتی هر از گاهی برای تشدید بحران های قومی از آن بهره برداری میکند.

سیاست کاران و پالیسی سازان ما باید به این بیانیدهند که یکی از عوامل اساسی باز دارنده وحدت ملی در کشور ونبود اراده واحد ملی در برابر تجاوز خارجی همانا نبود مرز معین ومشخصی با پاکستان میباشد، چرا به این مسئله بها داده نمیشود؟ اکنون بصورت قطع لازم است تا با اراده همه مردم افغانستان سیاسيون ودولت مداران ما با اراده وشهامت بزرگ ملی وسیاسی موضوع خط دیورند را در گام نخست به بحث مراجع اکادمیک وتحقیقاتی قرار داده و نتیجه گیری ها به بحث همگانی همه مردم گذاشته شود ودرجریان این سلسله با حمایت مراجع بین المللی، اداره ملل متحد، سازمان کشور های اسلامی، سازمان اتحادیه همکاری های کشور های جنوب آسیا(سارک)، اتحادیه اروپا، اتحادیه همکاری های شانگهای و دول وکشور های مؤثر در مسایل منطقه، افغانستان وپاکستان از طرق دیپلوماتیک این موضوع را با پاکستان در میان گذاشته وتوپ را در میدان سیاسی واجتماعی پاکستان انداخته و بوسیله یک تیم مجرب، کاردان، متخصص وبا درایت سیاسی واداره در چوکات وزارت خارجه ویا هم تحت نظر مستقیم رئیس جمهور کشور مدیریت گردد، از اینجا میتوان از یکطرف راه را برای یک صلح پایدار و تخفیف تشنج در منطقه هموار کرد واز طرف دیگر در موقعیت موجود وضعیت بین المللی در قبال افغانستان احتمال برآورده شدن هدف ستراتیژیک افغانستان یعنی راه یافتن برای تجارت وتبادل اموال از طریق بحر هند نیز میسر خواهد گردید. ما از اسناد تاریخی در قبال خط دیورند میتوانیم این بهره برداری را داشته باشیم که در تمام معاهدات از دادن امتیاز راه ترانزیتی به بحر هند یا بندر کراچی تذکار یافته است، البته که این یک امتیاز است در درون ساحه حاکمیت ملی وتمامیت ارضی یک کشور دیگر ومیتوان از طریق تفاهم، گفتگو، اعتماد سازی و بهبود روابط دوکشور به جانب مقابل آنرا قبولاند. در این قسمت جادارد توضیح دهم که جهاد سازی، طالب سازی، القاعده سازی وداعش سازی ها و تفکر پان اسلامیزم استراتژیست ها و نظامیان پاکستانی بر علیه افغانستان اکنون تأثیرات برگشت هم پیدا کرده است زیرا این جهاد گران و سربازان مسلمان در داخل کشور خودشان پاکستان هم خواهان تأسیس سیستم طالبانی و امارات اسلامی بدون سرحد بوده که با سیاست های موجود پاکستان در تقابل قرار گرفته که تاکنون باعث بروز برخورد های مسلحانه در درون پاکستان گردیده است و اشاره هایی هم از پشتیبانی ارتش پاکستان را نیز در قبال خویش داشته است، که اراده دارم این موضوع را در مبحث جداگانه به بحث گرفته توضیح دهم. در غیر آن این سیاست منطقوی افغانستان وتابو سازی مسایل سرحدی با پاکستان که ریشه های اصلی بحران را در کشور ومنطقه ما تشکیل میدهد باعث میگردد تا مانند گذشته از میان مردم ما قربانی گرفته وتمام هست وبود جامعه ما به تاراج برود و در دراز مدت ما را مجدداً منزوی ساخته و موجودیت حدود ارضی افغانستان هم تهدید گردد و پاکستان یکسره از همه رویداد ها وپیشامد های هفت دهه اخیر نفع برده و همه آن عناصری را که حکومت های افغانستان بالایشان سرمایه گذاری های بزرگی را انجام دادند با دادن امتیاز نام ایالت پشتونخواه تمام وکمال در دست خود ومنافع پاکستان قرار دادند، نه اینکه این عناصر قبلاً در خط مقابل منافع پاکستان قرار داشتند. بایست هرچه زودتر ذهنیت تقدیس خط دیورند بوسیله اطلاع رسانی شفاف در این باره برای مردم وسیاستگذاران افغانستان، ایجاد کانون های بحث، تبادل افکار وگفتمان های سیاسی و اجتماعی در ورای منافع ملی کشور، زوده شود و مردم باید آگاه شوند که همه این مصیبت ها، بلا ها وآفات جنگ، برادر کشی، تاراج، مهاجرت وبی خانمانی، افتراق های ملی ومذهبی، اعتیاد و تولید موادمخدر و فساد در کشور ما به همان مقداری که ریشه در نا فهمی ها، کج فهمی ها و کم فهمی های مردم ما دارد به همان اندازه ریشه در سیاست های نادرستی که دوراندیشانه منافع ملی را در نظر نداشته وهم یک تعریفی دقیقی از منافع ملی در تمام شئون زنده گی و روابط بین الدول وهمسایگان نداشتیم، سیاست ها و پالیسی های ما بیشترین پایه منافع کشور های خارجی که در مقاطع معین تاریخی بنابر لزوم دید وضورت استراتژی هایشان خود را کشور دوست مامعرفی وقلمداد کردند طرح وتدوین گردیده است وهمین هم باعث گردیده تا فضای بی اعتمادی منطقوی ایجاد شده وکشور های

همسایه برای اطمینان تحکیم قدرت دفاعی شان وضع داخلی ما را بحرانی و بحرانی تر ساخته اند تا ما حمایت کننده گان بین المللی ما را در درون کشور در حالت تدافعی قرار داده و روز تا روز این عدم تعادل قدرت دفاعی کشور ما با همسایگان کشور های همسایه را در قبال افغانستان آزمند تر ساخته و سیاست های تحمیلی شان بالای ما تا سرحد عمق ستراتیژیک افزون و افزون تر میگردد.

برای برون رفت از این منجالب های سیاسی، اجتماعی و نظامی باید درک همه مردم ما خاصاً سیاست مداران، رهبران دولتی و احزاب سیاسی از منافع ملی معین گردد و منافع ملی ما تعریف مشخص یابد، راه سالم دولت – ملت با اقتدار از طریق اعتماد همگانی و سرتاسری در کران تا کران کشور تأمین گردد، دیگر تابو ها و تأثیرات آن از سیاست های رسمی کشور کاملاً زدوده شود، نباید به این تابو های ذهنی گرانه چون خط دیورند و تابو های همسان اجازه داد که همه کشور به پایش قربانی شود ولی هنوز هم شکمش از خون افغان سیراب نگردد، دیگر ما نباید هنوز هم قربانی مرز بندی های بازی بزرگ امپراطوری های روس و انگلیس قرن نهم باشیم، هکذا امروز اتحاد شوروی منحیت حافظ و حمایت کننده (جنبش های رهایی بخش ملی) هم وجود ندارد و میراث دارش جمهوری فدراتیف روسیه بنابر ستراتیژی های سیاسی و دکتورین نظامی اش در مناسبات بین الدول دیگر این وظیفه را عهده دار نیست، بناءً تا کی این زخم خونین را تخریش کرده و بهترین فرصت ها را از دست داده و سرنگونی خویش را مشاهده کنیم.

اگر حکومت افغانستان با درایت سیاسی و مدیریتی بتواند در قدم نخست جامعه بین المللی، شورای امنیت سازمان ملل متحد و سازمانهای با اعتبار جهانی را به این باور برساند که تشکل، تعلیم، تربیه، تجهیز، پناه دادن و کسبل طالبان، القاعده و داعش در قلمرو پاکستان نه تنها امنیت را در افغانستان تهدید میکند بلکه امنیت منطقه و جهانی را تهدید کرده و به مخاطره انداخته است و با افزایش نگرانی های کشور های آسیای میانه، ایران، چین و جمهوری فدراتیف روسیه صلح و امنیت در منطقه تخریب شده و این امر بهانه ای بدست این کشور ها میدهد غرض مداخلات آشکار و پنهان شان در امور کشور ما که این امر صلح جهانی را به مخاطره می اندازد، و در گامهای بعدی با همان درایت در پرتو منافع ملی بتواند مسله سرحدات را با پاکستان همانطوریکه در بالا اشاره کردم این بهانه را از پاکستان سلب کند و روابط حسنه حسن همجواری را جایگزین آن گردانند، هردو کشور به این باور برسند که دشمنی و رویارویی برای هردو کشور خاطرات تلخی را برای مردمان شان میراث گذاشته که با تفاهم و روابط حسنه و برادرانه میتوان آنرا دگرگون کرد در این صورت دیگر دلیلی برای تجاوز و مداخله برای پاکستان باقی نمی ماند همچنان هر دو کشور با ضمانت بین المللی متعهد گردند که فعالیت مخالفین مسلح و خشونت افروز یکدیگر را در قلمرو شان اجازه ندهند و متعهد گردند که در قلمرو شان هیچ نوع فعالیت تخریبکارانه علیه یکدیگر را اجازه ندهند. در عوض با مدیریت سالم، منطقی و با درایت روابط با همسایگان منجمله پاکستان در پرتو منافع ملی میتوانیم راه ترانزیتی به بحر را هم برای رشد اقتصاد کشور ضمانت کنیم.

برای ایجاد دولتی که بتواند این پرابلم های عدیده را که در این نوشتار از آن ذکر بعمل آوردیم مهار کرده و بحرانی بزرگی را که کلید حل آن هم اکنون در دستان پاکستان و مخصوصاً سازمان استخبارات نظامی آن میباشد بصورت موفقیت آمیز مدیریت کند لازم است تا از طریق تیم های متخصص و مدبر اداره چی، جامعه شناس، سیاستمدار، حقوق دان، کارآگاهان نظامی – امنیتی - دفاعی - کشفی و مجاری دیپلوماتیک تمام تدابیر و امکانات را بخرچ داده تا این دولت مقتدر بتواند با تدبیر کلید این بحران را بدست خود گیرد، اگر دست بیگانه و عمال داخلی اش از گوشه و کنار کشور و اهرم های اقتصادی کوتاه گردد به یقین به همان تناسب اقتدار دولت در محلات تأمین میگردد، نباید دولت به خلأ قدرت در محلات تن دهد باید جاییکه از وجود دزدان، رهنان، طالبان، داعشیان و قاچاقبران تخلیه و پاکسازی میگردد سریعاً نیرو های دولتی و ارگانهای اداره دولت جابجا گردد. توسعه ارگانهای ادارات پاسخگو و کارآ دولت در محلات، ارگانهای تعمیم و تأمین دیموکراسی در سرتاسر کشور و بلند بردن نقش و اشتراک فعال مردم محل در این ارگانه کلید حل بسیاری از معضلات و چالش ها در راه

ملت و منافع ملی میباشد. اشتراک وفزونی نقش مردم در مسایل سیاسی، اجتماعی و اقتصادی دولت و اداره کشور مشروعیت بیشتر دولت را در میان مردم تضمین میکند همچنان توزیع عادلانه قدرت و ثروت جامعه در میان همه مردم مشروعیت دولت را صحت گذاشته، اعتبار دولت را بیشتر ساخته و بحران اعتماد را در جامعه از بین میبرد. ماکس وبر دولت مدرن ملت را متشکل از ارگانهای سیاسی، اداری و امنیتی میداند که حق استفاده انحصاری از زور مشروع بر مردم را در سرزمین معین دارا میباشد. که با ایجاد ادارات قانون گزاری، تطبیق و تحقق قانون در محلات، برقراری نظم و امنیت در سراسر کشور، اداره قضایی سالم برای حل اختلافات مردم و انسجام امور برای اتحاد همه مردم این دولت ها را از دولت های خود کامه و مستبد متمایز میگرداند. باید متذکر شد که در هیچ کشوری در دنیا هویت ملی قبل از تأسیس دولت ملی بوجود نیامده است بناءً اکنون دولت مردان افغانستان، جامعه مدنی، سازمانهای سیاسی و اجتماعی، اتحادیه های صنفی، جوانان، زنان، کشاورزان، اهل کسبه و در یک کلام همه مردم افغانستان در گام نخست دست بدست هم بدهند و از یک حکومت مقتدر که توان حکمرانی در سراسر کشور را داشته باشد حمایت کنند، یک حکومت مقتدر میتواند امنیت را در سراسر کشور تأمین کند، در صورت تأمین امنیت در سراسر کشور ما همه به همه آزادی های خویش نایل میگردیم یا در بدترین حالت میتوانیم در یک فضای امن برای رسیدن به همه آزادی ها و اهداف اجتماعی، سیاسی و صنفی خویش از همه شیوه های مبارزه مسالمت آمیز استفاده کرده و خود را به منزل مقصود برسانیم و به این ترتیب چون ملت متری و سربلند از هویت بزرگ ملی برخوردار شویم.

در کشوری چون افغانستان که بحران های عمیق اجتماعی را پشت سر گذاشته لازم است تا دولت مداران ما با دقت بیشتر به اشتراک همه مردم در اداره کشور و توزیع عادلانه قدرت و ثروت کشور در میان ملت بصورت یکسان توجه داشته باشند. در غیر آن مثل همیشه دولت ها شکنند و آسیب پذیر بوده و پروسه ملت شدن به درازا کشیده و با عدم اشتراک مردم در ساختار های اداره بی ثباتی، ملوک الطوائف و بی نظمی در کشور حکمفرما بوده و آب به آسیاب دشمن ریخته و کفاره آنرا مردم ما به قیمت جانهایشان میپردازند.

تجربه بما بوضاحت نشان داد که هیچ کشوری در جهان برای ما صلح و آرامش به ارمغان نمی آورد، بر عکس همه برای منافع خود و کشور هایشان تا کنون فقط جنگ، برادر کشی و ویرانی مادی و معنوی را به کشور ما به ارمغان آورده اند، یونانی ها، مغول ها، عرب ها، فارس ها، انگلیس ها، روس ها، پاکستانی ها، امریکایی ها و دیگران همه و همه با با ورود شان در کشور ما جنگ را با خود آورده اند همه شان تنها استراتژی های حمله به کشور ما برای دستیابی به منافع خودشان را داشته اند و هیچکدام شان در باره عواقب فاجعه بار این لشکر کشی ها حتی کمترین توجه را نکرده اند که بعد از هر حمله ویرانگر با چند دسته شدن مردم بومی در دفاع و مخالفت با سیطره بیگانه و نبود روحیه ملت واحد و منافع ملی کشور ما از لحاظ ساختار اداره و سرزمین دستخوش بحران های عمیق سیاسی، اجتماعی و اقتصادی گردیده است که هر بار اعمار مجدد کشور و ساختار های آن برای مردم ما بسیار گران تر از مخارج و تباهی های جنگ تمام شده است.

در اینجا یک مکث کوتاه از راهبرد قدرت های بزرگ و شرکت های تسلیحاتی در بروز بحران ها و مدیریت این بحران ها هم خالی از مفاد نخواهد بود.

این کاملاً واضح است که بحران های بین المللی و منطقوی عمدتاً بوسیله قدرت های بزرگ البته در زمان جنگ سرد بیشتر بوسیله ایالات متحده امریکا و اتحاد شوروی و بعد از آن بیشتر در تحت استراتژی های ایالات متحده امریکا و همکاری و همگرایی اتحادیه اروپا، روسیه بوسیله کشور های زیر حوزه نفوذشان ایجاد میگردند و حق مدیریت این بحران ها را هم تقریباً همیشه برای خود شان محفوظ نگه میدارند. معمولاً بحران ها بوسیله نفوذی های این قدرت ها از طریق کودتا های نظامی، تظاهرات و آشوب های خونین خیابانی، به قول این قدرت ها "نا فرمانی ها"، تهیه اسناد جعلی از خطرات احتمالی منطقوی و بین المللی و جابجایی مهره های کلیدی در دولت ها که منجر به مشاجرات، اختلافات و زد و خورد ها میان رهبران

گردیده و هر کدام برای تقویت موضع شان در زیر شعار های دروغین و اغواگرانه از میان مردم شان سرباز گیری کرده و دامنه آشوب ها را تا خارج از مرز هایشان توسعه میبخشدند و درست همینجاست که بنابر خود فروختگی، کوتاه نظری و درک نا کامل از اوضاع ملی و بین المللی و پیامد های مداخله خارجی، زمینه مداخله خارجی برای کشور شان را فراهم میگردانند که کنترل اوضاع از دست شان خارج شده و مدیریت بحران بدست آنهایی می افتد که روی این بحران سرمایه گذاری کرده بودند. اما آنچه برای کشور شامل حوزه بحران در بعد داخلی بسیار از اهمیت فراوان برخوردار است همانا **عکس العمل** اداره این کشور ها در قبال این بحران ها و دیدگاه هایشان برای برون رفت از این بحران میباشد اگر در افغانستان نه حکومت با طالب و نه سایر نیرو های سیاسی و شبه نظامی در میان خود و دولت کنار نمی آیند، اگر در عراق حکومت با مخالفین سنی و شیعه و کرد ها با همه توافق ندارند، اگر در سوریه حکومت با مخالفین سنی و سیاسی و کرد ها و همه در میان هم توافق نمی کنند و اگر اسرائیل با فلسطینی ها به موافقه نمیرسند، اگر در یمن حوثی ها با سایر هموطنان خودشان توافق ندارند، اگر در لیبیا همه مخالفین سرباز اجیر کرده اند و کشور شان را گرفتار آشوب بزرگ کرده اند و اگر عربستان سعودی با ایران بر سر یک اجماع منطقه ای توافق نمیکند و در هر کجایی دیگر این کره خاکی که نزاع و کشمکش جریان دارد معلومدار است که نظامهای این کشور ها نه بر پایه دولت – ملت استوار بوده بلکه بر پایه همین کشمکش ها و نزاع های ذات الیبنی در جدال دایمی بسر میبرند و بدین ترتیب فضای نظامی – امنیتی حاکم بوده همکاری و همگرایی در میان نخبگان و مردم مفقود میباشد که بدین ترتیب فرصت بسیار ارزشمند برای شرکت های تسلیحاتی ایجاد شده و باعث حضور قدرت های بزرگ برای رقابت با همدیگر بر سر توسعه جایگاه و نفوذ میگردد که کفاره مادی و معنوی همه این شاخ و شانه کشیدن ها و رقابت های این قدرت های بزرگ را مردمان مسکون حوزه بحران میپردازند. چون مدیریت این بحران و کلید حل مسایل مورد مناقشه و خود مهره های نفوذی بدست قدرت های بزرگ بیرونی میباشد بناءً مسایل آنقدر بغرنج، پیچیده و ذوجوانب میگردد که راه حل آن غیر ممکن به نظر میرسد و در حقیقت همین است خواست اصلی بازیگران بازی بزرگ در حوزه های منافع حیاتی یا ستراتیژیک شان.

به همین لحاظ تأکیدات مکرر من روی توافق ملی، اتحاد همه مردم، اشتراک همگانی بر پایه منافع ملی برای حمایت قاطع از حکومت میباشد، بایست تمام هویت های پراکنده قومی و قبیله ای و مذهبی زیر نام بزرگ هویت ملی افغان تمرکز و تجمع کرده و این سلاح مخرب که قدرت تخریب آن بزرگتر از بم هستوی میباشد از دست دشمن بگیرند تا یک حکومت مقتدر که توانایی اداره کل کشور و تأمین امنیت سراسری را پیدا کند و از طرف دیگر در معاملات بین المللی با مشروعیت بیشتر از موضع همه ملت توان چانه زنی را با قدرت های بزرگ و کشور های ذیدخل پیدا کند و مردم بتوانند در فضای امن خواسته هایشان را مطرح کنند و حکومت توانمندی اجرا و برآورده ساختن این خواسته ها را داشته باشد در غیر آن این به هیچوجه منصفانه نخواهد بود تا از کسی چیزی بخواهی که مطمئناً توان پرداخت آنرا نداشته باشد و در سطح منطقه و جهان کشور هایی مختلف دنیا و همسایگان که گروه های از مردم ما را در زیر نام قوم، مذهب، اندیشه، منافع اقتصادی و سایر اختلافات در زیر سیطره خود دارند زیر نام نماینده این گروه ها کلید حل مسله را محکم بدست خویش نگهداشته و مانند یک پدیده منفعت بار ستراتیژیک از آن بهره میبرند و حکومت افغانستان در وجود زور گویان محلی و ساحات تحت نفوذ طالبان و داعشیان در مسایل ملی و بین المللی از موضع ضعیف و مشروعیت کمتر برخوردار میباشد و همین مسله باعث میگردد تا کشور های جهان در برخورد سیاسی، اقتصادی و نظامی در قبال افغانستان محتاطانه برخورد کرده و در بسا موارد از طریق انجو ها با زور گویان محلی و قوماندانان رابطه های تامین کرده اند.

مسئله با اهمیت دیگر برای کشور ما همانا دوران پسا داعش در عراق، سوریه و لیبیا میباشد، از قراین اخبار و تحلیل اوضاع کشور بر می آید که فعل و انفعالات و جابجایی ها زیر نام دولت خراسان داعش که بر اساس اسناد منتشر شده داعشیان خراسان آنها شامل مناطق افغانستان و پاکستان هند و گوشه هایی از چین میباشد طی سالهای ۲۰۱۴ تا کنون در افغانستان این

را بوضاحت میرساند که پروژه بعدی گرداننده گان داعش بعد از عراق، سوریه و لیبیا احتمالاً افغانستان خواهد بود، به قول محترم حنیف اتمر مشاور امنیت ملی رئیس جمهور افغانستان در مجلس سنای افغانستان مورخ اکتوبر سال ۲۰۱۵ که نیرو های داعش از میان طالبان مخصوصاً طالبان پاکستانی سرباز گیری کرده و در حال گسترش به سمت کشور های آسیای مرکزی میباشند و همچنان غرض تأمین مالی گروپ هایش در صدد دسترسی به بازار مواد مخدر میباشند. گرچه عده از صاحب نظران به این عقیده اند که طالبان به هیچوجه حاضر به دادن مواضع خویش به داعشیان نخواهند بود مگر انکشاف اوضاع کاملاً عکس موضوع را به اثبات میرساند، هم اکنون در ولایات شرقی افغانستان خاصاً ولایت ننگرهار و کنر قسمت اعظم مواضع قبلی طالبان در دسترس داعشیان میباشد و بسا فعالیت های تخریبی، دهشت افگنی و عملیات های انتحاری را بین سالهای ۲۰۱۵ تا کنون را در شهر کابل و ولایات افغانستان این گروپ به عهده گرفته است. از آنجاییکه تهداب ساختاری گروپ های داعش در پاکستان و افغانستان به قول اخبار خاور میانه مورخ ۱۴ جنوری ۲۰۱۵ از نیرو های طالب و رهبران آنها که در سالهای اخیر شدید ترین حملات تروریستی را علیه شیعیان پاکستان در ایالت های خیبر پشتونخواه و بلوچستان راه اندازی کرده بودند متشکل بوده این را میرساند که از یکطرف فعالیت های تروریستی و دهشت افگانه سالهای اخیر در مساجد و تکایای شیعیان در شهر کابل و ولایات افغانستان کار همین گروپ های داعشی میباشد و از طرف دیگر خطراتی را که این گروپ ها برای کشور های همسایه افغانستان چون ایران، ازبکستان، ترکمنستان و تاجکستان میتواند در آینده ایجاد کند این کشور ها را به فعالیت های تدافعی و پیشگیرانه در ولایات سرحدی ما مجبور ساخته و بنابر همسایگی و روابط عنعنوی شان با فدراتیف روسیه این کشور را در مسایل افغانستان فعال ساخته و یکبار دیگر بازی بزرگ در منطقه ما و خاصاً افغانستان به جولان خواهد آمد که برای کشور ما با این وضعیت شکند و نا هنجاری که دارد بسیار گران تمام خواهد شد. اگر مردم ما، سیاستمداران، سیاست گزاران، حکومتیان، قوای مسلح کشور اعم از ارتش، پولیس و ارگانهای امنیتی و عدلی با روحیه عالی و وطن دوستی زیر شعار بزرگ منافع ملی دست بدست هم ندهند و جلو این دسایس بزرگ را نگیرند خطرات بزرگی ویرانگر و تمامیت ارضی و حاکمیت ملی کشور ما را تهدید میکند. عده از تحلیل گران به این باور اند که اگر قدرت های بزرگ تصمیمی اتخاذ کنند به هر نحوی و شیوه ای که باشد آنرا عملی میکنند. اما به باور من هر قدرتی در جهان محدودیت ها و مشکلات خویش را دارند و همه به این باور اند که هیچ مشکلی در جهان بوسیله قدرت نظامی و جنگ قابل حل نیست. جنگها بر عکس بی ثباتی ها را بیشتر ساخته و باعث بروز مشکلات عدیده جدید شده اند که این بی ثباتی های منطقوی بی ثباتی های بین المللی را باعث گشته است. بناءً اگر مردم ما و حکومت ما بادرک کامل از منافع ملی گام بردارند یعنی مردم با درک از منافع علیای کشور کمر حکومت خویش را ببندند و حکومت هم با این درک بمفهوم واقعی آن در عرصه ملی و بین المللی گام بردارد، دستگاه دیپلوماسی کشور ما با این درک عالی بسیار به خوبی طرفدارانی بیشمار در عرصه بین المللی برایش دست و پا خواهد کرد تا کشور ما را در قبال این مصیبت ویا سایر تهدیدات یاری رسانده و همکار باشند. درک منافع ملی و تعریف مشخص از منافع ملی به همه مصیبت های ما نقطه پایان میگذارد. بسیاری از جامعه شناسان افغان ویا خارجی برای برانست طرف های درگیر مسایل افغانستان بیشتر معلول ها را بجای علل به مردم ارائه میکنند و تفسیر های ناجور از وضع کشور ما ارائه میکنند. در بیشترین تحلیل ها در عوض ذکر ملت افغان پیوسته از نام اقوام و در صد های خود ساخته ای شان هم مردم، هم سیاسیون و هم حکومتیان را سر درگم ساخته و همه تنها به این می اندیشند که علل همه در خارج از مرز های افغانستان نهفته است در حالیکه علل در داخل مرز های کشور ما و در خود ما نهفته است. ما خود نگری نداریم، هیچکدام ما نه تنها مسئولیت ملی خویش را درک نمیکیم بلکه به کمبودی ها، اشتباهات و گناهان خویش معترف نبوده برای هریک از ناتوانی و اشتباهات خویش ملامت جستجو میکنیم و همه کسر وقصور ها را به گردن حکومت می اندازیم و حکومت هم با نهایت بی مسئولیتی همه این تقصیرات را به گردن خارج و پلان های خارجی ها می افکند و بدین ترتیب فرهنگ منحط بی مسئولیتی روز تا روز وسیع تر شده تا اینکه حالا دیگر

تروریستان بین المللی وقاتلین معلوم الحال مردم هم در تحت شعاع همین فرهنگ منحط دعوی رهبری واداره کشور را دارند و عده هم رهبری میکنند. در حالیکه همه مسایل بر میگردد به مردم خود ما، خانه ما را توسط خود ما خراب میکنند، ما افغانان هستیم که بالای ما نام های مجاهد، ملحد، طالب و غیره را گذاشته و وسیله کشتار و ویرانی را بدست ما داده و ما را به کشتار و ویرانی در میان خود ما مشغول ساخته اند و خود شان به فکر آرام در غارت کشور ما و حصول اهداف شان در کشور ما و منطقه مصروف اند.

اگر مردم زیر نام بزرگ هویت ملی درک منطقی از منافع ملی داشته باشند و حکومت شان را در برابر هر نوع تجاوز خارجی حمایت کنند و خود فریب بیگانه را نخورند و حکومت هم با دستگاه طویل و عریض خویش و بادرک عمیق از منافع علیای ملی روابط خویش را با همسایگان بهبود بخشیده ثابت، صلح و آرامش در کشور را تأمین کرده و به این ترتیب پاکستان و ایران را به حیث همسایه های ما این باور برسانند که افغانستان و مردم آن نه تنها هیچ تهدیدی علیه آن کشور ها نبوده بلکه در یک نظام امن منطقوی با در نظر داشت منافع ملی منافع ستراتیژیک و کوتاه مدت آنها را هم تأمین میکند. قناعت دادن ستراتیژیست های کشور های همسایه، ایجاد یک اجماع منطقوی و حمایت بین المللی برای ثبات منطقه و افغانستان کار یک حکومت متخصص ملی با دستگاه دیپلماتیک که اولاً خود مجهز با فهم منافع ملی آراسته باشد و راه های برون رفت هر بحران را با در نظر داشت منافع ملی افغانستان و کشور های همسایه و منطقه ارائه داده بتواند می باشد. این کار شدنی است تجارب تأریخی و بحرانات معاصر در جهان نمونه های فراوان ارائه میکند که تنها ملت هایی توانسته اند از این بحران ها سرفراز و موفق بدرابند که درک سالم از منافع ملی شان داشته و بر پایه منافع ملی بدور حکومت مقتدر وحدت ملی تجمع کرده و نظام پسا بحران را عالمانه اداره و رهبری کرده اند و بر عکس هستند همین اکنون مثال های فراوان از کشور های چون عراق، لیبیا، سوریه، یمن، سومالیا، ایتوپیا، سودان، کامرون، گینی، نایجریا، کینیا، اریتریا، جیبوتی، چاد و سایر کشور ها که در آنجا مردم شان درکی از منافع ملی نداشته و پابند به یک هویت ملی دیدگاه وطن شمول نبوده اند در نتیجه جنگها به بحرانات عمیق تر و عمیق تر سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و نظامی دچار شده اند که هر کدام تا حال صدمات خونباری را بر مردم شان همراه با تجزیه های متواتر بر کشور شان تحمیل کرده اند.

بناءً این کوتاهی از ماست که مردم ما بنابر عدم درک از منافع ملی غلامی بیگانه را ترجیح داده علیه وطن خود قرار میگیرند و حکومت ها و حکومت داران ما همچنان بنابر نداشتن فهم از منافع ملی تنها جیب خود را اداره و حکومت میکنند و توان مدیریت بحران و اداره کشور را ندارند.

مشکلات، کمبودی ها و ناتوانی های اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، فرهنگی، و مدیریتی عدیده ای در کشور ما وجود دارد و تنها وقتی ما برای رفع این مشکلات و کمبودی ها چاره جویی کرده میتوانیم که در گام نخست بصورت علمی و جامعه شناسانه این مشکلات را تشخیص و تعریف کرده بتوانیم. معمولاً تفاوت های بین داشته ها - امکانات - ظرفیت ها و نیازمندی ها - خواسته ها - آرزو های مردم بیانگر مشکلات میباشد، مشکل از جایی بروز میکند که خواسته، آرزو و نیازمندی وجود داشته باشد ولی همه این ها برآورده نگردد که البته این مسله در همه امور اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، اداره و رهبری و نظامی یکسان صدق میکند و جامعه را زیانمند میسازد. که موسسات پژوهشی، تحصیلات عالی و ارگانهای ذیربط حکومت بانیست عوامل وجودی این مشکلات را بصورت علمی و جامعه شناسانه تجزیه و تحلیل کرده و بعد از تشخیص تعریف معین برای این مشکل ارائه کرده و در همکاری و همیاری با موسسات مربوط و اداره حکومت روش ها و ظرفیت های رفع این مشکلات را بنمایانند تا از یکطرف مشکل برای مردم شفاف باشد و هم راه های حل و برون رفت آن به مردم واضح بوده تا آنها بدانند که قصور از موجودیت مشکل در کی و از کجا است؟ و قصور ادامه و عدم رفع مشکل در کجاست؟ در گزارشدهی شفاف حکومت طرف اعتماد مردم قرار گرفته و مردم سهم فعال تر در ساختار های اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و تأمین نظم عامه گرفته و حکومت را در همه عرصه ها همکار میگردند. سرتاسری شدن این پدیده مشروعیت حکومت

را افزایش داده و پایه های یک حکومت مقتدر را در محلات و از کران تا کران کشور استحکام میبخشد. در کنار کم آگاهی مردم از منافع ملی و ضعف حکومت در عدم اداره و مدیریت در عرصه ملی و بین المللی هستند چالش های فراوانی دیگری که هر کدام در جای خودش تأثیر بسیار ژرف در عقب مانده های جامعه ما داشته که قابل تأمل بیشتر بوده و ایجاب آنرا دارد تا کمی ژرفتر آنرا به بحث بگیریم. موضوع مشارکت همه اقشار و طیف های جامعه به حیث یک کتله واحد ملت افغان در تمام عرصه های اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و تأمین امنیت مهمترین مسئله فرا روی مردم ما میباشد.

جوانان

جوانان این نیروی بالنده، متفکر، پیشرو و آینده ساز جامعه ما که بر اساس سنجش های ادارات دولتی حدود بیش از شصت و پنج در صد باشندگان کل کشور را احتوا میکنند و در تمام ساحه ها و سکتور های تعلیمی، فرهنگی، اقتصادی و نظامی حضور پررنگ [قابل دید] (1) داشته و تلاش و پیکار بی امان این قشر آینده ساز مایه ای [مایه] امیدواری بزرگی برای امروز و فردای جامعه ما می باشد. قابل تصریح می پندارم که رشد اجتماعی انسانها به تدریج صورت گرفته و در ایام جوانی به دوره کمال میرسد، اینکه جوان چگونه رشد کرده است؟ تا کدام حدود پهلوی های خوب و زشت در کرکتر و عملکرد خویش دارد مستقیماً متأثر است از اینکه این جوان در چه شرایط اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و سیاسی رشد و نمو کرده و در چگونه یک خانواده ای متولد و رشد کرده است زیرا محیط ماحول در ساخت فکری انسان ها و شخصیت شان نقش ارزنده ای را بازی میکند که نسل جوان امروز ما هم خود در اوضاع نا بسامان جنگ و اختناق رشد و پرورش یافته و هم پرورش یافته والدین میباشند که چهار دهه جنگ، برادر کشی، افتراق، انقطابات شدید اجتماعی سیاسی، بحران اعتماد اجتماعی، مهاجرت، جابجایی های اجباری، نبود امکانات و دسترسی به آموزش و پرورش - صحت همگانی - تحصیلات ابتدایی متوسط و عالی و ده ها کمبود دیگر را پشت سر گذاشته و این وضعیت کماکان ادامه دارد. بناً در میان این قشر آنده جوانانیکه با وصف آن اوضاع نا بسامان و رفقت باری که از شمه ای کوچک آن در بالا ذکر بعمل آوردم توانستند با اتمام تحصیلات عالی، پوهنتونی و تخصص خود را برای خدمت بوطن در پرتو منافع ملی آماده ساخته اند واقعاً قهرمانان حقیقی اند و نام های شان با خط زرین در تاریخ کشور حک گردد. درک، قدر و ارزش حقیقی این جوانان امریست ملی که ارگان های مسئول اداره دولت و انتخاب کادرهای متخصص با تمام امکانات، ذرایع و توانمندی این نسل را مانند گوهر گرانبها که مستلزم مراقبت همیشگی بوده با دلسوزی مراقبت کرده و از فرار این مغز ها جلوگیری بعمل آورند.

1- "پررنگ" در دکشنری یا فرهنگ "بزرگ سخن" تألیف داکتر حسن انوری که در هشت جلد و دوازده هزار صفحه در کتابخانه ملی ایران چاپ شده وجود ندارد و همچنین در فرهنگ "دهخدا" که یکی از بزرگترین فرهنگ های زبان فارسی است قابل دریافت نمی باشد.

اما مشکلات و چلنج های بزرگ اجتماعی و سیاسی موجود و برخورد غیر مسئولانه ادارات ذیربط در قبال جوانان که فراوری این قشر بالنده قرار دارد مانع آن میگردد تا از این قشر با تمام ظرفیت در تمام عرصه های سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و امنیتی به نفع صلح، تأمین [تأمین] امنیت سراسری، رفاه همگانی، ترقی و تعالی و رشد کشور استفاده گردد. آنچه حلقه مفقود و گم گشته در میان این قشر محسوس است در گام نخست همانا سرگشتگی و نبود یک تفکر افغانستان شمول هویت ملی و درک مشترک از منافع ملی میباشد که این قشر در طول دو دهه اخیر نتوانسته تا از یک تشکل سراسری ملی بدون وابستگی به اندیشه های وارداتی شرق و غرب و افراطی برخورددار گردند. اکنون جوانان ما با آنکه اکثریت جامعه را تشکیل میدهند اما چون نیروی متشکل نیستند و در برابر نابرابری ها، حق تلفی ها، نارسایی ها، کم بودی ها و سایر ضعف های اجتماعی نه خود میتواند از خود دفاع کند و نه نیروی سالمی را در ساختار سیاسی کشور سراغ دارند که به آن متکی باشند. همچنان پروژه ها و ساختار های مردمی موجود کشور هیچ جذابیتی برای جوانان ندارند، آنها تنها به حیث ماشین اجرایی [اجرایی] در نظر گرفته شده اند آنها در بسا موارد بصورت تصادفی و غیر قانونی، در هیچ پروژه و ساختاری خواسته ها و نیازمندی های قشر جوان تعریف نگردیده است، این مسله [مسئله] از لحاظ جامعه شناسی بوضاحت میرساند که ساختار سیاسی موجود کشور برای قشر جوان قابل اعتماد نبوده و این قشر بنابر ملحوظات سنت، افراطیت، وابستگی مضاعف جو سیاسی کشور بوسیله احزاب و تنظیم های جهادی و سیاسی وابسته به ایدئولوژی های غیر افغانی و تا حدودی مغایر منافع ملی نتوانسته اند و یا در ساختار زور گویی سیاسی اجازه نیافته اند تشکل ملی خود را با اندیشه های تابناک منافع ملی که به یقین خواست هر جوان کشور ما میباشد ایجاد کنند.

امروز خوشبختانه اکثریت جوانان ما از نعمت سواد برخوردار بوده گرچه تا هنوز هم 75% از فارغان صنوف دوازدهم توان شمولیت به پوهنتون ها و مؤسسات تحصیلات عالی کشور را ندارند اما داشتن همین حد اقل سواد هم روزنه امیدی است برای ایجاد یک جنبش بسیار بزرگ و تأثیر [تأثیر] گزار سیاسی افغانستان شمول جوانان برای نقش آفرینی غیر وابسته آنها در حیات سیاسی جامعه، مدیریت تخصصی کشور بر پایه منافع ملی، استهکام حکومت قانون و ارتقای ارزشهای دیموکراتیک، مبارزه با همه انواع نابرابری های اجتماعی و اقتصادی و از بین بردن فساد و زور گویی درکشور. جوانان قشر بسیار بادرک اند و تناقض های این دنیا را میتوانند بسیار بخوبی ببینند، آنها بنابر خصوصیت طبعی رشد انسان آرزومند فراگیری دانش و حرفه هستند، آنها عمیقاً عدالت پسند و شجاع اند اگر در پرورش شان غفلت صورت نگیرد آنها بهترین و پر حرارت ترین رهبران آینده کشور میگردند.

اکنون دقیقاً زمان آن رسیده که این نیروی بالنده به عنوان بزرگترین نیروی انسانی کشور و سرمایه بزرگ ملی بر اساس اصول و روش های دیموکراتیک در پرتو قانون اساسی کشور تشکل و یا جنبش سراسری جوانان را راه اندازی کرده و اداره کشور و جامعه استوار بر ارزش های دیموکراتیک، حاکمیت قانون، جامعه ای [جامعه] عاری از تبعیض، شایسته سالاری، جامعه مدنی کارا، نهادینه شدن فرهنگ دیموکراسی را در دستان متخصص و فنی خویش گیرند. آن جامعه و کشوری از رفاه و ترقی برخوردار میگردد که از همه ظرفیت ها و نیروی انسانی خویش در همه عرصه های اقتصاد، اداره، صنعت و سیاست به بهترین شکل ممکن استفاده کند که جوانان در کشور ما بزرگترین نیروی انسانی محسوب میگردند. بناً اگر از این نیروی بزرگ به شکل مناسب و با برنامه ریزی علمی استفاده بعمل آید کشور ما به مدارج عالی توسعه، ترقی و پیشرفت خواهد رسید در غیر آن نه تنها کدام ترقی و پیشرفتی نصیب ما نخواهد گردید بلکه جامعه در وجود سیل بیکاران، منحرفین اخلاقی و معتادان به هرج و مرج رفته و امنیت ملی به خطر مواجه میگردد. یعنی اینکه مشارکت جوانان در اداره کشور مستقیماً متناسب است با توسعه ملی و پیشرفت که مستلزم ترویج زیر ساخت [زیر بنا] های فکری در سطح کل کشور میباشد تا تمام قدمه های تصمیم گیرنده همه عرصه های سیاست، اقتصاد و اداره کشور به این آگاهی برسند که به همه مردم خاصاً به قشر جوان فرصت مشارکت را بدهند و به این ترتیب به تصامیم شان مشروعیت بیشتر ببخشند.

ناگفته نماند که قشر جوان کشور به عنوان منبع انرژی و موتور حرکت پیشرفت و توسعه کشور میباشند، نبود آنها در سیستم اداره و تصمیم گیری، سیستم را لنگان کرده و تصامیم را ناقص میگرداند به هر اندازه ای که جوانان در سیستم اداره، اقتصاد، سیاست و امور دفاعی مشارکت (مشارکت در تصمیم گیری و سیستم اجرایی) بیشتر داشته باشند به همان اندازه احساس هویت و تعلیق ملی شان افزایش می یابد[یابد]. اساساً مشارکت در کلیت مسئله یکی از حقوق اساسی رعایا می باشد ولی مشارکت این رویا را به حقیقت مبدل میگرداند در اینجا جا دارد کمی در باره مشارکت هم توضیح ارائه گردد.

مشارکت یا بزبان انگلیسی آنرا "Participation" میگویند به مفهوم استفاده از منابع شخصی یا فردی در یک عمل جمعی البته بصورت آگاهانه و داوطلبانه می باشد. اقتصاد دانان و جامعه شناسان متفق الرأی [متفق الارأی] به این نظر اند که مشارکت عملی داوطلبانه و آگاهانه اتباع کشور در همه امور عمومی، ارگانهای اداره کشور، اجرایی، اداری، سیاسی، موسسات [مؤسسات] و کارخانه های تولید و باز تولید، جریان انتخابات هم انتخاب شونده و هم انتخاب کننده، سازمان های اجتماعی، مذهبی، انجمن ها و موسسات فرهنگی، جنبش ها و سازمانهای سیاسی که حیات اجتماعی را تحت تأثیر قرار میدهد و بطور موجد می توان گفت که مشارکت اساساً تشریک مساعی داوطلبانه مردم برای بهتر شدن زنده گی [زندگی] می باشد که بنیاد آن بر اصل برابری استوار بوده و رویای اندیشه های باشندگان در تعمیم مشارکت صورت عملی به خود میگیرد. مشارکت انواع مختلف داشته چون مشارکت سیاسی، مشارکت اقتصادی، مشارکت اجتماعی و مشارکت فرهنگی و..... ولی از آنجایی که مشارکت در تمام عرصه های حیات یک کشور به هم پیوسته میباشند، در بحث اساسی از مشارکت استفاده میکنیم ولی متخصصین امور اداره، جامعه شناسان و اقتصاددانان هر بخش مشارکت را بصورت جداگانه در نظر میداشته باشند چون مشارکت اقتصادی یعنی سهمگیری و شرکت آگاهانه فعالان و داوطلبانه مردم در نظام تولید و شیوه آن، وسایل مادی، سیاست اقتصادی و توسعه آن، مشارکت سیاسی یعنی اشتراک آگاهانه و داوطلبانه مردم برای تأثیر گذاری عمیق بر تصمیمگیری های سیاسی حکومت می باشد که بزبان دیگر آنرا مردم سالاری نیز مینامند.

هانتینگتون آنرا چنین تعریف میکند: "فعالیت شهروندان خصوصی به منظور تأثیر نهادن بر فرایند تصمیمگیری سیاسی دولت."، تنها از طریق مشارکت است که میتوان حاکمیت سیاسی را بصورت مسالمت آمیز دست بدست کرد، تنها از طریق مشارکت سیاسی مردم میتوان از وقوع کودتا ها جلوگیری کرد، این مشارکت سیاسی مردم در اداره و تصمیم گیری است که به حکومت مشروعیت میبخشد و از طریق مشارکت سیاسی رهبران مورد اعتماد مردم برگزیده میشود و مشارکت اجتماعی از سهمگیری آگاهانه، فعال و هدفمند مردم در روابط عمومی و بین گروهی چون اتحادیه ها، انجمن ها، باشگاه ها، سازمانهای مذهبی و صنفی و غیره تشکلات دولتی و غیر دولتی که به منظور جلب همکاری بیشتر مردم به رویداد های معین اجتماعی تأسیس گردیده باشد حکایت دارد و همچنان مشارکت فرهنگی سهمگیری فعال و داوطلبانه مردم را در وفاق فرهنگی و اجتماعی مخصوصاً در جوامع با خصوصیات مختلف انتیکی ارتقای سطح فرهنگ عمومی در میان همه مردم می باشد. مشارکت در حالیکه بهترین وسیله و ابزار در راه توسعه اجتماعی، اقتصادی و سیاسی در کشور می باشد از طرف دیگر اشتراک فعالان مردم در رویداد های اجتماعی، سیاسی و اقتصادی یکی از اهداف زرین انسانی برای تشکل مردم بدو یک ملت به هم پیوسته برای قطع جنگ و برادر کشی بوده که ما را به سر منزل مقصود دولت ملت رهنمون میگردد. در هر آنجاییکه شهروندان فعال دارند آنجا جنگ نیست، آنجا برادر کشی نیست، آنجا بی رحمی نیست، آنجا وحشت نیست، آنجا فقر نیست، آنجا بی عدالتی نیست، آنجا ترقی است، آنجا پیشرفت است، آنجا رفاه است، آنجا برادری است، آنجا برابری است، آنجا مساوات است، آنجا مردم خود حافظین منافع کشور شان اند، آنجا مردم خود متخلفین را به پنجه قانون میسپارند، آنجا مردم خود حکومت را در تطبیق قانون همکاری میکنند و..... این است مفهوم اصلی مشارکت مردم در همه امور سیاسی، اجتماعی و اقتصادی کشور.

اما به نظر من بهتر خواهد بود موضوع مشارکت جوانان در اداره و مراجع تصمیم گیرنده کشور (بعد از یک تحلیل و ارزیابی کاملاً علمی بوسیله مراجع پژوهشی) قانونیت پیدا کند و در پرتو قانون آنها بایست خود را مسئول احساس کنند. نقش خانواده در پرورش جوانان و آماده سازی شان برای کار فردای کشور نیز از اهمیت فوق العاده برخوردار میباشد، موسسات مراقبت خانه و خانواده و وسایل اطلاعات همگانی خاصاً تلویزیون برنامه های مشخص تربیتی و روان شناختی برای تربیه سالم جوانان در نخستین مدرسه زنده گی یعنی خانواده تنظیم کرده و به والدین بیاموزند که اساساً مشارکت فردای فرزند شان در اداره کشور از همین جا از همین کانون خانواده آغاز میگردد. او در همین جا به شخصیت و هویت اصلی خویش میرسد، خانواده باید تمام تلاشش را انجام دهد تا فرزندان سالم مطابق مقتضیات زمان تربیه کرده و از این طریق جامعه را سالم نگهدارند. بر اساس نظریات جامعه شناسان و روانشناسان برای انسانها سنین ۱۳ تا ۱۸ سالگی دوران بسیار با ارزشی برای یافتن ویا کسب هویت میباشد، جوانی بهار زنده گی انسانهاست در این آوان است که تمام استعداد های انسان فوران میکند که درک ویکار گیری درست و برنامه ریزی معقول ویا مفهوم این دوران تمام زنده گی انسان را ضمانت میکند، در اینجا با تأسف باید اذعان داشت که در فرهنگ کشور ما توجه لازم و ارزشمند به شخصیت و نظریات جوانان و نو جوانان صورت نمیگیرد، اولاً اینکه در کشور ما چه در محیط منزل ویا در حیات اجتماعی در هیچ موردی از جوان و نو جوان نظر مطالبه نمیگردد و همچنان شخصیت جوان و نو جوان روزانه بار بار تحت عنوان " تو هنوز کوچک هستی، دهنش بوی شیر میدهد، عقل ات خام است، تو حق نداری، این کار طفلان نیست، بلستی، شصتی، نو چنک" تحقیر میگردد در حالیکه جوانان و نو جوانان مانند بزرگ سالان بصورت طبیعی آرزومند حرمت گذاری و ارزش دادن به نظریات شان را هم در محیط کوچک خانه و هم در اجتماع دارند و همین حرمت گذاری و تکریم شخصیت باعث رشد تفکر سالم جوان گشته و ایشان را در حیات سیاسی، اجتماعی و مسلکی به عنصر فعال و مبتکر ببار می آورد، سعی بر آن می دارد تا بیشتر شخصیت خویش را شایسته احترام و نظریات اش را قابل قبول جامعه و رفتاراش را خدمت گزار صادق گرداند. یعنی اینکه اگر جوانان ما در دوران جوانی و نو جوانی هم از طریق خانواده و والدین و هم از طریق مدرسه و مکتب بتواند هویت سالم افغانی کسب کنند و تصویری روشن از خود و جامعه پیدا کنند و با یک برنامه ریزی سالم از تمام خطرات و آسیب های اجتماعی که آنان را تهدید میکند مصئون و در امان نگهدارند جوانان میتواند با تمام شور و علاقمندی فراوان و اعتماد به نفس بیشتر به فردای مطمئن بنگرند در غیر آن او به یک فرد نا مطمئن، بدون اعتماد به نفس، متزلزل و متردد تبدیل شده که هر آن در برابر سوء استفاده های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی آسیب پذیر میباشد، همچنان موضوع مشارکت جوانان به حیث یک سیستم در پروگرام درسی مکاتب و موسسات تحصیلات تخصصی و عالی گنجانیده شود. جوانان باید از مدرسه و در جریان تحصیل به این مامول آشنا گردند. اگر جوانان هم در حمایت قانون بوده و هم حمایت بزرگسالان کشور را با خود داشته باشند مایحصل مشارکت شان در اداره، ترقی و پیشرفت به مراتب بلند رفته و بلند بردن نقش جوانان در نهاد های دیموکراتیک منجمله ساختار های انتخاباتی و روند انتخابات بسیار به خوبی میتواند این سیستم ورود را از گزند دست اندازی های زورمندانان و غاصبان بدور ساخته و در دراز مدت به یک روند واقعاً دیموکراتیک برگرداند. همچنان مشارکت جوانان در اداره و اقتصاد کشور این قشر را به کسب اندوخته ها و تجارب بیشتر و امیداری آنها درک میکنند که بدون فراگیری دانش مسلکی مشارکت در تصمیم گیری امریست نا ممکن.

از مشارکت جوانان در اداره کشور - اقتصاد و امنیت به این نتیجه میرسیم که بلند بردن نقش جوانان خود یک روند منطقی بازتاب هویت ملی در میان قشری که اکثریت جامعه را تشکیل میدهند بوده و این مشارکت کشور را به تدریج بسوی دیموکراتیزه شدن و در نهایت به منزل دولت - ملت رهنمون میگردد.

زنان

مسئله زنان و مشارکت این قشر در اجتماع، سیاست، اقتصاد و اداره بخشی دیگری از آسیب بزرگ اجتماعی و اقتصادی و سیاسی جامعه ما می‌باشد که باعث ناتوانی، عقب ماندگی و در ماندگی کشور ما افغانستان گردیده است که بدون رفع این آسیب بزرگ اجتماعی رسیدن ما به سرمنزل مقصود ملت یک پارچه و راه یابی به شاهراه ترقی و پیشرفت میسر و ممکن نیست. تجربه کشور های توسعه یافته به وضاحت این را می‌رساند که میزان شرکت زنان در اجتماع، اقتصاد، اداره و سیاست مستقیماً متناسب است با درجه رشد و توسعه یافتگی آن کشورها. همچنان توسعه پایدار به مثابه مرحله‌ای که مردم یک کشور برای دستیابی به یک زندگی مرفه به آن نیازمند اند بدون استفاده مؤثر از همه ظرفیت ها و امکانات و مشارکت همه مردم که زنان بخش قابل توجه پنجاه در صدی این ظرفیت را تشکیل می‌دهند، در این طریقه امریست غیر محتمل. زیرا برای بشر پیوسته امکانات محدود بوده و نیازمندی های جامعه نامحدود بوده است، این افزایش نامحدود نیازمندی ها سیاست گذاران و متخصصین اداره و اقتصاد را به این نقطه عطف می‌رساند که درسیاست‌گذاری هایشان اشتراک همه اقشار خاصاً قشر زن را در اداره و اقتصاد بصورت مؤثر در نظر داشته باشند.

زنان نیمی از باشندگان کشور ما را احتوا می‌کنند اما بنا بر نگرش نابرابر جامعه ما در قبال این قشر، موجودیت فرهنگ مرد سالاری، موجودیت خشونت علیه زن، منفعل بودن این قشر در برابر انواع تبعیضات و نابرابری ها و عدم مشارکت فعال در همه امور اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و اداره، سوء استفاده ابزاری از عده ای نمایندگان زن در ساختار بیوروکراتیک، ارگانهای رهبری، پروسه های انتخاباتی و جامعه مدنی کشور و جا زدن آن به عنوان مشارکت عمومی زنان در جامعه و تقسیم فطری امور منزل و کار خانه و اولاد داری برای زنان و امور کارهای اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، و اداره امور کشور برای مردان باعث آن شده تا این قشر در کشور از شرکت در همه تحولات اجتماعی، سیاسی و اقتصادی بدور نگهداشته شده و جایگاه اش در ساختار اجتماعی، سیاسی و اقتصادی جامعه همچنان خالی نگهداشته شود. در افغانستان زیر نفوذ فرهنگ مردسالار جامعه، سوء استفاده از وسایل مذهب، بی باوری، عدم اعتماد به نفس و منفعل بودن خود زنان برای مشارکت اجتماعی، سیاسی و اقتصادی زنان در همه عرصه های زندگی اعم از سیاسی، اجتماعی و اقتصادی نقش بسیار اندک داشته و در جامعه منحیث فرد کامل تلقی نمی‌گردد بیشتر این تلقیات بر می‌گردد به خود زنان، ایشان اند که مردان فردای مردسالار جامعه را در دامن خویش پرورش می‌دهند، زنان کشور ما خود در مشارکت فعال شان در اجتماع بی باور اند، خودشان احساس ناتوانی و بی انگیزگی می‌کنند، آنها سیاست و کار اجتماعی را خارج از توان و ظرفیت خویش میدانند و به تأثیر گذاری خویش در جامعه و سیاست باورمند نیستند، در بسیاری از حالات آنها حتی برای انتخاب همسر خود را ناتوان می‌پندارند، در سطح خانواده بیشتر از مردان خانواده زنان بالای دختران شان تأکید به رعایت سنت ها و عادات بازدارنده از تحصیل، مخصوصاً تحصیلات عالی، مشارکت و برابری دارند آنها هستند که دختران شان یا زنان فردای کشور را با افکار ناسالم گذشته باز تولید می‌کنند. بناءً اگر مسئله مشارکت زنان را بصورت قانونمند در برنامه ریزی های آینده ساز کشور در نظر بگیریم، توجه نخست باید به فرهنگ حاکم در کشور مبذول گردد، در ساختار فرهنگی کشور ما که عبارت از مجموعه ای عادات، عقاید، باورها، هنرها، آداب، اخلاق و حقوق متداول در میان مردمان ما می‌باشد، این باور حاکم است که زن ضعیف است، این باور باور خود زن است بایست این باور از ریشه دگرگون گردد، زنان کشور ما باید اولاً خود اعتماد به نفس پیدا کنند. رفتارهای نمایشی و حرکات سمبولیک درد زن جامعه مارا دوا نمیکند، بلکه برعکس

پروژه بیداری و آگاهی زن را بیشتر به مشکل مواجه میسازد. برویت قوانین کشور خاصاً قانون اساسی و قانون منع خشونت علیه زن راه های قانونی برای مشارکت زن در فعالیت های اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و اداره کشور هموار گردیده است اما این به هیچوجه کافی نیست زیرا از یکطرف در شرایط نا امن امروز کشور ما که دولت حتی در پایتخت توان تطبیق قانون را ندارد و در سراسر کشور ملوک الطوائفی با اندیشه های سنتی و تفکر زن ستیزی حاکم است این قانون اساسی و یا قوانین در این راستا چه دردی را دوا میکند، از طرف دیگر در جاییکه حتی قدرت دولتی با همین قانون حامی حقوق زنان حکمرانی داشته باشد نمیتواند بزور وارد حریم خانواده ایی که در آن فرهنگ و تفکر تبعیض علیه زن و مشارکت او در اجتماع حاکم است، گردد. بناءً با آنکه قوانین نقش ارزنده ای را در این راستا دارند اما زنان کشور ما به آگاهی از نقش خویش در تحولات اجتماعی، سیاسی و اقتصادی نیازمند اند، نحست باور های حاکم در ذهن خود زن تغییر یابد، زنان باید به موثریت مشارکت شان در جامعه باورمند گردند، آنها هم پسران و هم دختران شان را با باور های نو برای مشارکت عموم مردم بدون تبعیض جنسیتی و سایر نابرابری های اجتماعی تربیت کرده و به جامعه بسپارند. به قول جواهر لعل نهرو " برای بیدار شدن مردم این زنان است که باید بیدار شوند، وقتی دختری حرکت میکند خانواده به جنبش درمی آید پس از آن روستا، شهر و ملت نیز تکان خواهند خورد. اگرwal Aggrawal

این راه یک شبه نیست زحمات و قربانی های بیشماری را مطالبه دارد، تکانه های بیشماری در کشور ما وجود داشته و دارد که بیداری و آگاهی زنان را در پسوند خویش نهفته داشت ولی زنان کشور ما بنابر نبود سیستم اداره کننده و رهبری کننده نتوانست از آن بهره جویی موثر کند، حادثه فرخنده شهید در شهر کابل و حوادث بیشماری سنگسار ها، خود سوزی ها و خود کشی ها در سرتاسر کشور موثر ترین محمل های بیدار کننده محسوب میگردند تا ارگانهای مدافع برابری حقوق زنان، رسانه ها و ادارات فرهنگی در افغانستان با بهره جویی موثر از آن در بیداری این قشر بسیار با اهمیت و محوری جامعه و مشارکت اش در اجتماع، سیاست و اقتصاد استفاده میکرد. ما به هیچ پیشرفتی نایل نخواهیم گشت که عنصر ضد پیشرفت در تفکر محوری ترین قشر جامعه یعنی زنان حاکم باشد. تا زمانی که خود زنان به این باور و آگاهی نرسند که آنها مانند مردان انسان کامل توانمند بوده و در جامعه نقش مهمتر و بیشتر از مرد را دارا میباشند، فرو دست و فرادستی در جامعه در کار نیست و اگر زن خودش برای احراز جای و مقامش در تکاپو نگردد، این خودش است که سند محکومیت و فرو دستی اش را با وصف مقام شامخ اش در جامعه تسجیل میکند و اگر زنان جامعه ما بیدار نگردند این جامعه قرن های دیگر با این مشکلات که دارد تقلا خواهد کرد. زیرا همین زنان اند که پرورش دهنده گان اعضای فردای این جامعه اند. آنها از یکطرف مادران و یا تربیت دهنده گان فرزندان فردا را در خود پرورش میدهند و از طرف دیگر جوانان و پدران فرزندان فردا را به عهده دارند. ببینید در این دایره مستمر حیات زنان نقش تعیین کننده را دارند که بر علاوه اشتراک خودش در اداره، سیاست، اقتصاد و جامعه از اهمیت فوق العاده برخوردار میباشد بحیث زن و مادر فردا و فردا های ما به بیداری و آگاهی ایشان وابسته میباشد. یعنی حقا که جواهر لعل نهرو به اهمیت مستمر این عیب اجتماعی پی برده و این قشر را آغاز گر بیداری ملت دانسته است. همانطوریکه در شروع این مبحث متذکر شدم مشارکت همه اقشار در پیشرفت و توسعه اقتصادی، سیاسی و تکنولوژیک امریست نهایت ضروری ولی زنان کشور ما که نیمی از ظرفیت و امکانات کشور را احتوا میکنند از شبکه این مشارکت کاملاً به دور اند. برای رسیدن به این هدف والا در گامهای نخستین به شیوه های علمی و قانونمند اجتماعی این قشر از نعمت سواد بهره مند گردد، در کتب درسی سواد آموزی و سیستم تدریسی مکاتب و مدارس ضرر های ناشی از عدم مشارکت زنان در تحولات سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و تربیتی بصورت فها گنجانیده شود، ادارات مربوط شئون اسلامی و مدارس دینی آیات مبارکه قرآن مجید را که از انسان برغم موجود یکسان بدون تفکیک برتر و ابتر یا فرادست و فرو دست به کرات یادآوری کرده است و آیاتی که در باره قدسیت زنان و مادران یادآور شده است طی درسنامه ها و مواد توضیحی و خطبه های نماز های جمعه و سایر خطابه های دینی به همه مبلغین مذهبی و امامان مساجد بحیث وظیفه

انسانی و دینی داده شود، سازمانها و ارگانهای حمایت از حقوق زنان به شیوه ها و ذرائع موثر و ممکن زنان را به این باور برسانند که بدون مشارکت آنها در تحولات اجتماعی هیچگاه خانواده خوشبخت نمیداشته باشد، یعنی خوشبختی خانواده و جامعه مستقیماً به او رابطه دارد، نباید در زیر فشار کشور های خارجی و موسسات آنها که از طرف تمویل کننده گان شان میلیون ها دالر را به این منظور دریافت میکنند تنها به اشتراک زنان به حیث سوژه های نمادین، سمبولیک و نمایشی در ساختار اداره بسنده کرد، نباید اجازه داده شود تا از زنان تنها در پر کردن صندوق های رای آنها برای کامیابی همان جنگ سالاری که زن را در محکمه صحرایی در ملای عام دره زده و سنگسار میکند سوء استفاده گردد، چنانچه این نکته از جانب همه جامعه شناسان کاملاً پذیرفتنی است که زنان تنها با داشتن حق رای صاحب تمام حقوق شهروندی کامل سیاسی نمیگردند. بسیار ضروری است تا هویت، شخصیت و طرز فکر نماینده گان زن در ارگانهای انتخابی و انتصابی کشور با هویت، شخصیت و طرز فکر رای دهنده گان زن یکسان گردد انوقت است که ما میتوانیم از یک مشارکت قانونمند اجتماعی و نهادینه شده بحث کنیم، آنگاه است که زنان میتوانند در تمام مشارکت ها اعم از مشارکت سیاسی یعنی شرکت ارادی و آگاهانه، دایمی و یا دوره ای در پرتو قوانین برای انتخاب شدن و یا انتخاب کردن مقامات رهبری کننده دولت قوه های مقننه، قضاییه و اجراییه و یا ادارات انتخابی دیگر، مشارکت اجتماعی یعنی شرکت آگاهانه و داوطلبانه در بسط و توسعه مسئولیت پذیری، خرد ورزی برای انکشاف جامعه که باعث ثبات و توازن جامعه میگردد و مشارکت اقتصادی یعنی شرکت آگاهانه و داوطلبانه مردم در پروسه تولید و توزیع مناسب و عادلانه، مصرف اشیای تولیدی، سرمایه گذاری، صرفه جویی و پس انداز، استفاده موثر از همه منابع خاصاً منابع کمیاب و بصورت کل مشارکت اقتصادی به مفهوم اشتراک آگاهانه و داوطلبانه مردم در همه امور مربوط به معیشت و اقتصادمیباشدبرخوردار گردند. ادارات تعلیم و تربیه و تحصیلات عالی و اطلاعات و فرهنگ در راستای با سواد سازی، آگاهی و دانش تخصصی و مسلکی زنان تدابیر جامعه شناسانه ای را به اجرا در آورند. جلب زنان در پروسه تولید صنعتی و تکنولوژیک و در عین زمان تدابیر آگاه سازی یکی از راه های دیگریست که به بیداری و مشارکت زن در اجتماع کمک میکند. تأسیس باشگاه های مهد کودک، شیرخوارگاه ها، ادارات خصوصی نظافت و توسعه شبکه های غذای آماده و قابل دسترس برای عموم درسراسر کشور یکی دیگر از راه های رهایی زن از سیطره این مفکوره حاکم که او تنها فرد بی بدیل فرزند داری و نظافت خانه و خانواده است، میباشد.

استقلال فکری زن جامعه ما از سیطره فرهنگ حاکم موجود همچنان وابسته است به معیشت اقتصادی زن که از جانب مرد تأمین میگردد و زنان جامعه ما بنابر وضعیت موجود تنها امید شان به مرد نفقه ده است، اگر اصل مشارکت در جامعه تأمین گردد همه اتباع به ماهیت این اصل پی ببرند، زنان کشور ما در سیستم سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی بحیث عناصر داوطلب، آگاه و هدفمند جا داشته باشند و خود را توانمند، مستعد، معاش بگیر و مستقل احساس کنند، آنگاهست که این فرهنگ جایش را به مشارکت یکسان همه اعضای جامعه میدهد و زن در ساختار جامعه جایش را بحیث انسان کامل الحقوق احراز میکند و رفاه و معیشت سراسری از این مشارکت حاصل میگردد. مشارکت زنان در حوزه های اجتماعی، سیاسی و اقتصادی کشور از یکطرف حقوق شهروندی و دیموکراسی را در تمام ساختار های حیات کشور نهادینه و تکمیل کرده و از طرف دیگر متضمن پیشرفت و اعتلای جامعه بوده و باعث رفاه عمومی و بلند رفتن سطح درآمد خانواده ها میگردد.

اعتیاد، تولید و ترافیک مواد مخدر

بحران اعتیاد، تولید و ترافیک مواد مخدر در کنار بحران های هسته ای، بحران ازدیاد جمعیت و بحران محیط زیست چهارمین بحران جهانی است که نه تنها برای کشور ما بلکه برای تمام کشور های جهان به یک آفت بزرگ تبدیل شده و این فاجعه بزرگ بشریت را تهدید به نابودی میکند و لبه تیز آن متوجه نسل جوان یعنی نیروی فعال و سازنده گان اهم جامعه میباشد.

در باره استفاده از مواد مخدر گفته میشود که به اندازه عمر بشر در روی زمین قدامت داشته در مومیایی های سومری ها ۳۸۰۰ سال قبل از میلاد هم آثاری از روغن خاشخاش دیده شده است، ولی در باره کشت آن کدام تاریخ خاصی و یا در کدام منطقه مشخص جغرافیایی اسنادی در آرشیف های بین المللی وجود ندارد، به این مفهوم که کشت و استفاده مواد مخدر پدیده جدید عصر ما نه بلکه پیشینه ای طولانی در تاریخ دارد. در سال ۱۸۳۰ انگلیس ها که خریدار بسیار بزرگ چای چینی بودند و بنابر اینکه کالای بدیل برای معاوضه چای چینیایی نداشتند مجبور بودند از ذخایر بانکی نقره خویش قیمت چای را بپردازند که این امر به کسر ذخایر نقره بریتانیا بیانجامید، نیروهای استعماری انگلیسی در هندوستان کالونی انگلیس دهقانان هندی را به کشت تریاک تشویق و مجبور ساختند که صدور تریاک به چین منحصراً کالای بدیل چای باعث آن گردید که بسیاری از چینیایان معتاد گردند و بخش اعظم نیروی فعال کار و دهقانان چینیایی به نیروی عاطل و باطل جامعه تبدیل گردیده و آفت اعتیاد همچنان ادامه داشت تا اینکه حکومت چین واردات تریاک را ممنوع قرار داده و ذخایر تریاک انگلیسی ضبط و حریق گردید تا اینکه انگلیسها در جولای ۱۸۴۰ به این کشور حمله کرده و جنگ خونین و خائمانسوزی برای چینیایان که عواقب آن تباہ کنی را هم در قبال داشت در گرفت که در تاریخ به جنگ تریاک معروف است. هدف از یادآوری تاریخ در این باره همانا جلب توجه خواننده گان میباشد به مسله با اهمیت که کشور گشایان و استراتژیست های آنها از همه ذرایع و وسایل برای برآورده شدن اهداف شان استفاده میکنند. چنانچه در سال ۱۹۷۹ زمانیکه ساندینیستهای انقلابی در نیکاراگوا حکومت را در دست گرفتند، سازمان سیا CIA کنترا ها مخالفین حکومت ساندینیست ها را به توسعه و گسترش مزارع درخت کوکا تشویق کرده و همچنان تولید و قاچاق کوکائین را مستقیماً زیر نظر داشتند تا از عواید حاصله این مواد مخدر که به شمول ایالات متحده امریکا به تمام دنیا قاچاق میشد سلاح و تجهیزات نظامی برای کنترا ها تهیه کرده و آنها را بر علیه ساندینیست ها تعلیم، تربیه و تجهیز میکردند، که رونالد ریگان رئیس جمهور وقت امریکا به این عملیات سری CIA صحه گذاشته بود.

بعد از کودتای ثور سال ۱۹۷۸ و مداخلات اتحاد جماهیر شوروی وقت در امور افغانستان و سیاست های استیلانه گرانه شان در منطقه، ایالات متحده امریکا یکجا با متحدین غربی و عربی اش به یاری همه جانبه متحد منطقوی شان پاکستان پلانه های بزرگ و استراتژیک را در قبال دولت نو تشکیل افغانستان رویدست گرفتند که مهمترین بخش آنرا تشکیل سازمانها و احزاب سیاسی زیر القاب تنظیم های جهادی در خاک پاکستان و ایجاد گروههای

چریکی مسلح در قرآ وقریه جات افغانستان که البته تربیه، تعلیم، تجهیز و سوق و اداره این گروپ ها بوسیله اداره استخبارات نظامی پاکستان ISI که بودجه آن از جانب ایالات متحده امریکا، عربستان سعودی، عده از کشور های اروپای غربی و کشور های عربی هم پیمان امریکا تمویل میگردد، تشکیل میداد. در جریان این مداخلات اداره استخبارات مرکزی امریکا CIA به همکاری اداره استخبارات نظامی پاکستان پلان مخرب و تباه کن کشت تریاک را به قوماندانان جهادی ساحات هم مرزافغانستان با پاکستان وایران مطرح وبه منصفه اجرا گذاشت. با تطبیق این پروگرام از یکطرف عواید بدست آمده مصارف نظامی وملکی احزاب وگروپ های چریکی را که سهم ایالات متحده امریکا بود تأمین میکرد واز طرف دیگر با ترویج اعتیاد در بین جوانان مهاجر افغان در کمپ های مهاجرین پاکستان وایران، که علاقه به شرکت در فعالیت گروپهای چریکی وبه قول خودشان جهاد را نداشتند، آنها را به عناصر بی اراده، عاطل و ناتوان تبدیل کردند و به این ترتیب از یکطرف کشت، تولید، قاچاق مواد مخدر و اعتیاد را به یک بحران بسیار بزرگ با ابعاد وسیع جهانی برای کشور ما تبدیل کردند واز طرف دیگر ابعاد جنگ را که از همین مسیر تغذیه میگردد وسیع تر ساخته وروز تا روز ساحات کشت تریاک وسیع تر ووسیعتر میگردد. آنها در همانزمان این را بخوبی میدانستند که با جهانی ساختن شبکه قاچاق مواد مخدر افغانستان به همکاری CIA با انبوه مشکلات که دامنگیر افغانستان میگردد، دولت این کشور در این نزدیکی ها هرگز قادر به حل این بحران نخواهد بود و آنها از این تجارت همچنان سود خواهند برد. موجودیت عریض وطویل قوای ناتو و ده ها هزار نیرو های مسلح ایالات متحده امریکا تحت پروگرام مبارزه علیه تروریزم و مواد مخدر از سال ۲۰۰۱ بدین سو در افغانستان خاصاً درست در همان کناره های سرحد افغانستان با پاکستان وایران یعنی همان محلاتی که در جریان سالهای ۱۹۸۰ بعد زیر نظر CIA و ISI برای کشت تریاک در نظر گرفته شده بود این نظریه را ثابت میسازد که تا هم اکنون این پروگرام زیر نظر آنها همچنان ادامه دارد. بر اساس گزارش اداره مبارزه با جرایم و مواد مخدر سازمان ملل متحد (UNODC) در سال ۲۰۰۰ در حدود ۸۰۰۰ هکتار زمین در ساحات جنوبی افغانستان مخصوصاً ولایات هلمند، ارزگان ونیمروز کشت تریاک صورت میگرفت که حدود ۸۰۰ تن تریاک تولید خالص داشت اما بعد از ورود قوای خارجی در افغانستان وآنهم مستقر شدن شان در ولایات جنوبی هلمند، ارزگان ونیمروز در سال ۲۰۰۲ تولید تریاک به ۲۱۰۰ تن، در سال ۲۰۰۳ این تولید به ۳۶۰۰ تن، در سال ۲۰۰۶ تولیدات تریاک به ۶۱۰۰ تن، در سال ۲۰۰۷ به ۸۲۰۰ تن ودر سال ۲۰۱۷ این رقم به ۹۰۰۰ تن افزایش یافت، بر اساس گزارش همان سازمان عواید ناشی از صدور وقاچاق تریاک بین سالهای ۲۰۰۱ تا ۲۰۱۰ به ۷۰ میلیارد دالر رسیده است که از آنجمله ۲۰۰ میلیون دالر آن یعنی سالانه ۲۰ میلیون دالر به مخالفین مسلح دولت افغانستان غرض پیشبرد فعالیت های تخریبی و تروریستی آنها در داخل افغانستان به آنها داده شده است. با تأسف فراوان باید گفت که امروز ارگانهای مبارزه با مواد مخدر افغانستان رقم ۳,۵ میلیون نفر هموطنان ما را که به نحوی از مواد مخدر استفاده میکنند راجستر کرده است که وضعیت ۱/۵ میلیون نفر آنها بسیار نگران کننده توصیف گردیده است، فیصدی درشت این آمار را جوانان بین سنین ۱۶ تا ۴۰ سال تشکیل میدهند. آخرین آمارمنتشره اداره مبارزه باجرایم و مواد مخدر ملل متحد و ارگانهای مبارزه با مواد مخدر افغانستان از سالهای ۲۰۱۷ - ۲۰۱۶ حکایت از کشت کوکناردر حدود ۳۲۸ هزار هکتار زمین دارد که این رقم چهاربرابر بیشتر از زمین است که در افغانستان در سال ۲۰۰۱ کوکنار کشت میشد، بر اساس آمار منتشره اداره مربوط ملل متحد (UNODCP) ووزارت مبارزه با مواد مخدر افغانستان

در سال ۲۰۰۱ حدود کمتر از ۸۰۰۰ هکتار زمین در افغانستان کوکنار کشت میشد، هم اکنون از برکت موجودیت و حمایت قوت های مسلح خارجی افغانستان در رأس هلال طلایی کشور های مولد مواد مخدر در جهان چون پاکستان، ترکیه، لبنان و سایر کشور های تولید کننده مواد مخدر بزرگترین تولید کنند و صادر کننده مواد مخدر در جهان میباشد. در حالیکه مقامات ایالات متحده امریکا و شرکای غربی شان تا هنوز هم ادعا دارند که ادامه موجودیت قوت هایشان در افغانستان بر علاوه مبارزه با طالبان برای جلوگیری از تبدیل شدن افغانستان به دولت مواد مخدر (نارکو ستیت) است.

به هر حال مواد مخدر یک بلا و مصیبت جهانی بوده که نه تنها امنیت ملی و بین المللی را تهدید میکند بلکه سلامت فکری، جسمی و اخلاقی همه انسانهای روی زمین را تهدید میکند.

بر اساس آمار های ارائه شده از جانب اداره مربوط سازمان ملل متحد در سال ۲۰۱۵ بیش از ۲۵۰ میلیون نفر در جهان مواد مخدر استفاده کرده و بیش از ۵ میلیون نفر در جهان با اعتیاد دست و پنجه نرم میکنند، به قول خانم مارسیدن سفیر بریتانیا در کابل " ۹۵ % هروئینی که در بریتانیا به فروش میرسد تولید شده در افغانستان است." ببینید کی این مسئله را عنوان میکند؟ نماینده سیاسی کشوری که حدود بیش از دوصد سال در متن سیاست های افغانستان بگونه مستقیم و غیر مستقیم حضور داشته و در این دو دهه اخیر نیروهای مسلح و ساز و برگ جنگی اش در افغانستان و بویژه در همان ولایاتی که حدود ۸۵ % هروئین تولید شده را کشت و پروسس میکند حضور مستقیم داشته اند. ببینید چطور از زیر بار مسئولیت طفره میروند و به جهانیان نقش قربانی را بازی میکنند، در حالیکه طراح و عملی کننده این توطئه خودشان اند.

تریاک، شیر و سوخته تریاک، هروئین، کودئین، مورفین، کوکائین، چرس یا حشیش و ماری جوانا مشهور ترین و شایع ترین مواد مخدر در جهان میباشد، تریاک از غوزه گیاه خشخاش که در افغانستان بنام بوته کوکنار شهرت دارد بدست آمده و منبع اصلی هروئین، مورفین و کودئین هم همین تریاک میباشد. کوکائین از برگهای درخت کوکا بدست می آید که این درخت تنها در کشور های امریکای جنوبی نمو و رشد میکند و چرس یا حشیش نوع دیگری از مواد مخدر بوده که از سرشاخه گیاه شاهدانه یا بوته چرس بدست می آید، همچنان ماری جوانا از برگ های گیاه شاهدانه یا بته چرس بدست می آید و سایر انواع تابلت های مواد مخدر و تابلت های شادی بخش چون اکستاسی ویا ال - اس - دی همه و همه از همین منبع تریاک تولید میگردند.

نقش دولت ها و سازمانهای استخبارات شان در استفاده از کشت، تولید و قاچاق مواد مخدر برای پیشبرد اهداف تاکتیکی و استراتژیک نظامی و سیاسی شان در گوشه و کنار جهان خاصاً در کشور هاییکه با معضلات و بحران های درونی و منطقوی درگیر اند در گسترش این آفت یک معضل بزرگ جهانی را ایجاد کرده است و این جنگهای مخفی تریاک روزانه هزاران قربانی از میان مردم به ویژه جوانان گرفته و حکومتهای مافیایی را در این کشور ها به قدرت رسانیده و دنیا را با این فساد تهدید میکنند. هم اکنون کارتلهای افغانستان، مدلین و کالی بوگوتا در کلمبیا و تریاد های چینایی و هنگ کانگی که تقریباً تمام دنیا را زیر پوشش فعالیت های جنایتکارانه و قاچاق مواد مخدر خویش دارند. که تمام این فعالیت ها در راستای منافع کشور های بزرگ و مخفیانه زیر پوشش و نظر سازمانهای استخباراتی آنها فعال اند. هم اکنون این باند ها و کارتلها تبهکار بر علاوه مواد مخدر به تجارت اسلحه هم مصروف بوده و از زیر ساخت های مدرن عصر حاضر چون کمپیوتر، ماهواره یا ستلایت، تجهیزات الکترونیک برای

ارتباطات وسیع بین المللی، سلاح های مدرن و همه وسایل حمل و نقل مجهز میباشند. فروش مواد مخدر بوسیله فروشندگان ناشناس و بی هویت از طریق دارک نت (Darknet) وبا پرداخت دیجیتالی بیت کاین (Bit coin) فرصت جدیدی است که به قاچاقچیان مواد مخدر داده شده تا مردم را با دست باز تر به این آفت مبتلا سازند. فروش مواد مخدر از طریق دارک نت بین سالهای ۲۰۱۳ - ۲۰۱۶ افزایش ۵۰٪ داشته است و این پروسه به شدت دارد توسعه می یابد.

امروزه در جهان بین همه انواع فعالیت های جنایتکارانه، دهشت افگنی، تروریسم، بنیاد گرایی اسلامی در اشکال مختلف آن، فحشاء، نا هنجاری های اخلاقی و فرهنگی، خشونت و مواد مخدر رابطه مستقیم وجود دارد حتا در تهاجم و نفوذ فرهنگی، انحطاط اخلاقی و سایر انحرافات اخلاقی در جوامع مواد مخدر نقش بسیار بزرگی را ایفا میکند. یعنی همه این آفت های سازمان یافته چون جهاد و جهادیزم، طالب و طالبانیزم، داعش یا دولت اسلامی، کشت و قاچاق مواد مخدر، قاچاق انسان در گوشه و کنار دنیا، قاچاق سنگهای قیمتی و معادن کشور ها، بروز و تشدید جنگهای ذات البینی میان مردمان کشور ها تحت عناوین و محمل های مختلف فرهنگی، مذهبی، قومی، زبانی، تشدید اختلافات کشور ها خاصاً همسایگان و ده ها اعمال جنایتکارانه همه و همه یا مستقیماً از جانب قدرت های بزرگ و یا تحت نظر و حمایت مالی آنها در راستای منافع و استراتژی های آنان در کشور ها و در میان مردمانی به منصفه اجرا در می آید و به ثمر مینشیند که باشندگان آن سرزمین ها درکی از منافع ملی نداشته و باور به هویت ملی و اتحاد مردم در دفاع از منافع عموم وجود نداشته باشد که در نتیجه حکومت های ضعیف، دست نشانده، فاسد، مافیایی، برآورده ساز و تعمیل کننده منافع اجنبیان و در نقطه مقابل منافع ملی و منطقوی عرض اندام میکنند. یعنی باز هم بر میگردیم به همان سوال اساسی و تعیین کننده، کدام مردمان در برابر این بلا ها، دهشت و وحشت بیشتر آسیب پذیر و شکننده و نا توان میباشند؟ فقط آنهاست که منافع همگانی مردمان و کشور شان را درک نکرده، در میان خویش اتحاد نداشته به وحدت ملی معتقد نبوده اند، در پی منافع شخصی بصورت مستقیم و غیر مستقیم نوکر زرخیز بیگانه میشوند و در کشور شان به عناوین مختلف آتش جنگ، برادر کشی، تولید مواد مخدر، اعتیاد، آدم ربایی، قتل، غارت، فساد، بی عدالتی و بی اعتمادی و بی باوری را می افروزند. در گام نخست ضروری است تا مردم کشور به این آگاهی برسند که وحدت ملی در جهت دستیابی به منافع ملی از پیش شرط های اساسی حل همه معضلات اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی میباشد، متعاقباً چالش های ملی و بین المللی فراروی مبارزه فیصله کن با کشت و تولید و قاچاق مواد مخدر در کشور ما از جانب تیم های متخصصین امور اداره محلات، قانون گذاری، زراعت و آبیاری، اقتصاد، امور امنیتی، تجارت و امور بانکها شناسایی و راه های برون رفت عملی تعیین و قوانین سخت گیرانه تر با استفاده از تجارب کشور هاییکه در این زمینه به موفقیت هایی نایل آمده اند اتخاذ گردد، در گام نخست آنده از اراکین دولتی یا اعضای حکومت پنهان (که در مباحث قبلی از آن نام بردیم) که در کشت، تولید و صدور مواد مخدر مستقیم و یا غیر مستقیم دست دارند به پنجه قانون سپرده شده و دست و تأثیر شان از این آفت کوتاه گردد، نقش رسانه ها در افشای کانالهای پروسس و ترافیک مواد مخدر و پیوند های بین المللی شان از اهمیت فراوان برخوردار میباشد، همچنان بیدار سازی مردم و رسانیدن آگاهی به آنها یک وظیفه مشترک ارگانهای تعلیم و تربیه، اطلاعات و فرهنگ، ادارات ارگانهای محلی در همکاری مستقیم ادارات یونیسف UNICIF، بهداشت جهانی WHO و اداره مبارزه با جرایم و مواد مخدر UNODCP ملل متحد میباشد تا مردم نه تنها از مضرات مواد مخدر در وجود

انسانها آگاهی حاصل کنند بلکه آنها از عواقب تراژیدی این آفت بزرگ در جامعه و اداره کشور نیز با خبر گردند، مردم باور و اعتقاد پیدا کنند که رهایی از پدیده شوم مواد مخدر و اعتیاد مستقیماً بستگی به آزادی و خوش بختی آنها دارد، مزارع کوکنار با استفاده از کشت جایگزین به دهقانان از بین برده شود، برای مبارزه قاطع بر ضد کشت، تولید و صدور مواد مخدر به انسانهای معتقد و با ایمان در راه منافع ملی، متخصص، وطن دوست، پاک طینت و فدا کار در چوکات اداره مبارزه با مواد مخدر پولیس ضرورت است، این اداره زیر نظر مستقیم رئیس جمهور و یا یکی از معاونینش اداره گردد.

فقر فرهنگی و خرافات

فقر فرهنگی و ندانستن مردم از فرهنگ کشور خود شان و اعتقادات و باور های خرافی یکی دیگر از چالش های فراروی کشور ما میباشد که یقیناً در پروسه ملت شدن و آگاهی از منافع ملی نقش بارز و بسیار با اهمیتی دارد. این بی خبری مردم از فرهنگ بومی خود شان را فقر فرهنگی میتوان گفت و این امر باعث میگردد تا هجوم فرهنگی در کشور صورت گرفته و مردم ما را از خود بیگانه سازد و همه ارزش های مادی و معنوی خودی یا بومی بی ارزش گردند و مردم با فرهنگ خود بیگانه گردند همانست که جایش را یا خلایش را فرهنگ بیگانه پر کرده و بر شئونات جامعه تاثیر گزار گردد. این مسئله نه تنها زیانهای مادی را بر جامعه ما وارد میکند بلکه مردم را نه تنها با فرهنگ خود شان بیگانه میسازد بلکه با وطن و زادگاه شان نیز بیگانه میسازد و از احساس شان برای هویت واحد و یک ملت واحد جلوگیری بعمل می آید.

برای جلوگیری از هجوم فرهنگی بیگانه لازم است تا همه داشته های فرهنگی کشور ما داشته های تاریخی این مرز و بوم از طریق کتب درسی، مکاتب، کورسهای آموزش سواد و موسسات تحصیلات عالی، بروشور های تبلیغاتی، رادیو، تلویزیون، جراید، مجلات، منبر مساجد و تکایا و بوسیله مبلغین در قطعات و جزو تاهای ارتش، پولیس و ارگانهای امنیتی، قضایی و عدلی به آگاهی عموم ملت رسانیده شود تا آنها فرهنگ خودی و بیگانه را تشخیص داده بتوانند، به مردم توضیح گردد که بیگانگی از فرهنگ خود و چسبیدن به فرهنگ بیگانه چه مصیبت هایی را به خودشان و جامعه باعث میگردد.

در اینجا قابل یاد دهنانی میدانم که خرافات و پدیده های موهوم غیر عقلانی تحت نام عقاید مذهبی مشکل دیگر است که تا کنون در کشور ما متأسفانه ذهنیت های مردم ما را در گرو گرفته که از یکطرف فضای منطق و استدلال و بحث های مستدل را در میان مردم محدود میسازد و از طرف دیگر از اشتراک فعال مردم در رویداد های سیاسی، اجتماعی، عقیدتی و فرهنگی

جلوگیری بعمل آورده مردم ما را اعم از زن و مرد، پیر و جوان عاطل و باطل ساخته و همه را به این معتقد گشتانده که به هر چه داری یا برایت میرسد شکر کن و از تلاش برای بهبود زنده گی و آینده ای بهتر صرف نظر کن که این امر در تمام ابعاد جامعه اعم از اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و نظامی باعث عقب مانگی عمومی میگردد.

خرافات چیست؟

یک کمی در این باره توضیح ارائه کنم تا این معضل بصورت درست و منطقی برای همگان قابل درک باشد. خرافات پاره ای از باور ها و اعتقادات مردم است که هیچکدام پایه ای علمی و منطقی نداشته و فهم بشر تا کنون آنرا به اثبات نرسانیده است ولی تأثیرات بسیار ناگوار در زنده گی اجتماعی، اقتصادی و سیاسی جامعه و افراد آن وارد میکند. خرافات از زمانه های بسیار دور در زنده گی انسانها وجود داشته تا حدی که انسانهای اولیه تمام فعل و انفعالات غیر عادی زنده گی مثل سیلاب، آب خیزی، زلزله، آتشفشان، خشکسالی، بیماری های خطرناک و قحطی را از جانب قدرت های نامریی مرموز میدانستند و برای رفع و جلوگیری آن پیوسته محتاج رمال، تعویذ نویس و جادوگر بوده اند و فهم شان این بود که تنها بوسیله رمل، تعویذ و جادو میتوان جلوگیری آفت ها و بلا ها شد.

اساساً تا کنون علما و دانشمندان علوم اجتماعی و تجربی کدام تعریف معین از خرافات ارائه نکرده اند اما همه برویت خرافات و پدیده های موهوم موجود در اجتماع در وجود مصادیقش و پیامد های اجتماعی آن آنرا به مردم توضیح کرده و با ذکر مثال های اجتماعی آنرا به معرفی میگیرند، شناسایی خرافات بسیار ساده هم نیست زیرا هیچ آزمایشگاه و لابراتواری برای تشخیص خرافات و تفکیک آن از دیگر باور ها، سنت ها و اعتقادات مردم در دسترس بشر نمی باشد و همچنان خرافات و پدیده های موهوم کدام مرز معین با سایر باور ها، سنت ها و اعتقادات مردم ندارند آنرا از عقاید مردم جدا کرده مرزبندی کنیم.

با استنباطات جامعه شناسانه و روان شناختی خرافات را چنین میتوان دسته بندی کرد:

خرافات آرمانی، عقیدتی یا جهانبینی مانند باور به خدایان، ارواح خبیث و جادو که به جادوی سیاه و سفید منقسم گردیده است.

خرافات در شیوه و روش زنده گی چون فال بینی، چشم زدن، کف بینی، بد شانس، خوش شانس، سفر، عروسی، تولد، رفع نحس ها و غیره موهومات.

خرافات در باره مسائل ماورآ طبعیت مانند پیشگویی در باره خشکسالی، قحطی، امراض، فاجعه و مرگ.

خرافات در باره اعداد، ارقام، رنگ ها، روز ها و زمان یعنی روز ها و اعداد نحس و سعد، اشیای سعد و نحس، رنگ های سعد و نحس و صد های دیگر که هیچکدام پایه و اساس منطقی و عقلانی نداشته و مردم را از جد و جهد، استنباط آگاهانه از مسایل بدور ساخته و به موهومات باورمند میسازد.

رشد و شیوع خرافات در کشور های مختلف فرود و فراز های مختلف را تجربه کرده است. گاهی با اعتقادات مذهبی مردم عجین شده و به جهان بینی مسلط تبدیل شده و اگر کسی به آن مخالفت کرده خطرات مرگ را بجان خریده است، مثال فرخنده شهید در شهر کابل نمونه مستند و بارز از این خرافه پرستی میباشد، پژوهش های جامعه شناسی بما نشان میدهد که خرافات و عقاید خرافی بیشتر در مواقعی شیوع پیدا میکند که جامعه با خطرات جنگ، بی نظمی های اجتماعی، اضطراب های اجتماعی ناشی از خشکسالی، قحطی، شیوع امراض مزمن و خطرناک و پدیده های مهلک که انسانها تفوق بر آنرا در توان خویش نبینند روبرو باشد. بطور کل باور و اعتقاد به خرافات در یک اجتماع زمانی بیشتر میگردد که جای عقل، خرد و

استدلال منطقی را جهل، نادانی، بیسوادی و عدم اعتماد به آینده بگیرد و مردم احساس کنند که در مانده شده اند. همان است که به خرافات پناه برده جای استدلال و منطق را موهومات، تعویض، دنبال، جادو، سحر، روپا پردازی، بخت باز کردن، طالع بینی، رمل اندازی، کف بینی، احضار اشباح، افسون و اعداد و روزها و رنگ های خوشبختی و نحس و صد ها موهومات ناشایست دیگر که پیامد ها و نتایج بسیار زیانبار را در جامعه باعث میگردند و مردم را از رسیدن به درک حقیقت و طرق و شیوه های عقلانی تفکر باز میدارد، روحیه مبارزه و تلاش برای زنده گی بهتر و تلاش برای حل منطقی پرابلم ها را مردود ساخته مردم را تن پرور و منفعل ببار می آورد. بدترین ویژه گی خرافات اینست که بسیار سهل و به بسیار آسانی در میان مردم جا گرفته و به بسیار مشکل از جامعه زدوده میشود. روان شناسان به این نظر اند که مردمان متعصب، اقشار بیسواد و نادان اجتماع در برابر خرافات بیشتر آسیب پذیر تر اند و جوامع با سواد و بدون تعصبات کمتر آسیب پذیر اند یعنی جاییکه عقل و تفکر علمی حاکم است جایی برای خرافات باقی نمی ماند. از لحاظ فردی هم خرافات انسان را به بی اراده گی و بی نقش بودن در سرنوشتش تلفیق میکند تا او را از فعالیت اجتماعی برای بهبود زنده گی اش مانع میگردند. ولی در جوامع بویژه جوامع عقب نگه داشته شده و آشوب زده هستند فراوان گروه هایی فرصت طلب که از بیسوادی، خوش باوری و وضعیت ناهنجار روحی مردم سوء استفاده کرده و به ترویج خرافات میپردازند و بیشتر افراد مضطرب، آنانیکه اعتماد به نفس ندارند، آنانیکه به دین و آئین خویش ایمان راسخ ندارند، افراد احساسی در معرض سوء استفاده بیشتر این گروه ها قرار گرفته و بدین ترتیب خرافات در جامعه شیوع پیدا میکند. همچنان پژوهش های جامعه شناسی و روان شناختی میروساند که بطور اوسط زنان بیشتر از مردان باور های خرافی دارند و به شیوع خرافات در جامعه نقش دارند، وسایل ارتباط جمعی بویژه تلویزیون و اینترنت هم نقش بسزایی در ترویج خرافات در جامعه دارند که امروزه تقریباً روان اکثریت آنها بیکه به این وسایل دسترسی دارند در گرو این وسایل اطلاعات جمعی خاصاً تلویزیون و اینترنت میباشد.

ارگانهای اداره دولت در امور فرهنگی، مذهبی، موسسات تحصیلات عالی و متولیان دینی با این پدیده شوم به مبارزه بی امان برخاسته و واقع بینی و واقع گرایی را در میان مردم ترویج کنند، مردم بایبست ریشه یابی مستدل و منطقی از قضایا و طرح ها داشته باشند و موهومات و خرافات قانوناً قدغن گردد. وسایل اطلاعات همگانی بویژه تلویزیون با نشر برنامه های مشخص این پدیده نا میمون را با تمام ابعاد خطرناک اجتماعی آن به مردم روشن سازد تا مردم نه تنها به آن اعتقاد نداشته باشند بلکه این خرافات مایه نفرت همگانی گردد، الگوی فرخنده به مثابه لکه ننگ خرافات پرستی در کشور بحیث بهترین تکانه تبلیغاتی و آگاهی مردم برای زدودن این پدیده شوم بازتاب سراسری پیدا کرده و حکومت برای جلوگیری از تکرار چنین حوادث برای خشکاندن ریشه ها و عوامل این پدیده نا میمون تدابیر مشخص اتخاذ کند. نویسنده گان و نهاد های آموزشی و تربیتی با نشر آثار علمی برای رد خرافات در تربیت اولاد وطن از طریق سیستم آموزشی و همچنان لازم است تا ریشه های اصلی خرافات که همان جهل و نادانی است بوسیله با سواد سازی عمومی مردم و پخش و اشاعه حقایق مستدل در جامعه از بین برده شود و در گامهای بعدی بوسیله ارگانهای فرهنگی و مذهبی و ادارات پژوهشی علمی ریشه ها و عوامل بروز خرافات ریشه یابی شده و راه های برون رفت از آن معین گردد. یعنی تدابیر سراسری غرض نجات جامعه از این بلای مهلک اجتماعی در همکاری تنگاتنگ تمام ارگانهای ذیربط اتخاذ و عملی گردد.

معضل بیکاری و اشتغال

بیکاری در کشور ما یکی از معضلات بسیار خطرناکی دیگر است که هم امنیت عمومی کشور هم اقتصاد و هم روابط اجتماعی شدیداً از آن متأثر می‌باشد. با وصف آنکه کدام احصائیه معتبر در زمینه وجود ندارد با آنهم اکنون ادارات احصائیه رقم ۸۰۰ هزار بیکار را از مجموع افراد واجد شرایط کار در کشور را ارائه می‌دهند که رقم ۲۳٪ بیکاری را از مجموع افراد واجد شرایط کار که بر اساس احصائیه های منتشره دولت افغانستان ده میلیون تخمین زده شده است نشان می‌دهد که همچنان سالانه حدود ۵۰۰ هزار نفر از صنف ۱۲ مکاتب و مؤسسات تحصیلات عالی فارغ شده و به رقم بیکاران افزوده میشوند در حالیکه اداره کار و امور اجتماعی در سال ۱۳۹۵ (۲۰۱۶) از خالی بودن حدود ۲۵ هزار محل کار در ادارات دولتی حکایت دارد. اما اداره ملل متحد و بانک جهانی رقم بیکاران را در افغانستان سه میلیون نفر گزارش می‌دهند که در هر دو رقم ارائه شده زنان شامل نیستند، اگر زنان در امور اجتماعی و اقتصاد جامعه فعال گردند این تعداد دو برابر افزایش پیدا میکند، که به گزارش ادارات حکومت افغانستان و اداره مهاجرت سازمان ملل متحد بازگشت مهاجرین از کشورهای پاکستان و ایران به افغانستان پیوسته به این معضل مؤثر بوده است. دولت این معضل را به دو فکتور اساسی برگشت مهاجرین از کشورهای پاکستان و ایران و از بین رفتن محلات کار در ساحات تحت نفوذ طالبان ارتباط داده و از زیر بار مسؤولیت شانه خالی میکند، در حالیکه در اثر جنگ های فرسایشی چهار دهه اخیر بر اساس آمار منتشره اداره ملل متحد بین ۸۵ تا ۹۲٪ هستی کشور به شمول چراگاه ها، زمین های زراعتی، سیستم آبیاری سنتی و مدرن کاملاً تخریب شده که برای اعمار مجدد این همه خرابه ها نه تنها تمام افراد مستعد نفوس افغانستان به کار گماشته میشد بلکه دو برابر آن به نیروی کار نیازمند میبودیم، اما با تأسف بنا بر عدم مدیریت سالم اقتصادی، فهم کاملاً وارونه و نادرست از سیستم اقتصاد بازار از دولت گرفته تا سرمایه دار و صاحبان فابریکه ها و مردم همه و همه به بیراهه رفتند. اداره دولت و ارگان های امور اقتصاد در عرصه مکلفیت و مسؤولیت شان بر طبق مواد قانون اساسی کشور مبنی بر تأمین کار و معیشت برای مردم کاملاً منفعل شده و در این عرصه خلای مسؤولیت ایجاد گردید.

بر اساس آمار داده شده بانک جهانی و اداره اقتصاد افغانستان در سال ۲۰۱۵ در نتیجه همین بیکاری، پائین بودن سطح درآمد ها، مدیریت ناسالم امور اقتصادی کشور، نبود سیستم منظم آبرسانی و آبیاری برای زارعین، تفاوت فاحش زندگی شهری و روستایی و بزرگتر شدن روز تا روز فاصله میان اقشار دارا و ندار ۳۶٪ مردم ما در زیر خط فقر زندگی می کنند، اداره ملل متحد این اصطلاح را به کسانی ابلاغ میکند که عواید روزانه کمتر از یک دالر باشد. دلایل بیکاری هرچه باشد دولت مکلفیت دارد تا در تفاهم با سرمایه داران ملی، صاحبان فابریکات تولیدی، مالکین صنایع کوچک و ظرفیت، مدیران امور اقتصاد و زراعت کشور، مسؤولین اتحادیه های پیشه وران و سایر اصناف محلات کار ایجاد و عدد بیکاری را در کشور کاهش دهند زیرا این معضل اقتصادی، اجتماعی و سیاسی بوده و مستقیماً امنیت عمومی کشور را تهدید میکند. یقیناً افراد بیکار یک جامعه در شرایطی که روحیه وطن دوستی و منافع ملی هم بلندگ بسیار آسیب پذیر بوده و برای هر کاری در اذای دریافت پول آماده میباشند آنهم در وضعیت موجود که همسایگان و سایر متجاوزین و دشمنان کشور ما چون گرگان طماع برای تخریب کشور ما در کمین نشسته و برای تحقق اهداف شان از هر نوع امکان بهره برداری می کنند. همچنان موجودیت نرخ بالای بیکاری در میان جوانان و قشر تحصیل یافته و متخصص آنهم در کشوری که در گوشه و کنار آن جنگ بیداد میکند، حتی رئیس جمهور از رفت و آمد هلیکوپتر های ناشناس در گوشه و کنار کشور شکوه کرده و

خود را چون فرد نا توان و بیچاره جلوه میدهد، مافیایی ها و جنگ سالاران مردم و هست و بود شانرا می چاپند، دستگاه تبلیغات سازمانهای استخبارات خارجی در گوش مردم آینده تاریک را زمزمه میکنند، جوانان دیپلوم بدست در بدر دنبال کار میگردند به فرار مغز ها و تخلیه کشور از افراد متخصص منجر میگردد. این جریان هم یکی از اهداف استیلا گران میباشد، که از یکطرف میلیارد ها دالر ثروت در تربیه و تحصیل و تخصص فرزندان این کشور صرف گردد و از طرف دیگر قشر آگاه جامعه که از تحصیل فارغ و اکنون زمان مناسب برای آبادانی کشور، تفکر سالم و احساس مسؤولیت نسبت به وطن پیدا کرده است از کشور مجبور به فرار گردانند. زیرا افراد آگاه و روشنفکر جامعه همیشه خار چشم استیلا گران بوده و می باشند، این پروسه در کشور ما تا کنون چندین بار به تکرار گرفته شده است، تأثیرات روانی بیکاری از همه مهمتر جامعه را تهدید میکند، زیرا افرادی که توانمندی کار را دارند و از آنها کار گرفته نمیشود و بیچاره شدن یک فرد توانمند که نتواند مسؤولیت های اجتماعی، پدری و فرزندی اش را به جامعه و خانواده انجام دهد از یکطرف اعتماد به نفس خویش را از دست داده و در زیر فشار روانی به فرد عصبی و مریض تبدیل میگردد و در چنین حالت اختلال روانی برای هر عمل خرابکارانه مساعد میگردد، گذشته از همه این پیامد های منفی بیکاری عبارت از ضیاع بی بازگشت منابع بسیار پر ارزش کار میباشد که اگر هر ساعت قیمت کار یک فرد را ضرب یک واحد پولی کنیم و این را ضرب در تعداد روز ها و سال هایی که یک فرد تحصیل یافته و یا سایر بیکاران بیکار میماند و ضرب در تعداد مجموع حقیقی بیکاران که در کشور وجود دارند کنیم ببینید چه یک رقم درشتی از منابع موجود کشور خویش را رایگان از دست میدهم در پهلوی آن اگر این افراد بیکار، متخصصین و تحصیل یافتگان مصروف کار تولید و اعمار در کشور میبودند، ارزش حقیقی ثمره کار آنها که عبارت از تولید نا خالص ملی میباشد هم به آن افزود گردد، آنگاه است که به مفهوم واقعی بیکاری پی خواهید برد که چه درون مایه و ارزش بزرگ ملی را ما از دست میدهم و همچنان اگر این بیکاران در صف مخالفین و دشمنان کشور قرار گیرند و در اثر فعالیت خرابکارانه و دهشت افگانه به اقتصاد ملی ضربه وارد کنند حاصل جمع این عدد هم در حاصل ضرب عدد بالا افزود میگردد. کوتاه سخن بیکاری در کشور ما به معنی حقیقی خانه خرابی میباشد. به این سبب خواستم این مسئله با اهمیت را هم با شما دوستداران افغانستان عزیز در میان گذاشته و مکثی در این باب کنیم.

در مباحث اقتصاد بیکاری را عدم استفاده کامل از نیروی کار تعریف میکنند و بیکار را کسی که دارای توانمندی کار بوده و در جست و جوی کار هم باشد ولی کار پیدا کرده نتواند معرفی میکند. بیکاری انواع مختلف مانند بیکاری موسمی، ساختاری، ادواری، اصطکاکی و بیکاری مخفی داشته که در اوضاع کشور ما بیکاری های ساختاری و مخفی از خطرناکترین نوع بیکاری میباشد. بیکاری ساختاری به بیکاری گفته میشود که در اثر عدم تقاضا به تولیدات مؤسسات صنعتی و زراعتی مؤسسه تعطیل گردد و افراد شاغل آن بیکار گردند، در کشور ما متأسفانه بنا بر عدم موجودیت حمایت قانونی از صنایع مصرفی ملی نوپا و ورود سیل آسای صنایع مصرفی از خارج کشور خاصاً کشور های همسایه چون ایران و پاکستان صنایع داخلی نمی تواند در برابر این غول های تولیدی رقابت کند این امر باعث میگردد که فابریکه ها و مؤسسات صنعتی ما به رکود مواجه شده و کارگران و کارمندان به سیل بیکاران کشور بیافزایند و بیکاری مخفی به بیکاری اطلاق میگردد که عده کثیری از افراد واجد شرایط کار جامعه در کاری مصروف باشند که با عده بسیار کمتری از شاغلین کار میتوان آنرا انجام داد، این نوع بیکاری که در ظاهر امر نیروی فعال را به کار گماشته اند و ادارات اقتصادی آنان را از لیست بیکاران حذف کرده اند در حالیکه حاصل تولید شان صفر میباشد. این نوع بیکاری خطرناک در افغانستان در ساحات زراعت، اصناف و سکتور دولتی وجود دارد. عده کثیری از مردم در سکتور زراعت خود را شاغل قلمداد میکنند در حالیکه هیچ حاصلی از تولید زراعتی ندارند، همچنان در سکتور های مختلف اصناف در شهر ها هزاران و ده ها هزار نفر در صنف هایی از بازار مشغول اند که برای امتعه خویش متقاضی ندارند و در سکتور دولتی عده بیشماری از منسوبین به کاری مصروف اند که تعدادی به مراتب کمتری از شاغلین میتوانند آنرا انجام دهند یعنی بازده کار صد نفر

معادل بازده کار ده نفر میباشد که البته موضوع بحث ما کنکاش حرفه‌ای سکتور اقتصاد نبوده بلکه نمایاندن گوشه‌های خطرناک و مخرب امور اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و امنیتی کشور بوده تا از پیامدهای مخرب آنها که تا کنون ما را به سیاه چال بدبختی‌های بسیار ریشه‌دار انداخته و آفت‌های بیشماری را دامنگیر ما کرده است پی برده و چاره‌ای بجویم تا از این مصیبت خود و مردم خویش را نجات داده و در شاهراه امنیت و رفاه رهنمون گردیم.

تجربه نشان داده است که یکی از بهترین تکنیک‌ها برای رفع بیکاری در کشورهایی که اقتصاد متکی به زراعت دارند همانا سرمایه‌گذاری‌های بزرگ برای گسترش شبکه آبیاری و میکانیزه ساختن زراعت، توزیع تخم‌های بذری، سرمایه‌گذاری در بخش باغداری به شیوه‌های مدرن، اعمار سردخانه‌ها با ظرفیت‌های بزرگ، ایجاد سیستم بسته‌بندی مناسب برای صدور و رقابت با مارکیت میوه منطقه و جهان میباشد، از آنجاییکه افغانستان از دیر زمانی کشور متکی به اقتصاد زراعتی بوده و بخش بزرگی از مردم ما در این سکتور شاغل بودند و زراعت و مالداری شاه‌رگ اقتصادی کشور محسوب میشد. چون در اثر جنگ‌ها و خشکسالی‌های ممتد زمین‌های زراعتی قسماً و یا کاملاً از بین رفته و سیستم آبیاری ما هم واژگون شد بناءً همه شاغلین این سکتور به شهرها پناه آورده و به سیل بیکاران افزودند. چون دولت توجه لازم به احیا، تقویت و توسعه سکتور زراعت، آبیاری و دامداری نکرده است که با اضافه‌ضریب رشد نفوس تعدد بیکاران در کشور از همین ناحیه رو به افزایش است. بناءً همان طوریکه گفته آمدیم همه مردم خاصاً دهاقین و دامداران و باشندگان قریه جات و قصبات با فشار مضاعف بالای دولت توجه فراوان آنها را به رشد و توسعه امور زراعتی و دامداری مبذول داشته و سرمایه‌های فراوان در این سکتور مهم اقتصادی کشور برای احیای مجدد تأسیسات زیر بنایی زراعت، سیستم آبرسانی مدرن، توسعه و انکشاف دامداری یا مالداری، توسعه و ایجاد چراگاه‌های بزرگ و سیستم تهیه و تولید علوفه و خوراک حیوانات در موسم سرما و زمان خشکسالی‌ها، توسعه ماشین‌ری زراعتی، تربیه کدر فنی و متخصص برای زراعت و مالداری جذب و تشویق گردد. برای سرمایه‌گذاران در سکتور زراعت، ماشین‌ری زراعتی، آبرسانی زراعتی و دامداری امتیازات قانونی داده شود و این سکتور برای سرمایه‌گذاری جذاب شده تا سرمایه‌گذاران به سرمایه‌گذاری در این سکتور تشویق گردند.

یک مسئله با اهمیت دیگر در عرصه صنعت تولید تغییر ستراتیژی کشورهای بزرگ صنعتی در باره تولید صنعتی می باشد. از تحلیل وضع در کشورهای صنعتی پیشرفته بر می آید که این کشورها هم اکنون بیشتر به فکر تولید تکنالوژی، ایده‌های تولیدی و فروش تکنالوژی میباشند تا تولیدات صنعتی و این تولیدات صنعتی و یا فابریکات آهسته آهسته به کشورهایی که نیروی کار ارزان دارند منتقل میگردد. این تغییر برای کشور ما فرصت طلایی است، سرمایه‌گذاران ما در تحت حمایت دولت میتوانند چنین انتقالات صنعتی را به کشور خویش منتقل سازند و هزاران و ده‌ها هزار محلات جدید کار ایجاد کنند، که البته پیش شرط اساسی این کار ایجاد سیستم تربیه کدر فنی و مسلکی در سطوح مختلف تحصیلی را میکند تا بصورت سیستماتیک و دوامدار کدر مسلکی برای این تولید صنعتی وجود داشته باشد.

همچنان ایجاد و توسعه صنعت و تربیه کدر فنی و مسلکی برای این مأمول هم برای رفع بیکاری بسیار با اهمیت میباشد زیرا صنعت محور اصلی اقتصاد کشورها بوده و این سکتور میتواند بیشترین افراد جامعه را در خود مشغول گرداند. همچنان رعایت استاندارد های قبول شده بین المللی در زیر کنترل اداره استاندارد کشور در همه عرصه‌های تولیدی، استخراج، صادرات و واردات میتواند کیفیت تولید را بالا برده و رقابت با امتعه تولید خارجی را به نفع صنایع ملی تغییر داده و در رشد و توسعه صنایع و فابریکات اثر گذار باشد. دولت مسؤولیت دارد تا از یکطرف سیستم اقتصادی کشور را پلانیزه کرده و برای فابریکات و مؤسسات تولید صنعتی شرایط کار مساعد، انرژی، سیستم آبرسانی و کانالیزاسیون و امنیت را تأمین کند، به این ترتیب میشود که سرمایه‌گذار و اصناف تحت حمایت دولت به آرامش خاطر از محفوظ بودن سرمایه‌های شان اطمینان داشته باشند و برای اینکار مجبور نباشند به دامن گروپ‌های مسلح غیر قانونی دست دراز کنند و همه

از کنترل دولت خارج گردد، که در افغانستان متأسفانه بنا بر عدم موجودیت حس وطندوستی و منابع ملی، دید نادرست دولت از سیستم بازار و نقش ضد ملی خارجی ها مخصوصاً پاکستان و ایران بزرگترین فابریکه ها و مؤسسات تولیدی کشور چون فابریکه های نساجی و پشمینه بافی کابل، هرات، قندهار، بلخ، پلخمری، گلپهار، و فابریکه های سمند غوری و جبل السراج، فابریکه های استخراج و تولید ذغال سنگ کرکر، آش پشته، دره صوف و سبزک فابریکه قند بغلان و صد ها فابریکه و مؤسسه تولیدی دیگر که ده ها هزار کارگر را در خود مصروف داشته بودند به عناوین مختلف راکد و غیر فعال گردیدند که بزرگترین ضربه مهلک بر پیکر اقتصاد کشور ما و مترادف با خیانت ملی محسوب میگردد. بر اساس گزارش اتاق های تجارت و صنایع کشور در افغانستان بصورت مجموعی ۱۵ هزار فابریکه و مؤسسه تولیدی وجود دارد که بنا بر عدم توجه دولت و عواملی که در بالا از آن ذکر بعمل آوردیم هم اکنون صرف حدود چهار هزار این فابریکه ها و مؤسسات تولیدی فعال میباشند در سالهای ۲۰۱۴ و ۲۰۱۵ در حدود ۱۲۰۰ فابریکه از فعالیت بازمانده و در خطر انقراض قرار دارند که کارگران و کارمندان این مؤسسات به سیل بیکاران کشور افزوده اند.

برای انکشاف صنایع و جذب نیروی کار و متخصص افغان در سکتور صنایع و خانه سازی لازم است تا تدابیر جدی برای بلند رفتن کیفیت تحصیل و سیستم تدریس مخصوصاً در بخش تحصیلات عالی و حرفوی اتخاذ گردد زیرا از این طریق میتوان جایگزین مناسب برای حرفویان، کارمندان مسلکی، و متخصصین خارجی پیدا کرد و از ورود و استخدام خارجیان در پروژه های فنی جلوگیری بعمل آید. دولت، بانک ها و ارگان های اداره اقتصادی میتوانند با اتخاذ سیاست های فعال بازار کار در بخشهای مختلف صنایع کوچک، ساختمان، حفاظت محیط زیست، صحت و صنایع دستی با اعطای قرضه ها، یارانه ها و حمایت مستقیم مالی عده فراوان افراد مستعد را شامل پروسه تولید گردانند.

بخش دیگری از سکتور اقتصادی مسئله معادن و استخراج آن میباشد که در صورت ایجاد سیستم برنامه ایی تحت کنترل دولت بالای معادن و استخراج آن و ایجاد شبکه راه های مواصلاتی، ترانسپورت و ترانزیت در تمام ساحات معادن در گام نخست همان محلاتی که هم اکنون بوسیله قاچاقبران ملی و بین المللی بصورت غیر قانونی و غیر حرفوی استخراج جریان دارد برای ده ها هزار تن از مردم ما محلات کار ایجاد شده و از فروش و صدور آن منفعت بزرگ اقتصادی نصیب ملت ما میگردد، که متأسفانه این بخش هم مانند سایر بخشها بنا بر همان مشکل اساسی یعنی نبود فرهنگ منافع ملی در میان مردم می لنگد. هم اکنون در ساحات معادن تحت استخراج کشور ما سازمان استخبارات نظامی پاکستان سیطره طالبان را هموار کرده است و با تمام قوت این نیروها مورد حمایت و مراقبت آنها قرار دارند تا معادن بصورت غیر قانونی استخراج و به پاکستان منتقل و به نام پاکستان صادر میگردد. بر اساس گزارشات رسمی نمایندگان ادارات معادن افغانستان هم اکنون قراردادهای رسمی میان دولت پاکستان و کشورهای خارجی منجمه کشور چین عقد گردیده که حکایت از صدور آن اقلام معدنی دارد که از افغانستان بصورت غیر قانونی استخراج و به شکل قاچاق به پاکستان انتقال می یابد و در سراسر پاکستان چنین مواد معدنی وجود ندارد. اگر دولت ملی در افغانستان حاکم باشد اثبات این مسئله و کشاندن پای پاکستان به میز محاکمه بین المللی کار مشکلی نیست. هم اکنون معادن افغانستان تحت چپاول مستقیم قرار دارد و بهانه اداره معادن موجودیت طالبان، و بهانه اردو و پولیس نبود ظرفیت دفاعی همه و همه از یک تجاوز سازمان یافته حکایت

دارد که در نبود احساس وطن‌دوستی و فرهنگ منافع ملی همه خاموشانه ناظر این تراژیدی بزرگ اند. همان طوریکه در عوامل بیکاری در کشور اشاره کردیم نبود روحیه، احساس و فرهنگ منافع ملی در میان رهبران، تصمیم‌گیرندگان و مجریان اداره دولت در همه امور منجمله در سکتور اقتصاد کشور چون زراعت، آبیاری، دامداری، صنایع، تجارت و تربیه اهل فن و کدر فنی و مسلکی و همچنان نبود فرهنگ منافع ملی در میان دست اندر کاران این سکتور، سرمایه داران، دهاقین، دامداران، تاجران و کوتاه سخن در میان همه مردم ما باعث گردیده است که این گوشه زندگی نیز مخالف منافع ملی کشور ما در جهت منافع بیگانگان مخصوصاً همسایگان مغرض و متجاوز سیر کرده، دهقان ما با نداشتن فکر منافع ملی و دیدگاه دور اندیشانه از خیر و صلاح همه مردم یک‌عده به زراعت بی حاصل، نا بسامان و بی برنامه پرداخته و عده دیگر زیر ترغیب قاچاقبران و مافیای داخلی و منطقویی به کشت کوکنار رو آورده اند، دامداران و مالداران ما همچنان به چوپانان پاکستان بدل شده اند و امروز تقریباً قسمت اعظم مواشی ما در اختیار پاکستان بوده و مطابق میل آنها به مارکیت عرضه می‌گردد، سرمایه داران ما بیشتر سرمایه های شان را به خارج کشور منتقل و با هزاران ریسک و آسیب پذیری به منافع خود و کشور های شامل حوزه سرمایه گزاری شان می اندیشند، تاجران ما در واردات و صادرات که امروزه به نازل ترین حد آن رسیده است تنها به منافع کوتاه مدت خودشان می اندیشند و کشور ما را به یک کشور مصرفی پاکستان، ایران و چین تبدیل کرده اند و این ها همه در سراسر حوزه فعالیت تجارتي شان در ایجاد محلات کار برای کشورهای مولد امتعه مصرفی یعنی پاکستان و ایران و چین فعال اند تا افغانستان. دولت و ارگانهای اداره اقتصاد بدون در نظر داشت ظرفیت مارکیت، معیار های علمی عرضه و تقاضا به هزاران و ده ها هزار اصناف در شهر ها جواز کار توزیع میدارند که به این ترتیب عده کثیری از این اصناف با از دست دادن سرمایه های سرمایه گزاری کرده شان در بازار که تقاضا در آن وجود ندارد به صف بیکاران افزوده و دامنه فقر روز تا روز وسیع تر شده و بصورت کل سطح تولید تقلیل یافته و قدرت خرید مردم پائین آمده و در نتیجه همه جامعه از آن متضرر می‌گردند. برای برون رفت از همه این بدبختی ها، مصیبت ها و آلام در گام نخست ترویج فرهنگ وطن دوستی، حب الوطن من الایمان، آگاهی عموم مردم از ارجحیت منافع ملی و کمک و تلاش برای نهادینه شدن یک حکومت مقتدر که سیطره آن سراسر کشور را پوشش دهد، این حکومت را مردم میتوانند با پشتیبانی همه جانبه شان مشروعیت دهند و اعتبار ملی و بین المللی آنها بلند ببرند تا این حکومت بتواند در عرصه داخلی تکیه گاه مطمئن و حافظ منافع مردم بوده دهقان، کارگر، سرمایه دار، تاجر، اصناف، کارمندان اداری و تجارتی در پناه چنین دولت مقتدر از آزادی ها و حقوق ارزشمند باشنده های کشور برخوردار شده و با پلانگذاری سالم و با استندرد های بین المللی همه تولیدات ما اعم از زراعتی و صنعتی و صنایع دستی در بازار داخلی و مارکیت جهانی از اعتبار بزرگ برخوردار گردد. جلو مافیا، قاچاقبر، دزد، دهشت افکن، طالب، داعش و همه دشمنان را یک دولت مقتدر که از حمایت بی شایبه مردمش برخوردار باشد گرفته میتواند در غیر آن حق نداریم انگشت ملامت را سوی دولتی دراز کنیم که از حمایت خویش آنها محروم داشته ایم و مکلفیت انسانی و وطنی خویش را در قبالتش انجام نمی دهیم. تا هر زمان و به هر پیمانه ای که ما همه ما مکلفیت های ملی خویش را در راه منافع ملی که اهرم آنها یک دولت مقتدر میتواند حفاظت کند انجام ندهیم این بلا ها و مصیبت های بیشماری دیگر کشور و مردم ما را تهدید میکند و خواهد کرد.

تعلیم و تربیه

یا آموزش و پرورش

تعلیم و تربیه که هر دو کلمات عربی بوده و به زبان دری آنرا میتوان مترادف با تعلیم یا آگاهی دادن و پروردن یا پرورش دادن معنی کرد. تعلیم و تربیه همگام با موجودیت انسان در این جهان ره پیموده و در زمانه های مختلف مفاهیم مختلفی را بیان میداشته است، ولی همه این مفاهیم بیشتر متکی به بهبود، رشد و انکشاف سلوک، رفتار، استعداد، فطرت، اخلاق، عادات، افکار و ذهنیت انسان بوده که در ادوار مختلف تاریخ به شیوه های مختلف وجود داشته است. در زمانه های بسیار قدیم بزرگان خانواده، محله و قریه مربیان یا آموزگاران مردم بودند و مردم همه جا از آنها می آموختند و زندگی را پیش می بردند، رفته رفته با ازدیاد نفوس، انکشاف عرصه های زندگی و معیشت و انباشتگی هنر ها و علوم باعث گردید تا دیگر بزرگان یک خانواده و یا یک محله در همه عرصه های زندگی، علوم متداول و هنر ها نمی توانستند جوابگوی نیازمندی های تعلیم و تربیت مردم باشند همین امر باعث گردید تا کار تعلیم و تربیه به عهده مراکز معین تعلیمی و تربیتی قرار داده شود و نخستین مراکز تعلیم و تربیه مردم هسته های مراکز دینی چون عبادت خانه ها، بت خانه ها، آتشکده ها، کنشت ها، کلیسا ها و مساجد بوده که در پهلوی اساسات و نحوه ای اجرای مناسک دینی در آگاهی عمومی و تعلیم و تربیه مردم مبادرت می ورزیدند. این کار بیشتر به وسیله پیشوایان دینی و رهبران مذهبی و نمایندگان شان پیش برده میشد. تا اینکه در اروپا در پرتو عصر رنسانس و در سایر گوشه و کنار جهان بروز اندیشه های روشنفکرانه که با تعلیمات مذهبی در تصادم واقع گردید آهسته آهسته مراکز تعلیم و تربیه نیز مانند سایر عرصه های اداره اجتماع از سیطره مراکز مذهبی خارج و در چهار چوب اداره دولت قرار گرفت و همین امر باعث گردید که بیشترین مردم از سواد عمومی برخوردار و همه شاخه های علوم اجتماعی و ساینس به سرعت انکشاف یافته و سیلی از دانشمندان در سرتاسر گیتی پا به عرصه وجود گذاشتند. و در اثر همین تعلیم و تربیه بود که مردم برای حل مشکلات شان راه های برون رفت با کمترین ضرر ها و ریسک ها را آموختند و در اثر همین تعلیم و آگاهی مردم بود که آنها تا سطح ملت یگانه شدن توافق کردند و زندگی را برای خود و هموطنان شان با رفاهیت بیشتر و آرامش بیشتر از هروقت دیگر ممکن ساختند. در یک کلمه تعلیم و تربیت باعث رشد معرفت، علمیت و آگاهی، استعداد، تهذیب، اخلاق، گفتار و کردار انسان ها شده و انسان را به درجه کمال مادی و معنوی رسانده است. به قول امانوئل کانت "تربیت و تأدیب و تعلیم توأم با فرهنگ بوده که در پی کامیابی متربیتی در جامعه آینده است، جامعه ای که به کرات از جامعه کنونی برتر است." همچنان ژان ژاک روسو فیلسوف و متفکر سوپسی ۱۷۱۲ - ۱۷۷۸ در باره تعلیم و تربیت چنین می اندیشد: "تربیت هنر و فنی است که بصورت رهنمایی با حمایت و هدایت نیروهای طبیعی و استعداد های پا برجا و مستحکم و با رعایت قوانین رشد طبیعی و با همکاری شخص برای بهتر زیستن

اش تحقق می پذیرد." کوتاه کلام تعلیم و تربیت عبارت از راه و روش هایی برای بیداری، آگاهی، رشد و تکامل توانمندی های جسمی، ذهنی، اجتماعی، روانی، اخلاقی، معرفتی و مهارت های مسکی و حرفوی انسان ها بوده و شخصیت انسان را تا عالیترین مدارج آگاهی رهنمون میگردد.

در شرایط موجود جهانی یکی از شرایط اساسی ترقی، پیشرفت و اعتلای فرهنگی جوامع تعلیم و پرورش مردم آن می باشد. هیچ جامعه نمیتواند پیشرفت کند تا مردم آن آگاه امور نباشند و از اخلاق نیکو، سلوک پویا، رفتار ترقی خواهانه، فطرت ایجاد گر، استعداد خلاق، تعقل علمی و ذهنیت واقع گرا برخوردار نباشد.

و اما در افغانستان با آنکه در گذشته های دور مرکز بزرگ فرهنگی بوده و فرهنگیان، علما و دانشمندان بیشماری را در خود پروراند است اما در تاریخ معاصر تا اوایل دهه هفتاد قرن بیستم میلادی اکثریت اتباع کشور از نعمت حد اقل سواد برخوردار نبوده و در سطح بسیار نازل آگاهی اجتماعی، سیاسی و فرهنگی قرار داشتند. از تمام کشور صرف در پایتخت تحصیلات عالی و آنهم به شکل بسیار محدود که ظرفیت چند محصل محدود را سالانه داشت میسر بود، در سرتاسر افغانستان به تعداد انگشت شمار مؤسسات تحصیلات مسلکی، ۲۲۸۶ مکتب ابتدائیه و لیسه که گنجایش ۴۶۲۵۸۵ متعلم را داشتند موجود بود که از عمر ساختن اولین مکتب هم هنوز چیزی بیشتر از صد سال میگذرد، یعنی اولین مکتب ابتدائیه بنام مکتب جبیبیه در افغانستان در سال ۱۹۰۷ در زمان پادشاهی امیر حبیب الله خان سراج و اولین مکتب لیسه به نام امانیه در سال ۱۹۲۶ در زمان زمامداری شاه امان الله خان تأسیس گردید که بعداً به نام لیسه استقلال تعمیر و نام پیدا کرد متأسفانه هیچ مؤسسه تحقیقاتی در کشور وجود نداشت. با تأسف این بود وضعیت مهمترین پایه و اساس ترقی، پیشرفت و اعتلای کشور، بنا بر نبود نهاد های تعلیم و تربیه، قوانین و سیستم تعلیم همگانی اکثریت مردم ما حتی از نعمت سواد خواندن و نوشتن برخوردار نبودند. همین امر مردم ما را در تاریکی محض نگهداشته از آگاهی بسیار نازل در عرصه های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی هم برخوردار نبوده و تشخیص خیر و شر برای شان نا ممکن بود و همین هم سلاح برانی بود در دست اجنبیان که مردم ما را به سمت که خود و یا غلامان حلقه به گوش شان می خواستند به چپ و راست و افراطیت کشاندند. در حالیکه اگر مردم با سواد می شدند و در عرصه های مختلف حرفه و فنون به تحصیلات مسلکی می پرداختند و رشته های مورد نیاز جامعه را هم خود تشخیص میکردند و هم سیستم پلانگذاری اداره دولت برای شان توضیح میکرد امروز ما به عوض مصروفیت در جنگ و برادر کشی از رفاه همگانی برخوردار می بودیم. تعلیم و تربیه و سیستم آن طوری است که انسان را از همان آوان کودکی به فرد اجتماعی آگاه تبدیل میکند، یعنی با فراگرفتن دانش در یک اجتماع کودک به شخصیت اجتماعی با هدف تبدیل میگردد، او از همان آوان فراگیری فردای خود را ترسیم و برای رسیدن به آن کوشا می گردد. اگر موانع سنتی، فرهنگی و رسوم و آداب خرافی در برابرش موانع ایجاد نکند، آینده ای بسیار روشن و شگوفا در انتظارش قرار دارد. با گسترش تعلیم و تربیه و آگاه سازی مردم میتوان جامعه را بسوی دیموکراسی و آزادی های فردی و شهرنشینی رهنمون گشت. از طریق همین تعلیم و تربیه و فراگیری درجات عالی علمی و تکنالوژیک است که افراد مربوط به اقشار مختلف جامعه با احراز جایگاه بلند در جامعه، سیاست و اقتصاد نا برابری های جامعه را کمتر و کمتر ساخته و فاصله های فقیر و ثروتمند را کوتاه می سازند. در همین نهاد های تعلیم و تربیت است که مردم دسپلین پذیری و انضباط و قانون پذیری و اطاعت از قانون را می آموزند که با پا گذاشتن در جامعه آنها از دیگران نیز این دسپلین، اطاعت و رعایت را مطالبه میکنند یعنی به گونه ایی همه مردم اداره کنندگان جامعه در برابر قانون شکنی، تخلفات، خرابکاری و اخلاص نظم عامه میگردند.

تجربه تاریخی در کشور ما افغانستان عزیز و تمام جهان به بسیار وضاحت نشان میدهد آن ملت های در گیر مشکلات بزرگ اجتماعی، جنگ های فرسایشی و آماج تعرضات بیگانگان قرار دارند که مردمانش از سواد کافی برخوردار نبوده و سیستم تعلیم و تربیه همگانی در این کشور ها ضعیف میباشد. تحلیل وضعیت جهان حکایتگر این است که ملت ها به جان

هم افتاده اند و سطح درک و آگاهی شان از امور اجتماعی - سیاسی - اقتصادی نازل است. با استنباط تحلیل های جامعه شناسان در باره وضعیت کشور های بحرانی به این نتیجه میرسیم که همه آفت های اجتماعی گریبانگیر آن ملت ها و مردمانی است که مکتب نمی روند، حرفه نمی آموزند، دسپلین پذیر نیستند، از قوانین آگاهی ندارند، به نازل ترین سطح زندگی گرفتار بوده و بسیار آسیب پذیر میباشند و هر آن این چنین مردمی برای سیر ساختن شکم خود و خانواده دست به هر کاری زده و نا آگاهانه در خدمت دشمنان کشور شان قرار گرفته و زمینه ساز مداخلات خارجی در کشور شان میگردند، مردم نا آگاه، کم سواد و بیسواد ن منافع خود و منافع ملی را تشخیص داده نمی توانند، هرگام و هر حرکت و هر عکس العمل ملت نا آگاه و بیسواد ضرر بار بوده و برای خود، اطرافیان و جامعه بحران آفرین و مشکل ساز میباشد.

بناءً تعلیم و تربیت برای هر ملتی حیثیت پیش شرط خوشبختی، اعتلا، ترقی و پیشرفت را داشته و بدون آن هیچ ملتی به منزل سعادت و رفاه نمیرسد. برای رسیدن به این مأمول ابتدا فرهنگ باسواد سازی را در میان همه مردم ترویج باید کرد این کار به وسیله رسانه های همگانی، ادارات فرهنگی ولایات، بناروالی ها ولسوالی ها و علاقه داری ها، امامان مساجد، بزرگان خانواده ها و همه مردم صورت گیرد. از این طریق مردم ترغیب میگردند تا فرزندان شان را بدون استثنای دختر و پسر شامل مدرسه و مکتب ساخته و فرزندان شان را در راه کسب دانش و ارتقای توانایی های آنان کمک کنند تا به افراد تحصیل یافته و متخصص پا به عرصه کار و جامعه بگذارند. برای صنعت، اعمار، تجارت، اداره، سیاست، صحت و همه عرصه های ترقی و رفاه به متخصص معین نیاز دارد. مردم ما خود باید این نیازمندی را مرفوع گردانند، نباید منتظر باشیم خارجیان این کار را برای ما انجام دهند. به قول معروف (هیچ گریه ای به نام خدا موش نمی گیرد). هم اکنون برای همه امور ما از تنظیف جاده ها گرفته تا نصب رئیس جمهور و اراکین دولت در دست و اختیار خارجیان قرار دارد، هم اکنون میلیارد ها دالر افغانستان برای سروی، تحقیقات و راه اندازی پروژه های راه سازی، ساختمانی، معادن و اداره سازی به جیب کشور های خارجی و مؤسسات تحقیقاتی آنها سرازیر میگردد.

اگر ما خود به وسیله متخصصین ملی و مؤسسات تحقیقاتی خود این توانمندی را پیدا کنیم تا اعمار وطن خود را به دست خود مسئولانه انجام دهیم آنگاه است که مردم قدرت تشخیص خوب و بد را خود کرده و فریب تبلیغات ضد وطن و مردم شان را دیگر نمی خورند، آنگاه است که مردم به این درک می رسند که اگر یک ملت واحد و یک پارچه باشند در برابر هر تعرض و تجاوزی شکست ناپذیر بوده و با شهامت و سرفرازی از خود دفاع کرده می توانند، آنگاه است که مردم به این درک میرسند که تا یک حکومت مقتدر ملی در کشور شان قانون را تحقق نبخشد و آزادی های آنانرا تضمین نکند هیچ کسی برای شان این کار را کرده نمی تواند، بناءً در قن اول همه مردم منحنیت یک ملت واحد بدور حکومت تجمع کرده و خود حکومت خویش را با اقتدار و مشروع ساخته و زمینه پیشرفت، ترقی و حرکت های دیموکراتیک را در کشور مساعد سازند.

در شرایط کنونی دو نوع تعلیم و تربیت رسمی و غیر رسمی در جوامع جریان دارد:

تعلیم رسمی Formal Education عبارت از تعلیمی است که از طریق نهاد های تعلیمی و پرورشی چون مکاتب، مدارس، پوهنتون ها، مؤسسات تحصیلات علمی، مسلکی و تحقیقاتی پیش برده میشود و دارای سیستم آغاز و انجام میباشد یعنی از مراحل آغازین یا صنوف ابتدایی شروع و هر مرحله تعلیمی و تربیتی دارای دوره های معین می باشد که شرایط ارتقا به مراحل بعدی موفقیت دوره قبلی الزامی میباشد تا مراحل بزرگ اکادمیک و درجات عالی علمی و تکنالوژیک.

تعلیم غیر رسمی Informal Education عبارت از تعلیمی است که انسان ها از طریق اخبار، جراید، مجلات، رادیو، تلویزیون، انترنت، رسانه های اجتماعی انترنتی، مطالعات شخصی، برخورد های اجتماعی و سیستم تبلیغات به صورت منظم و یا غیر منظم، به شکل دوامدار و یا وقفویی به ابتکار خود شخص و یا در تحت پروگرام های انکشافی، تعلیمی و پرورشی ادارات مربوط صورت می پذیرد و مردم به شکل آگاهانه و یا نا خود آگاه از آن بهره می برند.

هر دو نوع تعلیم و پرورش از اهمیت فراوان برخوردار بوده و به آگاهی و رشد مردم منجر میگردد، البته نباید از نظر دور داشت که تعلیم و تربیه رسمی، سیستماتیک و دوره ایی که از آوان کودکی آغاز میگردد برای آگاه سازی و تربیت مردم یک کشور اهمیت فوق العاده بسزایی دارد زیرا آینده سازان یک جامعه از همان آوان کودکی اصول مهم زنده کی اجتماعی چون کار مشترک، با هم فکر کردن، منافع دیگران را در نظر داشتن یا بهتر بگویم برای منافع عموم کشور اندیشیدن، دسیپلین پذیری، قانون پذیری و اطاعت از مافوق، کسب دانش مکلفیت و مکلفیت پذیری، فرا گیری آزاد اندیشی و استقلال فکری و اراده نظر در همه امور علوم اجتماع و ساینس، فرا گیری راه های علمی و منطقی بهتر زندگی کردن و توسعه توانایی ها و علاقمندی های شخصی خویش را می آموزد و بحیث یک انسان خردمند با کمال در کار و فعالیت اجتماعی پا میگذارد. در طول ازمئه تاریخ زندگی بشر تعلیم و تربیه به منظور تحریک انسان برای تفکر منطقی و خلاقیت در نظر بوده است و همه انسانها زمانی توانا بوده اند که دانا بوده اند. آنچه در سیستم تعلیم و تربیه از اهمیت بسیار برخوردار است رعایت اصل آزادی و فعالیت آزادانه کودک و نوجوان میباشد.

به قول "کرشن شتاینر" (Georg Kerschensteiner) آموزگار آلمانی (۱۸۵۴-۱۹۳۲) که بنیانگذار تعلیم و تربیه مدرن میباشد و نظریات بسیار ارزشمندی را در باره تعلیم و تربیه و سیستم آن ارائه داشته است. "متعلم یا محصل را آزاد بگذارید تا در باره رفتار خویش تصمیم بگیرد و در بین شرایط مختلف زندگی دست به انتخاب علاقه یزند. هدف تربیت سر انجام ارزشهای فرهنگی یا تمدنی است که بصورت ترکیبی در نوع خود بدیع به میان آورد و این ترکیب در حقیقت همان هستی معنوی آدمی است." او در جای دیگری تأکید میکند که "تربیت باید در ماحول رغبت ها و علایق کودک و تحول آنها بپرشد و مربی شایسته کسی است که اولاً روح متعلم را به صورت درونی درک کند، ثانیاً عمل خود را بر محبت نسبت به نو نهالی که در حال رشد است مبتنی سازد و ثالثاً به تحقق ارزش های معنوی در ذهن شاگرد یا محصل بپردازد و رابعاً بکوشد تا در ذهن متعلم یا محصل مناسبات تربیتی و عینی بصورت پیوسته و بهم بسته ای در آید." به موجب این اصول هر قدر کودک در سنین طفولیت از آزادی بیشتری برای فعالیت های فردی و اجتماعی اش برخوردار باشد از تفکر و احساس استقلال عمل بیشتر برخوردار خواهد شد و در آینده و زندگی اجتماعی - سیاسی - اقتصادی با اعتماد به نفس بیشتر و اطمینان به فردا وارد اجتماع می گردد و از همینجاست که تهداب مستحکم زندگی فردای یک کشور پایه گذاری میگردد.

همچنان "جان دیوی" (John Dewey) (۱۸۵۹ - ۱۹۵۲) دانشمند و فیلسوف امریکایی از پیشتازان عمل گرایی پراگماتیسم pragmatism در این باره میگوید "وضع حاضر کودک در گذشته ای او ریشه دارد، تربیت فعلی او پایه و اساس زندگی آینده اش را تشکیل میدهد. آینده کودک از زمان حالش جدا نیست و برای اینکه در آینده بهتر بتواند با مسایل زندگی کنار آید، باید احتیاجات فعلی اش تأمین شود. استعداد هایش بطور مناسب رشد کند تا در آینده که خود ادامه یا محصول زمان حال است بتواند بطور بهتر زندگی کند. پس توجه به آینده به هیچ وجه مستلزم چشم پوشی از وضع حاضر و سهل انگاری نسبت به احتیاجات، استعداد ها، رغبت ها، تمایلات فعلی کودک نیست. اما قبل از آنکه موقع چیزی فرا رسیده باشد باید مقدمات آنرا تدارک دید، باید بیش از آنکه با کودک به اساس منطق سخن بگوئیم او را برای درک استدلال و سخن منطقی آماده کنیم."

در کشور ما که خرابه های جنگ بانئست اعمار، احیا و بازسازی گردد به انبوه کادر مسلکی و حرفوی نیازمند میباشد. بهتر خواهد بود تا در سیستم تعلیم و تربیه از همان صنوف ابتدایی بلند بردن مهارت های فنی و مسلکی گنجانیده شود و با در نظر داشت مارکیت کار کشور تحصیلات متوسط و عالی فنی در نظر گرفته شود تا بقدر نیاز جامعه افراد فنی و مسلکی برای اعمار و بازسازی کشور تربیه و آماده گردد.

یک مطلب دیگر که در تعلیم و تربیه اهمیت فراوان دارد و اساتید و مدرسین آنرا با دقت بسیار در نظر داشته باشند اینکه اساتید و مدرسین منحصراً نماینده اجتماع طفل یا شاگرد و محصل را با کیفیت بالای اجتماعی چون قانون پذیری، رعایت آداب اجتماعی، احترام به سنن، آداب و رسوم موجود در جامعه، احترام به انسان و ارزش های والای انسانی، رعایت حقوق فردی و جمعی، احترام به اندیشه ها، نظریات و عقاید دیگران و اصل زرین زندگی اجتماعی جست و جوی خیر و صلاح فردی در خیر و صلاح کل یعنی درک منافع ملی تعلیم و تربیت دهند. درک این مسئله آینده ساز بوده از این طریق میتوانند انسان با کمال و فضیلت به جامعه تقدیم کنند.

نتیجه گیری

آنچه در بالا تحت عناوین جوانان، زنان، اعتیاد - تولید و ترافیک مواد مخدر، فقر فرهنگی و خرافات، معضل بیکاری و اشتغال و تعلیم و تربیه که بحیث اصلی ترین و مهمترین شاخص ها در جامعه امروز افغانی تشخیص داده شده است مورد کاوش، تحلیل و ارزیابی تا حد توان خودم قرار دادم و پراوکس ها و چلنج های فراروی و درون این شاخص ها را برشمردم و سایر مشکلاتی که از آغاز سخن با شما دوستداران افغانستان عزیز طی این نوشتار در میان گذاشتم سد ها و موانع اصلی اند که فراروی وحدت ملت افغان و ایجاد دولت - ملت در کشور ما قرار داشته و به نحوی از انحا ما را از رفتن به سر منزل مقصود باز میدارد. با ذکر آنچه تا اینجا آمدم لازم به یادآوری است که بدون حمایت همه مردم از دولت و بلند بردن درجه اقتدار دولت بوسیله پشتیبانی مردم و تأمین حاکمیت دولتی در سراسر کشور و تا آخرین کناره های سرحدات توفیق حکومت قانون امریست نا ممکن، این را همه مردم باید درک کنند که همه آزادی های شان را در اذای حمایت از دولت بدست می آورند در شرایط حاکمیت ملوک الطوائف، قوماندان سالاری، موجودیت اغتشاش، جنگ و سرکشی نه عرصه ای برای تحقق آرمانهای دیموکراتیک باقی می ماند و نه قدرتی وجود خواهد داشت که از مصونیت و آزادی های مردم حمایت و پاسداری کند.

حکومتی را که حمایت نمی کنیم نباید از او توقع اجرای خواسته ها، آرمانها و آزادی های خود را داشته باشیم. این بزرگترین بی انصافی و دور از منطق اجتماعی است به سازمانی با این نابسامانی فضای متأثر از جنگ، بی اعتمادی، تجاوز خارجی، حکومت های موازی، زورگویی قدرتمندان برای حفظ منافع شخصی و تنظیمی شان، فساد ریشه دار و ده ها و صد ها مشکل اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و امنیتی به عوض کمک برای برون رفت از این مشکلات او را بیشتر به سمت گودال نیستی و زوال تحت فشار قرار دهیم و در مسند قضاوت هنوز هم خود را حق به جانب و بری الزمه معرفی داریم.

○ چرا ما بیدار نمی شویم؟ چرا ما همه مسایل ملی و بین المللی را در قبال کشور خود با چشم بصیرت نمی نگریم؟

○ چرا ما راه های برون رفت را با نفی و محو یکدیگر شروع و ختم می کنیم؟

○ چرا ما توان پذیرفتن یکدیگر را در فضای اعتماد متقابل نداریم؟

- چرا ما این توان را نداریم که برای برنامه ها و راهکار های ملی گفت و گو های سراسری را در سطح کشور سازمان داده و حمایت مردم را در عمل جلب کنیم؟
 - چرا ما همیشه نا کارگی و ناتوانی های خود را در تمام عرصه های زندگی سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و امنیتی از رئیس جمهور و یکی دو نفر دیگر باز خواست میکنیم؟
 - چرا ما در عوض جلب حمایت مردم خویش برای هر کاری به دامن خارجی ها پناه میبریم؟
 - چرا به عوض ارائه پیشنهاد سالم، طرح لایحه، مقرر، طرز العمل مؤثر و مفید برای بهبود زندگی مردم و طرز کار اداره دولت در پی تخریب همه سیستم هستیم؟
 - چرا در عوض اتحاد همه مردم برای نیل به یک افغانستان مرفه که ما هم در رفاهش حیات بسر بریم تلاش برای انقطابات و تفرقه های بیشتر و بیشتر اجتماعی، سیاسی و اتنیک هستیم؟
- برای تحقق آرمان اتحاد ملی مردم ما بحیث یک ملت یک پارچه و واحد تحت نام مقدس افغان در یک محدوده ای واحد جغرافیایی به نام افغانستان عزیز، افغانستان یک پارچه، افغانستان بدون رنگ و بوی قوم و خیل بر علاوه آنچه از آغاز تا اینجا بیان کردم، همچنان برای بهبود امور اداره کشور چند نکته دیگر را به حسن اختتام مطرح میکنم:
- لازم است تا در قدم اول خط سرخ خیانت به وطن و انواع آن برای مردم از طریق وسایل اطلاع رسانی همگانی، ادارات دولتی، مکاتب، پوهنتون ها، منبر مساجد، تکاپا، جلسه ها و کنفرانس ها و لوايح جاده ها، معین و مرتکبین به شدید ترین مجازات بر حکم قانون محکوم و اجرای این احکام رسانه ای و به اطلاع همگان رسانیده شود.
 - از موجودیت نیروهای خارجی در افغانستان تعریف مشخص و قابل قبول برای مردم افغانستان و همسایگان افغانستان ارائه گردد، موجودیت شان در کشور نباید منافع ملی ما را متضرر سازد. این نیرو ها که برحکم منافع ملی کشور های متبوع شان برای تحقق ستراتیژی های شان از کشور ما استفاده می کنند باید کفاره و خساره زیانبار آنرا که همه مخالفین با شعار موجودیت قوای خارجی در افغانستان در تخریب زیربناهای ما و تلفات ملکی مشغول اند، در کشور بپردازند.
 - نظام اداری و سیستم حاکمیت هر دولتی بیانگر تفکر و اراده مسئولین در تحقق عملی اهداف مطروحه در عرصه های سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی می باشد، تنها آن نظامی این اهداف را عملی کرده میتواند که برویت منطق علمی علم اداره ایجاد و کار آمد باشد. بناءً باید چنین سیستم اداره در کشور ما در کلیه سطوح اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، دفاعی، امنیتی و فرهنگی به شکل کاملاً منطقی ایجاد گردد تا جوابگوی نیاز های جامعه ما باشد و هیچنوع کاپی کاری و الگو سازی های غیر عملی و ناکارآمد در سیستم اداره گنجانیده نشود. ادارات آنچنانی بانیست از این سیستم خارج و حذف گردد. در مسایل کلان ملی و مدیریت ملی کشور سیستم هماهنگی ملی در سراسر نظام اداری که به یقین مهمترین رکن اداره سیاسی کشور میباشد ایجاد گردد و مراجع اکادمیک و پوهنتون ها در این عرصه دایماً فعال باشد تا بعضاً جامعه و اداره زیر دوربین کاوش و ارزیابی قرار داشته و برخورد جامع و منطقی با آن روا دارد.

- ارتقای شایسته سالاری در عزل و نصب مدیران ادارات و تمام سطوح اداره اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، عدلی و قضایی و امنیتی کشور یکی دیگر از راه های نیل به تقسیم عادلانه قدرت میان مردم می باشد و مشروعیت لازم به حکومت را ضمانت میکند، این مسئله سر و صداها را ایجاد شده در این زمینه را که دشمنان ملت از آن سود می جویند مانع گردیده و فضای شفاف اداره سالم را محک میزند. تمام ادارات کشور خاصاً ارگانهای رهبری کننده با انتخاب شخصیت های ملی، وطن دوست، متخصص و مسلکی، توانمند و با تجربه، با اعتماد به نفس و ثابت قدم روی حرف و عمل، قاطع و پیگیر و دارای قابلیت سازگاری با هرنوع شرایط مطابق به موازین شایسته سالاری مورد بازنگری قرار گیرد. دیگر به سیستم نصب کندها بر اساس وفاداری شان به امریکا و کشورهای اروپایی منسوخ قرار داده شود و به این حلقه یا سایکل بدنامی که وزیر بد نام وکیل مقرر میگردد، وکیل بد نام والی مقرر می گردد، والی بدنام قوماندان مقرر میگردد و این حلقه طاغوتی که از جلسه بن بنیاد گذاشته شده است و تا کنون دارد همه هستی کشور را به باد منافع شخصی خود و منافع بیگانگان در بست داده است نقطه پایان گذاشته شود. سیستم توزیع مواد مورد ضرورت اولیه خانواده ها از طریق کوپون با سببیدی های دولتی برای مأمورین و کارمندان اداره دولت و سکتور خصوصی احیا گردد. بلند بردن سطح بازپرس در ادارات دولتی و ترویج اصل مکافات و مجازات میتواند باعث بلند رفتن کیفیت کار و دستاورد مطلوب گردد.

- ستندرد های سیستم آموزش و پرورش و تحصیلات عالی بلند برده شود، این سیستم در تمام سطوح برای عموم قابل دسترس گردانیده شود و مؤسسات تحصیلات مسلکی و حرفه ای یا کاربردی با درجات و سطوح مختلف مطابق نیازهای جامعه توسعه داده شود، در سرتا سر سیستم تعلیم و تربیه و تحصیلات عالی و مسلکی سیستم دوره های کاردانی یا فراگیری کار عملی در ارتباط مستقیم با ادارات دولتی، سکتورهای خصوصی، زمینداران و باغداران و مالداران و مجموع کار فرمایان سراسر کشور ایجاد گردد، این ارتباط ارگانیک از یکطرف دوره کاردانی را برای دانش آموزان مهیا میگرداند و از طرف دیگر دوره شناخت کمکی میباشد برای کار یابان و کار فرمایان بعد از ختم تحصیل و مراحل کار یابی، ایجاد سیستم تحقیقاتی در بخش تحصیلات عالی و تخصصی سکتور های معادن، صنعت، نفت و گاز و انرژی، زراعت، آبیاری، تعلیم و تربیه، حمل و نقل، اطلاعات و تکنالوژی، ساختمان و سرکسازی، صحت عامه، فرهنگ و سیاست سرمایه گذاری های کلان جلب گردد. هم اکنون بیشترین سرمایه های کشور ما غرض این کاوش و تحقیق به حیب مؤسسات تحقیقاتی خارجی میرود و زیان بیشتر آن هم اینست که هر کدام این تحقیقات که در خارج از افغانستان صورت میگیرد به احتمال بسیار زیاد منافع و سیاست های آنکشور ها را نیز با خود به کشور ما منتقل کرده و باز تاب میدهد و مؤسسات اجراییوی آگاهانه و یا نا خود آگاه مجریان منافع خارجی ها در سکتور های مختلف که در بالا به آن اشاره کردیم قرار میگیرند.

- مسئله آب، آبیاری و زراعت در کشور ما مهمترین معضل پیشروی مردم و حکومت میباشد، همان طوری که در متن به آن اشاره هایی داشتیم، بهبود وضع این عرصه اهم بسیاری از چلنج های اجتماعی، سیاسی و نظامی کشور را منتفی میگرداند. بناءً توجه دلسوزانه دولت برای بهبود، رشد و انکشاف زراعت و آبیاری، جلب سرمایه گذاری های کلان در عرصه زراعت، آبیاری و منابع آب و حمایت قانونی دهاقین و کارکنان و دست اندر کاران عرصه زراعت و آبیاری میتواند در کوتاه مدت بسیاری از مشکلات فراروی حکومت و مردم را حل گرداند.

- به منظور تأمین عدالت، بازپرس و مجازات خائنین و متخلفین، قوه قضائیه کشور و ارگان های نظارت بر قانون از وجود مفسدین، رشوه خواران، افراد غیر مسلکی پاک گردد، قوه قضائیه و خارنوالی ها غیر تنظیمی و غیرسیاسی گردند. قضا و خارنوالی ها به مراجع با اعتبار غیر سیاسی و بیطرف متشکل از افراد تحصیل یافته متخصص تکمیل گردد. قانون یکسان بالای همه اتباع کشور بدون در نظر داشت مصلحت ها، ملحوظات و مناسبات تطبیق گردد.

- عمل خارجی و داخلی که آگاهانه در فتنه انگیزی میان مردم و افتراق و انقطاب در جامعه ما به هر نام و عنوان که مشغول اند، چه از طریق تریبیون های سازمان های سیاسی و اجتماعی و چه از طریق منبر مسجد میان مردم تولید اختلاف می کنند و یا به نحوی از انحا سعی بر فتنه انگیزی میان مردم دارند مطابق به احکام قانون اساسی و قوانین مربوط به شدید ترین مجازات محکوم و اجرای حکم شان بدون استثنا به صورت شفاف به آگاهی مردم رسانیده شود.

- برای دست اندر کاران، تولید کنندگان و قاچاقبران مواد مخدر و مافیای داخلی و خارجی آن با استفاده از تجارب کشور هایی که مؤفقانه این کار را انجام داده اند قوانین سختگیرانه تری اتخاذ و این جرم به مثابه خیانت به وطن مورد بازپرس قرار گیرد.

- قاچاقبران و مافیای استخراج و صدور غیر قانونی معادن و سنگ های قیمتی، قطع و صدور بدون مجوز جنگلات، فعالیت انتقالاتی و ترانسپورتی بدون مجوز مخصوصاً در ساحات سرحد با پاکستان، صدور و ورود بدون مجوز اموال تجارتي به مثابه خیانت به منافع ملی شامل کودهای شدید ترین جرایم جنایی و اقتصادی گردیده و متخلفین به جزا های شدید مجازات گردند. شفافیت در امر مجازات متخلفین و رسانه ایی ساختن تطبیق مجازات این تخلف ها در جلوگیری از تکرار این تخلفات و توسعه و ازدیاد شبکه های این تخلفات جلوگیری میکند.

- مفسدین ادارات و سکتورهای خصوصی و غاصبین دارایی های عامه در جلسات علنی محاکم تحت تعقیب قانونی و تحقیق قرار گیرند و از مردم در باره جنایات و جرایم شان معلومات و نظر خواهی گردد. برای پیشبرد این مأمول تیم های غیر وابسته حقیقت یاب به همکاری مردم در سراسر کشور فعال گردند.

- به همکاری سازمان ملل متحد، سازمان های خبریه بین المللی، ایالات متحده امریکا، اتحادیه اروپا و کشور های دوست در قدم اول تدابیر جدی عملی برای بازگشت مهاجرین از پاکستان و ایران اتخاذ گردد. موجودیت مهاجرین افغان در پاکستان و ایران آسیب پذیرترین آویزه ایست که پاکستان و ایران همچنان گاه گاهی از آنها بر علیه افغانستان به حیث ابزار در تخریبکاری و تروریزم استفاده می کنند، به قول محققین و جامعه شناسان پاکستانی هم اکنون حدود بیشتر از هشتاد درصد مدرسین مدارس طالب سازی و داعش سازی در پاکستان از میان همین مهاجرین افغان تکمیل میگردد. برای اسکان این مهاجرین شهرک های رهائشی در سراسر کشور با در نظر داشت ظرفیت نفوس و اشتغال مخصوصاً در ساحاتی که امکان زراعت، مالداری و صنعت میسر باشد، اعمار گردد.

- احیای مجدد فابریکات تولیدی غیر فعال که در اثر توطئه ها و دسایس پاکستان و عمل داخلی اش از فعالیت بازمانده و آهسته آهسته به خرابه ها و آوار آهن پاره مبدل گردیده اند و جلب سرمایه گزاری های دولتی، مختلط، سکتور خصوصی و سرمایه گزاری های خارجی برای چرخاندن چرخ تولیدی این فابریکات از الویت های

اقتصادی حکومت قرار گیرد. اعمار فابریکات بزرگ تولیدی برای صنایع مصرفی میتواند برای میلیون ها انسان ما محلات جدید کار را ضمانت کرده و اطمینانی باشد برای مهاجرین عودت کننده، برای اینکار سکتور خصوصی با روحیه تمام عیار منافع ملی در بدل ضمانت های معتبر بانکی بهترین انتخاب می باشد. البته حمایت قانونمند دولت از سکتور خصوصی در برابر مؤلدين خارجی و اموال وارداتی از اهمیت فراوان برخوردار می باشد.

- تقویت نیروهای پولیس، اردو و اداره امنیت ملی و تجهیز این نیرو ها با تسلیحات و تجهیزات که توانایی دفاعی لازم در برابر هر نوع تجاوز و اخلاص امنیت را داشته باشد، برای ارتقای مؤثریت این نیرو ها در امر دفاع از نوامیس کشور و منافع ملی بسیار حتمی و ضروری پنداشته می شود تا بالای تشکیلات و پرسونل این نیروها بازنگری جدی صورت گرفته و این نیرو ها از چنگ تنظیم ها، احزاب سیاسی و جنگ سالاران رها گردند. نباید منسوبین این نیرو ها عضویت سازمانهای سیاسی را داشته باشند.

- فعالیت تمام مؤسسات خارجی و NGO ها تحت اداره و کنترول دولت افغانستان و اداره ملی نورم و استندرد قرار گیرد، قبل از پروسیجر مزایده این مؤسسات ضمانت های معتبر بانکی ارائه بدهند که از جانب بانک های کشور قابل قبول باشد. فعالیت این مؤسسات غیر دولتی که بعضاً مؤسسات ضد دولتی هم هستند باید تحت کنترول دقیق ارگان های مالی، عدلی، قضایی و تأمین نظم عامه کشور قرار داشته باشند. فعالیت این مؤسسات دقیقاً بر اساس منافع ملی کشور و عدم نقض حاکمیت ملی کشور عیار گردد و ادارات ذیربط مؤسسات متخلف را بدون درنظرداشت مصلحت ها و ملاحظات به جرایم نقدی تا سرحد قطع فعالیت در افغانستان و معرفی به محاکم کشور مورد بازپرس و مجازات قرار دهند.

- سیاست خارجی کشور بر پایه استقلال، حاکمیت ملی، تمامیت ارضی، بیطرفی، رعایت منشور ملل متحد، عدم انسلاک در پیمانهای نظامی شرق و غرب در پرتو منافع ملی کشور و همکاری های بین المللی طرح ریزی و همانندی که در بالا ذکر بعمل آوردم موجودیت قوت های ناتو و عساکر خارجی و دلایل اصلی موجودیت آنها در کشور ما با شفافیت تمام به مردم کشور، همسایگان افغانستان و جهانیان تعریف و توضیح گردد تا سوء تفاهات موجود در زمینه هم برای مردم کشور و هم برای همسایگان و جهانیان مرفوع گردد. بایبست سیاست خارجی کشور به صورت شفاف بازتاب واقعی منافع ملی کشور ما در منطقه و جهان باشد. آنچه در سیاست خارجی ما از اهمیت بسیار فراوان برخوردار است همانا تأمین صلح در افغانستان و منطقه می باشد، هیچگاهی صلح جهانی و منطقوی در موجودیت یک افغانستان پر آشوب متصور نیست، هیچ کشوری در منطقه از این آشوب بی امان بوده نمی تواند، سیاسیون و سرمداران پاکستان، ایران و کشور های آسیای میانه نیز بوضاحت این را میدانند ولی برای اتخاذ و اجرای چنین سیاستی به عناصر وفادار به امر مقدس وطن و منافع ملی در ادارات سیاستگذار و اجراییوی نیاز است. برای رسانیدن صدای افغانستان به جهانیان به دستگاه دیپلوماسی دایماً فعال، وطن دوست، با وقف، متخصص و معتقد به منافع ملی ضرورت است این دستگاه دیپلوماسی برای تحقق منافع ملی کشور شان در سراسر جهان لابی هایی را در دستگاه سیاسی و اداری دول متحابه بصورت دایماً فعال داشته باشند تا در مواقع موضعگیری های بین المللی دول متحابه منافع ملی افغانستان و نقش اش در مسایل بین المللی از نظر نیافتد. افغانستان بایبست از طریق همین دستگاه دیپلوماسی بصورت زنده هر روز در مدیای جهان نفس بکشد، به جهانیان باید بصورت راسخ و بدون تزلزل این مطلب رسانیده شود که الویت روابط بین المللی ما بر پایه منافع ملی و

اراده مردم افغانستان استوار است. ما با همه کشور های جهان با در نظر داشت منافع جانبین تأمین روابط می کنیم. در رابطه به اختلاف افغانستان با پاکستان روی مسئله خط دیورند و با ایران روی مسئله آب رود خانه ها با در نظر داشت منافع ملی کشور ما تصامیم جسورانه ملی گرفته شود و این زخم ناسور که دارد آهسته آهسته همه کشور را فرا میگیرد از بنیاد ریشه کن گردد. (در بخش های اختصاصی به تفصیل در زمینه توضیح گردیده است). دستگاه دیپلوماسی کشور ما رفتار های گوناگون بازیگران بین المللی، خواسته ها، نظریات و اندیشه های ایجاد شده در اندیشکده های سیاست گذاران بین المللی را که به نحوی از انحا بر کشور ما نیز تأثیر می اندازد بصورت دقیق تحت نظر داشته و حکومت را از چند و چون مسائل و حاشیه های آن آگاه و با خبر سازند. دستگاه دیپلوماسی ما جهان را طوری که است ببیند و به حکومت گزارش دهند نه طوریکه آنها می خواهند و یا افرادی در حکومت آنرا می خواهد. دستگاه دیپلوماسی افغانستان چانه زنی های دیپلماتیک را یاد بگیرند تا اهداف منافع کشور شان را در مرکز ثقل سیاست های خارجی کشور هایی قرار دهند که منافع دراز مدت و کوتاه مدت شان را در کشور ما می بینند.

- مآخذ ها و بر گرفته ها:
- کتاب " تاریخ رنسانس " نوشته سیدنی دارک ترجمه احمد فرامرزی منتشره انتشارات دستان.
- کتاب " جامعه و سیاست " نوشته مایک راش ترجمه منوچهر صبوری کاشانی چاپ انتشارات سمت تهران.
- قانون اساسی جدید افغانستان مصوب لویه جرگه ۱۳۸۲
- کتاب " چهارچوب نظری برای بررسی سیاست تطبیقی " نوشته بینگهام پاول، آلموند آبرهام گابریل و رابرا جی ترجمه علی رضا طیب منتشره موسسه عالی آموزش و پژوهش برنامه ریزی و مدیریت.
- کتاب " انقلابهای اروپایی " ترجمه بهاء الدین گیلانی بازرگانی منتشره انتشارات کویر تهران.
- کتاب " طالبان – جنگ و مذهب و نظام نوین در افغانستان " نوشته پیتر مارسدن ترجمه کاظم فیروزمند
- کتاب " جامعه شناسی سیاسی " نوشته بشیریه حسین جامعه شناس شهیر ایرانی.
- کتاب " جوان از نظر عقل و احساسات " تألیف هیئت نشر معارف اسلامی
- کتاب " سیری در کتاب رشد اجتماعی " نوشته دوریس اوداوم منتشره انتشارات توس- تهران
- گزارش معصومه طالب در مرکز بین المللی مطالعات صلح (IPSC) در باره " نقش زنان در جامعه افغانی ".
- کتاب " تاریخ افغانستان در عصر تیموریان هند " نوشته عبدالحی حبیبی منتشره انجمن تاریخ.
- کتاب " تاریخ مختصر افغانستان " در دو جلد نوشته عبدالحی حبیبی.
- کتاب " افغانستان بعد از اسلام " نوشته عبدالحی حبیبی.
- کتاب " سیستان سرزمین ماسه ها و حماسه ها " در دو جلد نوشته اعظم سیستانی چاپ اول منتشره اکادمی علوم افغانستان.
- کتاب " جغرافیای تاریخی سیستان " نوشته اعظم سیستانی منتشره اکادمی علوم افغانستان.
- کتاب " قیام های مردم افغانستان در قرن های هشتم تا هژدهم " نوشته اعظم سیستانی چاپ پشاور پاکستان.

- مقالات متعدد از رویداد های تاریخی افغانستان نوشته پژوهشگر تاریخ اعظم سیستانی منتشره در سایت های افغان جرمن آنالین و مهر.
- کتاب " افغانستان به یک نظر " نوشته میر غلام محمد غبار منتشره مطبعه آریانا کابل
- کتاب " سرزمین و مردم افغانستان " نوشته مری لوییس ترجمه مرتضی اسعدی.
- کتاب " افغانستان در پنج قرن متأخر " نوشته میر محمد صدیق فرهنگ.
- کتاب " سراج التواریخ نوشته فیض محمد کاتب هزاره.
- کتاب " افغانستان در مسیر تاریخ " در دو جلد نوشته میر غلام محمد غبار.
- کتاب " شیپور تباهی " نوشته پاتریک مکروری ترجمه پاینده محمد کوشانی چاپ پشاور پاکستان.
- کتاب " سقوط افغانستان " نوشته عبدالصمد غوث.
- مقاله در کتاب " مقدمه سقوط افغانستان " در کتاب سقوط افغانستان نوشته تیودور ایل ایلویوت ترجمه عبدالصمد غوث.
- کتاب " آسیای میانه و افغانستان در کنار آتش " نوشته عبدالحمید مبارز چاپ پشاور پاکستان.
- کتاب " حقایق پشت پرده تهاجم اتحاد شوروی در افغانستان " نوشته دیگو کوردیویز و سلیک هریسن ترجمه عبدالجبار ثابت.
- کتاب " بحران اجتماعی و آسیب های آن " نوشته انتونی روشن ترجمه الهام آذر.
- کتاب " فلسفه های رابیندر نات تاگور وجدان بشر " نوشته رامین جهان بگلو ترجمه خجسته کیا.
- کتاب " زایش و قیام ملت " نوشته دکتور داور شیخوانندی منتشره انتشارات ققنوس.
- مقالات " مباحثه در باره روند ملت سازی در افغانستان " نظریات دستگیر خروتی تحلیلگر مسایل سیاسی – اجتماعی، افغانستان شناس مشهور ویکتور کارگون و جعفر مهدوی کارشناس مسایل سیاسی منتشره سایت بی بی سی.
- مقاله " سخنرانی داکتر مهدی کارشناس مسایل سیاسی در کنفرانس بین المللی بحران افغانستان، سناریو های ممکن انکشاف که در برج اپریل سال 2009 که به ابتکار مرکز مطالعات افغانستان معاصر در ماسکو برگزار گردیده بود.
- مقالات عزیز آریانفر در باره استراتیژی های پاکستان در قبال افغانستان و ریشه های ناکامی ملت سازی در افغانستان از سایت های انترنتی.
- کتاب " تحولات سیاسی و اجتماعی افغانستان " نوشته فاروق انصاری منتشره مرکز اسناد و تاریخ دیپلوماسی تهران.
- مقاله " بررسی استراتیژی ایالات متحده امریکا و افغانستان و تأثیر آن بر منطقه " نوشته تمنا و فرامرز منتشره پژوهشکده مطالعات راهبردی وزارت خارجه ایران.
- کتاب " آسیا 3 – ویژه افغانستان پس از طالبان " تدوین و ترتیب از جانب سید ابراهیم خاتمی خسرو شاهی به نظارت دکتور نوذر شفیعی منتشره موسسه ابرار معاصر تهران.

- کتاب "طالبان - اسلام، نفت و بازی بزرگ نو در آسیای میانه" نوشته احمد رشید با ترجمه عبدالودود ظفری منتشره انتشارات میوند.
- کتاب "جامعه شناسی سیاسی افغانستان - قوم - مذهب - حکومت" نوشته عبدالقیوم سجادی انتشارات تبلیغات اسلامی.
- کتاب "سیاست و حکومت در پاکستان" نوشته نادر شریفی منتشره دفتر مطالعات سیاسی وزارت امور خارجه.
- کتاب "افغانستان در قرن بیستم" نوشته ظاهر طنین منتشره انتشارات میوند.
- کتاب "افغانستان هجوم اتحاد شوروی و سیاستهای غرب" نوشته محمد ظاهر عظیمی منتشره انتشارات محقق مشهد.
- کتاب "اردو و سیاست در سه دهه اخیر افغانستان" نوشته محمد نبی عظیمی منتشره انتشارات میوند.
- کتاب "افغانان - جای - فرهنگ - نژاد گزارش سلطنت کابل" نوشته مونت استوارت الفستون ترجمه محمد آصف فکرت منتشره انتشارات شاه محمد.
- کتاب "پشتونستان چالش سیاسی افغانستان و پاکستان" نوشته محمد اسحق فیاض منتشره انتشارات معصومین قم.
- کتاب "افغانستان جنگ فراموش شده اروپا" نوشته دانیل کورسکی با ترجمه جلال کلانتری منتشره دفتر مطالعات سیاسی وزارت امور خارجه.
- کتاب "طالبان - جنگ مذهب و نظام نوین در افغانستان" نوشته پیتر مارسدن با ترجمه نجله خندق متشره انتشارات الکترونیکی.
- مقاله "استراتژی ایران در قبال پاکستان" منتشره در نشست تخصصی مرکز پژوهشهای استراتژیک از آرشیف SID.
- مقاله "اقدام نظامی امریکا در افغانستان" نوشته بهادر امینیان بر گرفته از شماره ۲۸ فصلنامه دفاعی و امنیتی سال ۱۳۸۰.
- مقاله "روند بازسازی افغانستان موانع و چالش ها فرا رو" نوشته نوذر شفیعی بر گرفته از شماره ۱۶ فصلنامه نهضت.
- نظریات شورای روابط خارجی امریکا تحت عنوان "استراتژی امریکا در افغانستان" ترجمه اسمعیل عبدالمی بر گرفته از شماره ۱۶ فصلنامه نهضت.
- مقاله "امریکا و پارادیم قومی در افغانستان" نوشته حسین دهشیار منتشره شماره های ۲۵۷ و ۲۵۸ ماهنامه سیاسی و اقتصادی اطلاعات.
- کتاب "دولت سازی - ملت سازی و نظریه روابط بین المللی" نوشته پیتر مارسدن منتشره انتشارات دانشگاه آزاد اسلامی.
- کتاب "اسلام سیاسی در افغانستان پس از طالبان" نوشته خلیل الله سردار نیا منتشره بوستان کتاب.

- مقاله "روشنفکری دینی و نقش آن در آینده سیاسی" نوشته آرش نراقی استاد فلسفه در دانشگاه موراویای پنسلوانیا.
- کتاب "انسان شناسی - زبان شناختی" نوشته الساندرو دورانتی ترجمه رضا مقدم کیا منتشره انتشارات نی.
- مقاله مشترک پژوهشی مجتبی مقصودی و ساحره غله دار اعضاء هیئت علمی دانشکده علوم سیاسی پوهنتون تهران در باره نقش زنان در اجتماع.
- کتاب "زنان افغان تحت حکومت طالبان - طالبان و سیاست های جهانی" نوشته نانسی هاتچ دوپری ترجمه محقق منتشره انتشارات ترانه.
- کتاب "فیمینیزم" نوشته جین فرید من ترجمه فیروزه مهاجر چاپ انتشارات آشیان تهران.
- کتاب "مشارکت سیاسی" نوشته پل آبرامسون ترجمه نسرين طباطبایی.
- مقاله "استراتیژی های مقابله با خشونت علیه زنان" نوشته فریبا دژبان منتشره مجله حقوق زنان شماره ۱۵.
- مقاله "سازماندهی و بسیج زنان برای برقراری عدالت جنسیتی" نوشته اگراروال منتشره مجله پژوهش زنان شماره دوم سال ۱۳۸۶.
- مقاله "برابری حقوق زن و مرد در عرصه های اجتماعی" نوشته اگراروال منتشره مجله پژوهش زنان شماره دوم سال ۱۳۸۶.
- نظریات شیرین احمد نیا در باره "بررسی خصوصیت های اقتصادی - اجتماعی زنان با فعالیت سیاسی ایشان" در کتاب مجموعه مقالات مشارکت سیاسی زنان در کشورهای اسلامی به کوشش و گردآوری نجفقلی حبیبی و محمد حسین پناهی.
- مقاله "جامعه پذیری - زنان و مردان چگونه ساخته میشوند" نوشته بروک بریگیت در کتاب مجموعه مقالات در باره فیمینیزم و دیدگاه ها شهلا اعزازی.
- مقاله "نقش عوامل روان شناختی در مشارکت سیاسی زنان" نوشته ام البنین چاپکی منتشره در کتاب مجموعه مقالات مشارکت سیاسی زنان در کشورهای اسلامی به همکاری و گردآوری نجفقلی حبیبی و محمد حسین پناهی.
- مقالات متعدد در باره راهکار های افزایش مشارکت سیاسی زنان، ویژگی های فردی زنان بر مشارکت سیاسی آنان از کتاب مجموعه مقالات مشارکت سیاسی زنان در کشورهای اسلامی به همکاری و گردآوری نجفقلی حبیبی و محمد حسین پناهی.
- مقاله "مدیریت توانمندسازی زنان از طریق حکومت های محلی" نوشته اگراروال منتشره انتشارات پوهنتون لکنهو هند.
- مقاله "بازسازی و توانمند سازی زنان برای ایفای نقش شان در اداره سیاسی کشور نیکاراگوا" نوشته برادشاو سارا منتشره پوهنتون میدلسیکس لندن.
- کتاب "موج سوم مردم سالاری در پایان سده بیستم" نوشته سامویل هاتینگتون ترجمه احمد شهسا چاپ تهران.

- کتاب "جامعه‌شناسی نظم تشریح و تحلیل نظری نظم اجتماعی" نوشته مسعود چلبی چاپ انتشارات نی تهران.
- کتاب "مشارکت اجتماعی" نوشته دکتر منوچهر محسنی و دکتر عذرا جار الهی چاپ انتشارات آرون.
- مقاله "افغانستان و معضل جهانی مواد مخدر" نوشته دکتر وحید ظهوری حسینی کارشناس حقوق و عضو مؤسس بنیاد فرهنگی کوثر
- کتاب "اقتصاد کلان (کاربردی)" نوشته احمد اخوی منتشره موسسه مطالعات و پژوهش‌های بازرگانی تهران.
- کتاب "کلیات علم اقتصاد" نوشته یوسف فرجی منتشره موسسه مطالعات و پژوهش‌های بازرگانی تهران.
- کتاب "مبانی و اصول علم اقتصاد" نوشته تیموردادگر و یدالله رحمانی منتشره دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.
- کتاب "اصول علم اقتصاد" در دو جلد نوشته پل ساموئیل سن و ویلیام نورد هاوس ترجمه محمد خان مرتضی منتشره انتشارات علمی و فرهنگی.
- منابع و مآخذ‌های انگلیسی:
- <http://www.eurasianet.org/departments>. - Agam Shah "new Afghan Leadership Turns to India for Assistance", Eurasia Insight, 14/12/2001. - Annual Report 2004-2005, Ministry of External Affairs, Government of India, retrieved from www.meaindia.nic.in.
- Annual Reports 2005-2006, Ministry of External Affairs, Government of India, retrieved from www.meaindia.nic.in. - <http://www.greenthought-afgh.persianblog.ir/post/>, Washington Post, 25 Feb 2005
- Tomas Ertman, state formation and state building in Europe, Ed. Thomas Janoski, and et. al, The Handbook of political sociology, (Cambridge: Cambridge University Press, 2005)
- Max Weber, Economy and society, (Berkeley: university of California Press, 1978)
- Alessandro, Maron. (2011). "Afghanistan in Transition: The security Context in Post-Bin Ladin", Instituto of Affari Internazionali.
- "NATO in Afghanistan: A Test of The Transatlantic", Congressional Research Service, April 2010 UN Classified
- Report on Progress to World Security and Stability in Afghanistan. The EFA Assessment. (2010).
- Country Report Afghanistan. Their, AJ. (2009).
- The Future of Afghanistan, Washington DC: United State Institute of Peace, www.usip.org. Cronin, Richard.
- "Afghanistan: challenges and Options for Reconstructing a stable & Moderate State", congressional Research Service, May 2010 Edwards, Lucy M
- "State-building in Afghanistan", International Review of the Red Cross.

- Hehir, Aidan & Robinson Neil. State-Building: Theory and Practice, London: Routledge.
- Marshal Monty G and Cole, Benjamin.
- “Global Report on Conflict, Governance and State Fragility”, Foreign Policy Bulletin, Winter.
- The State’ legitimacy in Fragile Situations, OECD Publications. Ottawa, Marina & Mair,
- Stefan.
- “States at Risk & Failed States”, Carnegie Endowment for International Peace,
- September 2008.
- Benet, L., J. Mitchell and L. Sheiner (1990). Pharmacokinetics: the Dynamics of Drug
- Bloom, F.E. (1983). The Endorphins. A Growing Family of Pharmacologically Pertinent.
- Peptides, Annual Review of Pharmacology and Toxicology.
- jaffe, J.H. (1985). Drug Addiction and Drug Abuse, in A.G. Gilman, L.S. Goodman.
- UNODC, Afghanistan Opium Survey 2015. online: https://www.unodc.org/documents/crop-monitoring/Afghanistan/Afg_Executive_summary_2015_final.pdf
- UNODC, Afghan opium production up 43 per cent: Survey, 23 October 2016.
- <https://www.unodc.org/unodc/en/frontpage/2016/October/afghan-opium-production-up-43-percent-survey.html?ref=fs1>
- <http://csrskabul.com/pa/?p=2086>
- [6] SIGAR, Special Report: Poppy Cultivation in Afghanistan, see it
- online: <https://www.sigar.mil/pdf/Special%20Projects/SIGAR-15-10-SP.pdf>



منافع ملی

دولت - ملت در افغانستان

ناشر

آريانا افغانستان آنلاين

ولي احمد نوري بنيانگذار و مدير مسؤول

